

کلیات تاریخ ادبیان

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلیات تاریخ ادیان از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	کلیات تاریخ ادیان از دیدگاه قرآن و حدیث
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	فهرست مطالب
۲۴	تقدیم به
۲۵	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۲۵	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۲۶	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۲۶	مقدمه ناشر
۲۷	مقدمه مؤلف
۲۹	فصل اول: تاریخ در قرآن
۲۹	اعتبار بیان تاریخ در قرآن
۳۰	طرز بیان تاریخ در قرآن
۳۱	فلسفه نقل تاریخ در قرآن
۳۱	تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام
۳۲	تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین
۳۲	تأثیر داستان‌های قرآن در غیر مؤمنین
۳۳	روش قرآن در نقل تاریخ
۳۴	تاریخ ملتها و تاریخ ادیان
۳۴	تاریخ ملتها در قرآن
۳۵	انتخاب قرآن در نقل تاریخ
۳۶	اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ
۳۷	فصل دوم: پیدایش انسان و ادیان

۳۷ آغاز پیدایش انسان
۳۸ ترکیب دوگانه انسان
۳۸ تجهیز انسان برای تسخیر جهان
۳۸ منشاء اختلافات اجتماعی
۳۹ آغاز تشریح قوانین توحیدی
۳۹ لزوم تشریح دین
۳۹ دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر
۴۰ تعریف دین
۴۱ وظیفه اولیه دین و تکامل آن
۴۱ هدف ارسال رسل و کتب آسمانی
۴۲ ختم ادیان
۴۲ عصمت پیامبران
۴۳ نام گذاری صاحبان ادیان
۴۳ خطاب‌های مختلف الهی به صاحبان ادیان
۴۴ تفاوت بین ادیان
۴۵ ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها
۴۵ مفهوم عدم نسخ یا نسخ احکام ادیان گذشته
۴۶ عمر کوتاه برخی از احکام ادیان
۴۶ تفرقه و انشعاب در ادیان
۴۷ علمای دین، عاملین تفرقه
۴۸ زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان
۵۰ فصل سوم: تأثیر انبیاء در تکامل بشریت
۵۰ پیامبران و تمدن
۵۰ تأثیر انبیاء در علوم انسانی

- تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها ۵۱
- نقش پیامبران در بیداری انسان‌ها ۵۳
- گسترش عدالت، اولین هدف رسالت ۵۳
- میزان چیست؟ ۵۴
- گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی ۵۴
- لزوم نبوت جهانی ۵۶
- جهانی بودن نبوت ۵۹
- فصل چهارم: انساب و اسامی پیامبران ۶۰
- اسامی پیامبران در قرآن ۶۰
- پیامبران بدون اسامی ۶۰
- تعداد و نژاد پیامبران ۶۱
- اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم ۶۲
- توالی رسولان از ذریه نوح ۶۳
- پیامبران اولوالعزم ۶۴
- فصل پنجم: شریعت و کتاب پیامبران ۶۵
- شریعت و کتاب پیامبران ۶۵
- دلیل اختلاف شریعت‌ها و قوانین ادیان ۶۶
- همگونی وحی در پیامبران ۶۷
- مفهوم کتاب و حکم انبیاء ۶۸
- پیامبران صاحب حکم و شریعت ۶۹
- تعداد کتب آسمانی ۷۰
- مطالب مشترک در قرآن و صحف ابراهیم و موسی ۷۰
- صحف به صورت الواح ۷۰
- اهل کتاب و کتاب‌های مقدس آنان ۷۱

- ۷۱ کتاب مقدس یهود
- ۷۲ کتاب مقدس مسیحیان
- ۷۳ اهل کتاب بودن مجوس
- ۷۳ چگونگی از بین رفتن دین مجوس
- ۷۴ التزام ایمان به کلیه کتب آسمانی
- ۷۴ محرمات و منهیات مشترک ادیان
- ۷۵ فصل ششم: امتیازات، ابتلائات و درجات پیامبران الهی
- ۷۵ امتیازات هفده پیامبر الهی
- ۷۶ قرآن، ذکر مبارک
- ۷۶ آن چه به ابراهیم داده شد ؟
- ۷۷ و... ابراهیم چه کرد ؟
- ۷۸ مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط
- ۷۸ اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندانش
- ۸۰ پذیرش دعای نوح
- ۸۰ حکم و قضاوت اعطا شده به داود و سلیمان
- ۸۱ تسبیح کوه و مرغان همصدا با داود
- ۸۱ تعلیم علم صناعت لباس رزم به داود
- ۸۲ باد در تسخیر سلیمان
- ۸۲ شیاطین در تسخیر سلیمان
- ۸۲ کشف ضرّ ایوب
- ۸۳ رحمت الهی بر اسماعیل، ادريس و ذَالْکِفْل
- ۸۳ نجات یونس از شکم ماهی
- ۸۴ فرزندی که به زکریا داده شد؟
- ۸۵ مریم و عیسی آیتی برای جهانیان

- ۸۶ امت واحده، و راه توحید از طریق نبوت
- ۸۶ ابتلائات خاص انبیاء چهارگانه
- ۸۷ ابتلاء اسماعیل
- ۸۷ ابتلاء یونس
- ۸۷ ابتلاء لوط
- ۸۸ ابتلاء یسوع
- ۸۸ درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر
- ۸۹ برگزیده شدگان
- ۸۹ دلایل برگزیده شدن آدم علیه‌السلام
- ۹۰ دلایل برگزیده شدن نوح علیه‌السلام
- ۹۰ برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران
- ۹۱ برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام
- ۹۱ درجات پیامبران، امامان و دانشمندان
- ۹۲ فصل هفتم: ادب و آداب پیامبران الهی
- ۹۲ ادب الهی پیامبران
- ۹۳ توحید در اعمال پیامبران
- ۹۴ اعمال توحیدی پیامبران
- ۹۵ انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران
- ۹۵ انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران
- ۹۵ ادب توبه
- ۹۵ ادب انجام تکالیف
- ۹۶ ادب استفاده از روزی حلال
- ۹۶ ادب فردی و اجتماعی
- ۹۷ ادب نسبت به خدا

- ۹۷ ادب نسبت به مردم
- ۹۷ ادب پیامبران در مواقع دشوار
- ۹۸ ادب در گفتار نوح با قوم خود
- ۹۸ ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب
- ۹۸ ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا
- ۹۹ ادب در گفتار یوسف با برادران
- ۹۹ ادب در گفتار سلیمان با ملکه سبأ
- ۱۰۰ ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در غار
- ۱۰۰ ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در خلوت
- ۱۰۰ ادب پیامبران در مقابله با قوم خود
- ۱۰۱ نوح در برابر قوم
- ۱۰۱ هود در برابر قوم خود
- ۱۰۱ ابراهیم در برابر آذر
- ۱۰۲ شعیب در برابر قوم
- ۱۰۲ موسی در برابر فرعون
- ۱۰۲ موسی و هارون در برابر فرعون
- ۱۰۳ مریم در برابر مردم
- ۱۰۳ رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مشرکین
- ۱۰۳ رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر ظالمین
- ۱۰۴ رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر گستاخی پیروان
- ۱۰۴ نحوه گفتار و بیان پیامبران
- ۱۰۵ ادب پیامبران در اظهار حق
- ۱۰۸ فصل هشتم: سنت‌های الهی در رسالت پیامبران
- ۱۰۸ تعریف نبوت و رسالت

- رسالت، سنتی جاری در عالم ۱۰۹
- هر قومی را هدایت کننده‌ای هست! ۱۱۰
- در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده! ۱۱۱
- هر ملتی را رسولی همزبان خود آمده! ۱۱۲
- ارسال رسل از جنس بشر ۱۱۲
- لزوم انسان بودن پیامبران ۱۱۳
- پیامبران و امامان برای همه ادوار ۱۱۴
- پیامبران و امامان برای همه ادوار ۱۱۴
- ۱ - فضل خدا بر اهل بیت نبوت ۱۱۴
- ۲ - فضل خدا بر مردم ۱۱۵
- میثاق پیامبران ۱۱۶
- تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی ۱۱۸
- مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران ۱۱۹
- سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان ۱۲۰
- سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع ۱۲۱
- تکرار یأس پیامبران ۱۲۲
- تکرار اتهام دروغ‌گویی به پیامبران ۱۲۲
- تکرار عذاب و هلاکت مجرمین ۱۲۳
- تکرار سنت پیروزی رسولان ۱۲۳
- غلبه در استدلال ۱۲۴
- غلبه از طریق تأیید غیبی ۱۲۴
- غلبه از لحاظ ماهیت ایمان ۱۲۴
- فصل نهم: انقراض جوامع تاریخی و امت‌های منقرض شده ۱۲۵
- سرنوشت اقوام منقرض شده ۱۲۵

- ۱۲۶ سرنوشت قوم نوح
- ۱۲۶ محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام
- ۱۲۷ انقراض قوم عاد
- ۱۲۸ انقراض قوم ثمود
- ۱۲۹ انقراض قوم لوط
- ۱۲۹ انقراض آل فرعون
- ۱۳۰ آیات ربوبیت الهی در هلاکت اقوام گذشته
- ۱۳۰ آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط
- ۱۳۰ آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکریانش
- ۱۳۱ آیت ربوبیت الهی در نابودی قوم عاد
- ۱۳۱ آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود
- ۱۳۱ آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح
- ۱۳۲ عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین
- ۱۳۴ عاقبت تکذیب کنندگان
- ۱۳۴ سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی
- ۱۳۵ فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء
- ۱۳۶ لجاجت توانگران مترف در همه ادوار
- ۱۳۷ اقوامی که تاریخ آن‌ها را نمی‌شناسد!
- ۱۳۸ امت‌های منقرض شده و آثار بجا مانده
- ۱۳۹ فصل دهم: بت‌پرستی و ادیان باستانی
- ۱۴۰ پیدایش آئین‌های بت‌پرستی
- ۱۴۰ پرستش با غریزه جلب منفعت
- ۱۴۰ پرستش با غریزه دفع ضرر
- ۱۴۱ شروع بت‌پرستی انسان

- ۱۴۳ منشأ و چگونگی پیدایش بت‌پرستی
- ۱۴۴ نقش مجسمه‌سازی در بت‌پرستی
- ۱۴۵ خدایان مؤنث
- ۱۴۵ بت‌پرستی در ادیان باستانی
- ۱۴۶ بت‌پرستی صابئیان
- ۱۴۶ بت‌پرستی برهمنائی
- ۱۴۷ عقاید برهمنائی
- ۱۴۷ بت‌پرستی بودائی
- ۱۴۹ بت‌پرستی در عرب جاهلیت
- ۱۵۰ مطالعه تطبیقی بین تعالیم قرآن و آئین‌ها و ادیان دیگر
- ۱۵۱ ادیان معتقد به تناسخ
- ۱۵۱ تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه
- ۱۵۳ تسری شرک در عبادت به سایر ادیان
- ۱۵۳ شرک در زرتشتیان
- ۱۵۳ شرک در یهود
- ۱۵۴ شرک در مسیحیت
- ۱۵۵ تفاوت شفاعت در اسلام با بت‌پرستی
- ۱۵۵ ثبوت تأثیر
- ۱۵۶ تفاوت شفاعت با شرک در عبادت
- ۱۵۷ فصل یازدهم: تاریخ ستاره‌پرستی و ادیان صابئی و زرتشتی
- ۱۵۷ تاریخ و دین صابئیان
- ۱۶۰ ستاره‌پرستی و بت‌پرستی عصر ابراهیم علیه‌السلام
- ۱۶۱ نفوذ ستاره‌پرستی و بت‌پرستی به پارس قدیم
- ۱۶۲ سفرهای یوداسف به فارس

- ۱۶۲ جم، و شروع آتش پرستی
- ۱۶۳ زمان ابراهیم
- ۱۶۴ اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی
- ۱۶۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

کلیات تاریخ ادیان از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶ - گردآورنده
 عنوان و نام پدیدآور : کلیات تاریخ ادیان از دیدگاه قرآن و حدیث / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.
 مشخصات نشر : قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : ۴۳۹ ص؛ ۱۰×۱۴/۵ س.م.
 فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.۱۶].
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۷۲-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.
 موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
 موضوع : ادیان -- جنبه‌های قرآنی
 شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن
 شناسه افزوده : شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
 شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.۱۶].
 رده بندی کنگره : BP۹۸/الف ۸۳ت ۱۶۷ ج ۱۳۸۹
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۱۷۴۵۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه
تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
مقدمه ناشر ۸۰۰۰
مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
فصل اول: تاریخ در قرآن
اعتبار بیان تاریخ در قرآن ۱۷۰۰۰
(۵۴۶)
طرز بیان تاریخ در قرآن ۲۰۰۰۰

فلسفه نقل تاریخ در قرآن ۲۴۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام ۲۵۰۰۰

تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین ۲۷۰۰۰

تأثیر داستان‌های قرآن در غیر مؤمنین ۲۸۰۰۰

روش قرآن در نقل تاریخ ۳۰۰۰۰

تاریخ ملت‌ها و تاریخ ادیان ۳۲۰۰۰

(۵۴۷)

تاریخ ملت‌ها در قرآن ۳۴۰۰۰

انتخاب قرآن در نقل تاریخ ۳۶۰۰۰

اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ ۴۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل دوم: پیدایش انسان و ادیان

آغاز پیدایش انسان ۴۳۰۰۰

ترکیب دو گانه انسان ۴۴۰۰۰

(۵۴۸)

تجهیز انسان برای تسخیر جهان ۴۵۰۰۰

طبع مدنی و اجتماعی انسان ۴۶۰۰۰

منشاء اختلافات اجتماعی ۴۷۰۰۰

آغاز تشریح قوانین توحیدی ۴۸۰۰۰

لزوم تشریح دین ۴۹۰۰۰

دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر ۵۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تعریف دین ۵۳۰۰۰

(۵۴۹)

وظیفه اولیه دین و تکامل آن ۵۴۰۰۰

هدف ارسال رسل و کتب آسمانی ۵۵۰۰۰

ختم ادیان ۵۸۰۰۰

عصمت پیامبران ۵۹۰۰۰

نام‌گذاری صاحبان ادیان ۶۰۰۰۰

۶۲۰۰۰ خطابه‌های مختلف الهی به صاحبان ادیان

۶۴۰۰۰ تفاوت بین ادیان

۶۶۰۰۰ ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها

فهرست مطالب

(۵۵۰)

موضوع صفحه

۶۸۰۰۰ مفهوم نسخ احکام ادیان گذشته

۷۰۰۰۰ عمر کوتاه برخی از احکام ادیان

۷۲۰۰۰ تفرقه و انشعاب در ادیان

۷۶۰۰۰ علمای دین، عاملین تفرقه

۷۹۰۰۰ زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان

فصل سوم: تأثیر انبیاء در تکامل بشریت

۸۵۰۰۰ پیامبران و تمدن

۸۶۰۰۰ تأثیر انبیاء در علوم انسانی

فهرست مطالب

(۵۵۱)

موضوع صفحه

۸۹۰۰۰ تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها

۹۳۰۰۰ نقش پیامبران در بیداری انسان‌ها

۹۶۰۰۰ گسترش عدالت، اولین هدف رسالت

۹۷۴۰۰۰ میزان چیست

۹۸۰۰۰ گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی

۱۰۵۰۰۰ لزوم نبوت جهانی

۱۱۲۰۰۰ جهانی بودن نبوت

(۵۵۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل چهارم: انساب و اسامی پیامبران

۱۱۵۰۰۰ اسامی پیامبران در قرآن

۱۱۶۰۰۰ پیامبران بدون اسامی

۱۱۸۰۰۰ تعداد و نژاد پیامبران

۱۲۱۰۰۰ اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم

۱۲۶۰۰۰ توالی رسولان از ذریه نوح

پیامبران اولوالعزم ۱۲۸۰۰۰

(۵۵۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل پنجم: شریعت و کتاب پیامبران

شریعت و کتاب پیامبران ۱۳۳۰۰۰

دلیل اختلاف شریعت‌ها و قوانین ادیان ۱۳۷۰۰۰

همگونی وحی در پیامبران ۱۳۹۰۰۰

مفهوم کتاب و حکم انبیاء ۱۴۲۰۰۰

پیامبران صاحب حکم و شریعت ۱۴۴۰۰۰

(۵۵۴)

تعداد کتب آسمانی ۱۴۷۰۰۰

مطالب مشترک در قرآن و صحف ابراهیم و موسی ۱۴۸۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

صحف به صورت الواح ۱۴۹۰۰۰

اهل کتاب و کتاب‌های مقدس آنان ۱۵۰۰۰۰

کتاب مقدس یهود ۱۵۱۰۰۰

کتاب مقدس مسیحیان ۱۵۴۰۰۰

اهل کتاب بودن مجوس ۱۵۶۰۰۰

(۵۵۵)

چگونگی از بین رفتن دین مجوس ۱۵۷۰۰۰

التزام ایمان به کلیه کتب آسمانی ۱۵۹۰۰۰

محرمات و منہیات مشترک ادیان ۱۶۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل ششم: امتیازات، ابتلائات و درجات پیامبران الهی

امتیازات هفده پیامبر الهی ۱۶۳۰۰۰

آن چه به موسی و هارون داده شد ۱۶۴۰۰۰

قرآن، ذکر مبارک ۱۶۵۰۰۰

(۵۵۶)

آن چه به ابراهیم داده شد ۱۶۷۰۰۰

و... ابراهیم چه کرد ۱۶۸۰۰۰

مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط ۱۷۳۰۰۰
اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندان ۱۷۴۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

به لوط چه داده شد ۱۷۷۴۰۰۰

پذیرش دعای نوح ۱۷۸۰۰۰

حکم و قضاوت اعطاشده به داود و سلیمان ۱۷۹۰۰۰

(۵۵۷)

تسیح کوه و مرغان همصدا با داود ۱۸۲۰۰۰

تعلیم علم صناعت لباس رزم به داود ۱۸۳۰۰۰ فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء ۳۴۲۰۰۰

باد در تسخیر سلیمان ۱۸۳۰۰۰

شیاطین در تسخیر سلیمان ۱۸۴۰۰۰

کشف ضرّ ایوب ۱۸۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

رحمت الهی بر اسماعیل، ادریس و ذالکفل ۱۸۷۰۰۰

نجات یونس از شکم ماهی ۱۸۸۰۰۰

(۵۵۸)

فرزندی که به زکریا داده شد ۱۹۲۴۰۰۰

مریم و عیسی آیتی برای جهانیان ۱۹۴۰۰۰

امت واحده، و راه توحید از طریق نبوت ۱۹۶۰۰۰

ابتلائات خاص انبیاء چهارگانه ۱۹۷۰۰۰

ابتلاء اسماعیل ۱۹۸۰۰۰

ابتلاء یونس ۱۹۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ابتلاء لوط ۲۰۰۰۰۰

(۵۵۹)

ابتلاء یسع ۲۰۰۰۰۰

درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر ۲۰۱۰۰۰

برگزیده شدگان ۲۰۵۰۰۰

دلایل برگزیده شدن آدم علیه السلام ۲۰۶۰۰۰

دلایل برگزیده شدن نوح علیه السلام ۲۰۷۰۰۰

برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران ۲۰۸۰۰۰

سایر برگزیده شدگان ۲۰۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۵۶۰)

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام ۲۱۰۰۰۰

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان ۲۱۲۰۰۰

فصل هفتم: ادب و آداب پیامبران الهی

ادب الهی پیامبران ۲۱۷۰۰۰

توحید در اعمال پیامبران ۲۱۹۰۰۰

اعمال توحیدی پیامبران ۲۲۲۰۰۰

انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران ۲۲۴۰۰۰

ادب توبه ۲۲۵۰۰۰

فهرست مطالب

(۵۶۱)

موضوع صفحه

ادب انجام تکالیف ۲۲۵۰۰۰

ادب استفاده از روزی حلال ۲۲۷۰۰۰

ادب فردی و اجتماعی ۲۲۸۰۰۰

ادب نسبت به خدا ۲۳۰۰۰۰

ادب نسبت به مردم ۲۳۰۰۰۰

ادب پیامبران در مواقع دشوار ۲۳۱۰۰۰

ادب در گفتار نوح با قوم خود ۲۳۲۰۰۰

ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب ۲۳۴۰۰۰

فهرست مطالب

(۵۶۲)

موضوع صفحه

ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا ۲۳۴۰۰۰

ادب در گفتار یوسف با برادران ۲۳۶۰۰۰

ادب در گفتار سلیمان با ملکه سبا ۲۳۷۰۰۰

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در غار ۲۳۸۰۰۰

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در خلوت ۲۳۹۰۰۰

ادب پیامبران در مقابله با قوم خود ۲۴۰۰۰۰

نوح در برابر قوم ۲۴۱۰۰۰

هود در برابر قوم خود ۲۴۲۰۰۰

(۵۶۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ابراهیم در برابر آذر ۲۴۳۰۰۰

شعیب در برابر قوم ۲۴۳۰۰۰

موسی در برابر فرعون ۲۴۴۰۰۰

موسی و هارون در برابر فرعون ۲۴۵۰۰۰

مریم در برابر مردم ۲۴۵۰۰۰

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مشرکین ۲۴۶۰۰۰

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر ظالمین ۲۴۷۰۰۰

(۵۶۴)

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر گستاخی پیروان ۲۴۸۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

نحوه گفتار و بیان پیامبران ۲۴۹۰۰۰

ادب پیامبران در اظهار حق ۲۵۱۰۰۰

فصل هشتم: سنت‌های الهی در رسالت پیامبران

تعریف نبوت و رسالت ۲۶۱۰۰۰

رسالت، سنتی جاری در عالم ۲۶۴۰۰۰

هر قومی را هدایت کننده‌ای هست ۲۶۷۰۰۰

(۵۶۵)

در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده ۲۶۹۰۰۰

هر ملتی را رسولی هم‌زبان خود آمده ۲۷۲۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ارسال رسل از جنس بشر ۲۷۵۰۰۰

لزوم انسان بودن پیامبران ۲۷۷۰۰۰

پیامبران و امامان برای همه ادوار ۲۸۰۰۰۰

۱-X- فضل خدا بر اهل بیت نبوت ۲۸۱۰۰۰

۲-X- فضل خدا بر مردم ۲۸۱۰۰۰

(۵۶۶)

میشاق پیامبران ۲۸۶۰۰۰

تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی ۲۹۲۰۰۰

مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران ۲۹۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان ۲۹۸۰۰۰

سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع ۳۰۱۰۰۰

تکرار یأس پیامبران ۳۰۳۰۰۰

تکرار اتهام دروغ‌گویی به پیامبران ۳۰۴۰۰۰

(۵۶۷)

تکرار نجات مؤمنین ۳۰۵۰۰۰

تکرار عذاب و هلاکت مجرمین ۳۰۶۰۰۰

تکرار سنت پیروزی رسولان ۳۰۷۰۰۰

غلبه در استدلال ۳۰۸۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

غلبه از طریق تأیید غیبی ۳۰۸۰۰۰

غلبه از لحاظ ماهیت ایمان ۳۰۹۰۰۰

فصل نهم: انقراض جوامع تاریخی و امت‌های منقرض شده

(۵۶۸)

سرنوشت اقوام منقرض شده ۳۱۳۰۰۰

سرنوشت قوم نوح ۳۱۴۰۰۰

محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام ۳۱۶۰۰۰

انقراض قوم عاد ۳۱۷۰۰۰

انقراض قوم ثمود ۳۲۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

انقراض قوم لوط ۳۲۳۰۰۰

انقراض آل فرعون ۳۲۴۰۰۰

(۵۶۹)

آیات ربوبیت الهی در هلاکت اقوام گذشته ۳۲۵۰۰۰

آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط ۳۲۵۰۰۰

آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکریانش ۳۲۶۰۰۰

آیت ربوبیت الهی در نابودی قوم عاد ۳۲۷۰۰۰

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود ۳۲۸۰۰۰

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح ۳۳۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین ۳۳۱۰۰۰

(۵۷۰)

عاقبت تکذیب کنندگان ۳۳۸۰۰۰

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی ۳۳۹۰۰۰

فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء ۳۴۲۰۰۰

لجاجت توانگران مترف در همه ادوار ۳۴۵۰۰۰

اقوامی که تاریخ آن‌ها را نمی‌شناسد ۳۴۷۱۰۰۰

امت‌های منقرض شده و آثار بجا مانده ۳۵۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۵۷۱)

فصل دهم: بت پرستی و ادیان باستانی

پیدایش آئین‌های بت پرستی ۳۵۷۰۰۰

پرستش با غریزه جلب منفعت ۳۵۸۰۰۰

پرستش با غریزه دفع ضرر ۳۵۹۰۰۰

شروع بت پرستی انسان ۳۶۱۰۰۰

منشأ و چگونگی پیدایش بت پرستی ۳۶۷۰۰۰

نقش مجسمه‌سازی در بت پرستی ۳۷۱۰۰۰

خدایان مؤنث ۳۷۵۰۰۰

فهرست مطالب

(۵۷۲)

موضوع صفحه

بت پرستی در ادیان باستانی ۳۷۷۰۰۰

بت پرستی صابئیان ۳۷۸۰۰۰

بت پرستی برهمنائی ۳۸۰۰۰۰

عقاید برهمنائی ۳۸۱۰۰۰

بت پرستی بودائی ۳۸۳۰۰۰

بت پرستی در عرب جاهلیت ۳۸۸۰۰۰

مطالعه تطبیقی بین تعالیم قرآن و آئین‌ها و ادیان دیگر ۳۹۴۰۰۰

ادیان معتقد به تناسخ ۳۹۴۰۰۰

فهرست مطالب

(۵۷۳)

موضوع صفحه

تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه ۳۹۷۰۰۰

تسری شرک در عبادت به سایر ادیان ۴۰۲۰۰۰

شرک در زرتشتیان ۴۰۳۰۰۰

شرک در یهود ۴۰۳۰۰۰

شرک در مسیحیت ۴۰۴۰۰۰

تعالیم عالی اسلام و اصلاح مفاسد شرک در عبادت ۴۰۵۰۰۰

تفاوت شفاعت در اسلام با بت پرستی ۴۰۸۰۰۰

ثبوت تأثیر ۴۰۹۰۰۰

(۵۷۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تفاوت شفاعت با شرک در عبادت ۴۱۲:۰۰۰

فصل یازدهم: تاریخ ستاره پرستی و ادیان و زرتشی

تاریخ و دین صابئیان ۴۱۵۰۰۰

ستاره پرستی و بت پرستی عصر ابراهیم علیه السلام ۴۲۵۰۰۰

نفوذ ستاره پرستی و بت پرستی به پارس قدیم ۴۲۸۰۰۰

سفرهای یوذا سف به فارس ۴۳۱۰۰۰

جم، و شروع آتش پرستی ۴۳۲۰۰۰

(۵۷۵)

زمان ابراهیم ۴۳۵۰۰۰

اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی ۴۳۸۰۰۰

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَنْمَةِ التَّشْعَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَسَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَاثِرَ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلْمَةِ وَالْمُدْخِرَ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجْبَةَ بِنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانَ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
 وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجِنْنَا بِيضَاعَهُ

(۵)

مُزْجَاهٍ مِنْ وِلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
 فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
 إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت
 فرو فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و
 رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۶)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد.
 کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی
 که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن
 انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند
 شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

(۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که
 به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار
 گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مانوس به‌طوری که مفاهیم
 بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد

بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

(۸)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۹)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله‌سیدعلی‌اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبھائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۰)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای»

(۱۱)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به

(۱۲) کلیات تاریخ ادیان

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به

مقدمه ناشر (۱۳)

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

(۱۴) کلیات تاریخ ادیان

نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سید مهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

مقدمه ناشر (۱۵)

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

(۱۶) کلیات تاریخ ادیان

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۷)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

(۱۸) کلیات تاریخ ادیان

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

مقدمه مؤلف (۱۹)

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

(۲۰) کلیات تاریخ ادیان

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، مقدمه مؤلف (۲۱)

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

(۲۲) کلیات تاریخ ادیان

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

مقدمه مؤلف (۲۳)

فصل اول: تاریخ در قرآن

اعتبار بیان تاریخ در قرآن

بشر از قدیمی‌ترین عهد زندگی خود در زمین به ضبط حوادث اهمیت می‌داده است. در هر عصری یک عده بودند که حوادث را به ذهن می‌سپردند و یا یادداشت کرده و تألیف می‌نمودند و به صورت کتاب در می‌آوردند. انسان در جهات مختلف زندگی‌اش از تاریخ استفاده می‌کرد و اغلب در طرز تشکیل اجتماع از تاریخ الگو برمی‌داشت و یا از

(۲۴)

سرگذشت دیگران عبرت می‌گرفت و یا گاهی آن را در مسائل سیاسی و اقتصادی و غیره به کار می‌بست. لکن فن تاریخ با این همه شرافت و منافی که دارد ملعبه دو عامل فساد بوده و از این به بعد هم خواهد بود که متأسفانه تاریخ را از صحت طبع و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است. آن دو عامل، اول حکومت‌های خودکامه هستند که هر چه به

نفع خود بود اشاعه می‌دادند و هر چه به ضررشان بود از نقل آن ممانعت می‌کردند. عامل دوم، نویسندگان تاریخ‌ها هستند که از تعصب قومی یا مذهبی به دور نبوده‌اند و هر چه نقل کرده‌اند منافع خود را در نظر گرفته‌اند و از نقل نظر و تاریخ مخالف احساسات خود خودداری ورزیده‌اند.

علت عمده بی‌اعتنایی علمای امروز به تاریخ هم همین عوامل است. حتی

اعتبار بیان تاریخ در قرآن (۲۵)

باستان‌شناسی نیز که در وهله اول به نظر می‌رسید از دستبرد چنین عواملی مصون باشد ولی متأسفانه دانشمندانی که اسرار باستان‌شناسی را افشا می‌کنند دارای همان احساسات هستند که نویسندگان تاریخ بوده‌اند لذا به راحتی می‌توانند چیزی را کتمان کنند و یا تغییر دهند.

اما آن چه باید بدان تکیه کرد که از هر دستبرد و احساسات شخصی و تعصبات قومی و مذهبی به دور است وحی الهی است که در کتب آسمانی تاریخ گذشتگان را بیان می‌کند.

در این میان، قرآن کریم، تنها منبعی است که مصون از خطا بوده، و دروغ و دست بشر در آن راه نیافته است؛ ولی کتب آسمانی دیگر مانند تورات و انجیل، به دلیل این که از دستبرد عوامل مذکور در بالا مصون نمانده‌اند، چیزی بیشتر از تاریخ‌های معمولی

(۲۶) کلیات تاریخ ادیان

ندارند و داستان‌های تاریخی مذکور در آن‌ها نیز اغلب ملعبه دست عوامل بالا قرار گرفته است. علاوه بر این معلوم نیست سراینده داستان‌های کتب عهدین مثلاً داستان «صموئیل و شارل» کیست؟ (۱)

طرز بیان تاریخ در قرآن

حال می‌پردازیم به نقل تاریخ در قرآن مجید، و این حقیقت مسلم را در نظر می‌گیریم که قرآن اصلاً کتاب تاریخ نیست! و منظورش از نقل داستان‌های خود قصه‌سرائی

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۷۱.

طرز بیان تاریخ در قرآن (۲۷)

مانند کتب تاریخ، و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده است؛ و منظورش هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راه‌های سلامت است.

به دلیل این که قرآن کلام الهی است و منظورش هدایت مردم به سوی سعادت و رضوان و رستگاری است لذا می‌بینیم هیچ قصه‌ای را مانند کتاب‌های تاریخ و داستان با تمام جزئیاتش نقل نمی‌کند، بلکه از هر تاریخ و داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تأمل و دقت و یا آموزنده حکمت و موعظت است و یا سود دیگری از این قبیل دارد، نقل می‌کند.

برای نمونه داستان «طالوت و جالوت» را بررسی می‌کنیم که ببینیم قرآن چگونه این تاریخ را در سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۳ بازگو می‌کند؟

در آغاز می‌فرماید:

(۲۸) کلیات تاریخ ادیان

«مگر داستان آن بزرگان بنی اسرائیل را نشنیدی که بعد از موسی به پیامبر خود گفتند...» (۲۴۶ / بقره)

آن گاه بقیه جزئیات را رها کرده و می‌فرماید:

«پیغمبرشان به آنان گفت خدا طالوت را به پادشاهی شما نصب کرد...» (۲۴۷ / بقره)

باز بقیه مطالب را مسکوت گذاشته و می‌فرماید:

«و نیز به ایشان گفت نشانه پادشاهی وی این است که صندوق معروف دوباره به شما برمی‌گردد...» (۲۴۸ / بقره)
آن گاه می‌فرماید:

«و همین که طالوت سپاهیان را بیرون برد...» (۲۴۹ / بقره)

بعدا جزئیات مربوط به داود را رها نموده و می‌فرماید:

طرز بیان تاریخ در قرآن (۲۹)

«چون با جالوت و سپاهیان‌ش روبرو شدند...» (۲۵۰ / بقره)

کاملاً پیداست که اگر می‌خواست این جمله‌ها را به یکدیگر متصل کند داستانی طولانی می‌شد.

این نکته در تمامی داستان‌هایی که در قرآن آمده مشهود است و اختصاصی به یک داستان و دو داستان ندارد بلکه به طور کلی از هر داستان آن قسمت‌های برجسته‌اش را که آموزنده حکمتی یا موعظتی و یا سنتی از سنت‌های الهی است که در امت‌های گذشته جاری شده است، نقل می‌کند.

در داستان حضرت یوسف این معنا را تذکر می‌دهد و می‌فرماید:

«در داستان ایشان عبرتی است برای خردمندان.» (۱۱۱ / یوسف)

در جای دیگر می‌فرماید:

(۳۰) کلیات تاریخ ادیان

«خدا می‌خواهد شما را به سنت‌هایی که در امت‌های قبل از شما جریان داشته هدایت کند.» (۲۵ / نساء)

و یا می‌فرماید:

«قبل از شما سنت‌هایی جریان یافته است، پس در زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟ این قرآن

بیانی است برای مردم و هدایت و موعظه‌ای است برای مردم با تقوا.» (۱۳۷ / آل عمران) (۱)

فلسفه نقل تاریخ در قرآن

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۷۵.

فلسفه نقل تاریخ در قرآن (۳۱)

«وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ...»

(۱۲۰ / هود)

قرآن مجید خود در این آیه فایده و دلیل نقل داستان‌ها و تاریخ پیامبران و ملت‌ها را بیان می‌کند و آن‌ها را از سه جهت لازم دانسته است:

۱- تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام

۲- تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین

۳- تأثیر داستان‌های قرآن در غیر مؤمنین

تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام

(۳۲) کلیات تاریخ ادیان

در عبارت «مَا نُتَّبِتُ بِهِ فُؤَادَكَ!» فایده اول سرآیدن این داستان‌ها را در قرآن مجید بیان می‌کند و نشان می‌دهد که اولین جهت اصلی نقل این داستان‌ها تثبیت و استوار شدن دل پیامبر گرامی اسلام است! همان‌طور که می‌دانیم این آیات پایان بخش سوره هود هستند و سوره هود حق کلام را درباره مبدأ و معاد و سنت‌های جاری خدا در بندگان خود روشن می‌سازد.

این سوره برای پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله جنبه تعلیم حق، و برای مؤمنین جنبه موعظه و تذکر را دارد، هم‌چنان که نسبت به کفار، که از ایمان به خدا استنکاف می‌ورزند، جنبه اتمام حجت را دارد.

سرآیدن این داستان‌ها و بیان تاریخ زندگی و مبارزات انبیاء مکرم الهی قلب مبارک تأثیر تاریخ پیامبران در پیامبر اسلام (۳۳)

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را آرامش و سکون می‌بخشد و ماده قلق و اضطراب را از دل او برمی‌کند! بدین معنی که می‌فرماید:

«ما داستان‌های انبیاء را برایت می‌سرایم،

تا به وسیله آن قلبت را آرامش بخشیم،

و آن را در راهی که برای دعوت به سوی حق

و نهضت علیه ریشه‌های فساد پیش گرفتی،

و در تحمل آزار از امتت، قوی و استوار سازیم!» (۱۲۰ / هود)

در آن چه فایده به رسول خدا عاید می‌گردد فرمود:

«وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ - در این‌ها حق به سوی تو آمد.» (۱۲۰ / هود)

این وسیله آمدن حق را اگر خود سوره هود یا آیات آن همان داستان‌هایی بدانیم که

(۳۴) کلیات تاریخ ادیان

در آن سوره آمده است، در این صورت، حق مورد نظر، همان حقایق و معارف مربوط به مبدأ و معاد و سنت جاری الهی در خلق، خواهد بود که در آن سوره شرح داده و خاطر نشان ساخته است که چگونه پیغمبران را فرستاده و دعوت توحید را انتشار داده و مؤمنین را در دنیا به نجات از مهالک و در آخرت به نجات از آتش سعادت‌مند ساخته و ظالمین را به اخذ در دنیا و عذاب خالد در آخرت بدبخت کرده است.

تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین

در مورد آن چه که عاید و مربوط به مؤمنین است، فرمود:

«مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ - و موعظه و تذکر است برای مؤمنین!» (۱۲۰ / هود)

تأثیر نقل تاریخ در مؤمنین (۳۵)

توضیحش این است که آن چه از معارف و حقایق بیان کرده همه برای مؤمنین، تذکر است و موعظه. تذکر است، برای این که مؤمنین با شنیدن آن‌ها آن چه را از علوم فطری مربوط به مبدأ و معاد و متعلقات آن از یاد برده بودند، به یاد می‌آورند؛ و موعظه است، برای این که معارف و حقایقی که در لفافه داستان‌ها بیان شده و هم‌چنین خود آن داستان‌ها، جملگی مایه عبرت هستند.

تأثیر داستان‌های قرآن در غیر مؤمنین

در مورد غیر مؤمنین فرمود:
 «و به آنان که ایمان نمی‌آورند بگو:
 در همان وضعی که قرار دارید (هر چه می‌خواهید) بکنید،
 (۳۶) کلیات تاریخ ادیان
 که ما نیز کار خود را می‌کنیم.
 منتظر باشید که ما نیز منتظریم!» (۱۲۱ و ۱۲۲ / هود)
 این قسمت از آیات مربوط به غیر مؤمنین است که در آن خدای سبحان، پیامبر گرامی خود را دستور می‌دهد که احتجاج و بگومگو
 را با ایشان خاتمه دهد و آخرین حرف را به ایشان بگوید، و پس از آن همه موعظه و آوردن داستان‌های گذشتگان بفرماید:
 «حال، اگر ایمان نمی‌آورید؟
 و از شرک و فساد دست برنمی‌دارید؟
 و آن چه که من به گوشتان خواندم بیدارتان نکرد؟
 و اگر داستان‌های عبرت آوری را که آوردم،
 تأثیر داستان‌های قرآن در غیر مؤمنین (۳۷)
 و سنتی را که خدا در آنان معمول داشت، برایتان گفتم،
 و هیچ‌یک در شما اثر نکرد؟
 پس هر چه می‌خواهید بکنید!
 و در موقعیتی که دارید هر چه را برای خود خیر تشخیص می‌دهید،
 انجام دهید، ما هم کار خود را می‌کنیم،
 و انتظار می‌بریم روزی را که عاقبت عملتان به استقبالتان آید،
 و به زودی خواهید فهمید که آن چه ما از اخبار الهی می‌گفتیم راست بود یا دروغ!» (۱۲۱ و ۱۲۲ / هود)
 این بیان در حقیقت خاتمه دادن به احتجاج، و نوعی تهدید است، که در داستان‌های گذشتگان از قبیل داستان نوح و هود و صالح
 بازگو کرده است، و در قصه شعیب از
 (۳۸) کلیات تاریخ ادیان
 خود آن جناب حکایت کرده که به قوم خود گفت:
 «ای قوم! شما به جای خود عمل کنید که من نیز عمل می‌کنم، و به زودی خواهید فهمید که عذاب خوار کننده که را خواهد آمد، و
 دروغ گو کیست؟
 شما منتظر باشید، که من نیز با شما منتظرم!» (۹۲ و ۹۳ / هود)
 در پایان سوره می‌فرماید که به زودی گردش روزگار علیه دشمنان اسلام دور خواهد زد و کار به نفع پیامبر گرامی اسلام
 پایان خواهد یافت. (۱)

روش قرآن در نقل تاریخ

۱- المیزان ج ۲۱، ص ۱۱۵.

روش قرآن در نقل تاریخ (۳۹)

«وَأَذِّقَالِ إِبْرَاهِيمَ لَأَيُّهُمَ أَرْزَقُ...» (۷۴ / انعام)

این که قرآن مجید، مواد تاریخ و جزئیات داستان را نقل نمی‌کند، دلیلش روشن است. و آن این است که قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است، و این کاری که دارد یک قدم راه را به طرف چیزهای دیگر از قبیل تاریخ، و یا رشته‌های دیگر، کج نمی‌کند، زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و مسلکش مسلک رمان نویسی نیست. هیچ کاری به این ندارد که فلانی پسر کیست و نسبتش چیست؟ و یا حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمان و مکانی رخ داده است. قرآن متعرض سایر مشخصاتی که یک تاریخ نویس یا رمان نویس بی‌نیاز از ذکر آن نیست، نمی‌شود. چون تعرض به این گونه خصوصیات در هدف قرآن - هدایت - دخالت و تأثیر ندارد.

(۴۰) کلیات تاریخ ادیان

مردم از نظر هدایت برایشان یکسان است که بدانند ابراهیم فرزند تارخ ابن ناحور بن سروج بن رعو بن فالج بن شالجب بن ارفکشاذبن سام بن نوح است، یا ندانند.

برای مردم یکسان است که بدانند که ابراهیم در «اورکلدانی‌ها» و در حدود سنه دو هزار قبل از میلاد به دنیا آمده است، و ولادتش در عهد فلان پادشاهی بوده که در فلان زمان به دنیا آمده و فلان مدت سلطنت کرده و فلان روز مرده است، یا ندانند!

قرآن، در عین حال، در آن مقدار از علم نافع که بحث در آن واجب بوده، کوتاهی نفرموده است. و بحث و نظر در عالم و اجزاء آسمانی و زمینی‌اش را هم تحریم نکرده است، و از خواندن و شنیدن اخبار و تاریخ امم گذشته و سنن و آدابی که در آن امم معمول بوده و بدان وسیله کسب معرفت می‌توان کرد، جلوگیری نکرده است، و بلکه از

روش قرآن در نقل تاریخ (۴۱)

آن به بهترین وجهی مدح هم کرده است، و نیز در آیات بی‌شماری سفارش به تفکر و تذکر در آن فرموده است. (۱)

تاریخ ملتها و تاریخ ادیان

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ...» (۵۹ / اعراف)

تاریخ‌ها و یا قصص و داستان‌هایی که در قرآن مجید ذکر گردیده و ما آن‌ها را

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۲۶۴.

(۴۲) کلیات تاریخ ادیان

تاریخ پیامبران می‌نامیم، مانند داستان موسی و نوح و یا داستان هود و صالح، در حقیقت این داستان‌ها تاریخ اقوام و مللی است که این بزرگواران در میان آن‌ها مبعوث شده‌اند.

چون در این داستان‌ها جریان حال آن اقوام و رفتاری که با پیامبرانشان داشتند، بیان شده، و نیز سرانجام انکارشان، و این که عذاب الهی همه‌شان را از بین برده و منقرضشان ساخته است. می‌بینیم تمامی این داستان‌ها به آیاتی ختم شده‌اند که کیفیت نزول عذاب و هلاکت آنان را بیان می‌کند.

قسمتی از آیات سوره اعراف (از ۵۹ تا ۲۰۶) که تاریخ این پیامبران بزرگوار را نقل می‌کند هدف خاصی را دنبال می‌نماید و آن بیان حال مردم از حیث قبول عهد الهی و یا رد آن است، تا برای مردم و بخصوص امت اسلام هشدار و انذار و مایه عبرت باشد! (۱)

تاریخ ملتها و تاریخ ادیان (۴۳)

تاریخ ملتها در قرآن

قرآن برای «ملت» وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت، و معصیت اعتبار فرموده است. به همین جهت است که می‌بینیم همان‌طور که قرآن به داستان‌های اشخاص اهمیت داده است، بیشتر از آن به تاریخ «ملت‌ها» اهمیت قائل شده است. و این در آن هنگام بوده است که بشر تاریخی جز ذکر حالات اشخاصی از قبیل پادشاهان و بزرگان نداشته است و تاریخ‌نویسان تا بعد از نزول قرآن هیچ توجهی به تاریخ ملت‌ها و اجتماعات نداشته‌اند و این بعد از نزول قرآن بوده است که احیاناً برخی از مورخین از

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۳۷.

(۴۴) کلیات تاریخ ادیان

قبیل «معودی» و «ابن خلدون» کم و بیش توجهی به تاریخ ملت‌ها نموده و به ذکر حوادث آن پرداخته‌اند و این جریان همین‌طور ادامه داشته تا این که در همین اواخر به‌طور کلی تحولی در تاریخ‌نویسی به وجود آمده و تاریخ اشخاص به تاریخ ملت‌ها تبدیل شده است.

قرآن مجید در آیه زیر برای ملت‌ها «اجل» و «مدت زمان» قائل شده و می‌فرماید:

«برای هر ملت اجل و دوره‌ای است که نه لحظه‌ای به عقب افتند، و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند.» (۳۴ / اعراف)

در آیات زیر برای امت‌ها کتاب و عمل قائل شده و می‌فرماید:

«و هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می‌شود.» (۲۸ / جاثیه)

«عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم.» (۱۰۸ / انعام)

تاریخ ملت‌ها در قرآن (۴۵)

هم‌چنین در آیات زیر است که قرآن شعور و فهم و طاعت و معصیت برای ملت اعتبار فرموده است:

«دسته‌ای از آن‌ها ملتی میان‌ه‌رو هستند.» (۶۶ / مائده)

«ملتی قائم که آیات خدا را تلاوت می‌کنند.» (۱۱۳ / آل عمران)

«هر ملتی می‌کوشید تا پیغمبر خود را بگیرند و در راه باطل خود با او جدال ورزند تا حق را پایمال سازند...» (۵ / غافر)

«برای هر امتی رسولی است، و وقتی آن رسول آمد حکم به عدل خواهد شد و بر کسی ظلم نمی‌شود.» (۴۷ / یونس) (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۱۶۲.

(۴۶) کلیات تاریخ ادیان

انتخاب قرآن در نقل تاریخ

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...» (۷۸ / مؤمن)

خدای سبحان در آیه فوق می‌فرماید:

«مگر نه این بود که قبل از تو رسولانی از جنس خود این مردم به سوی‌شان گسیل داشتیم، رسولانی که داستان‌های بعضی از آنان

را برایت سرودیم، و بعضی دیگر را نسرودیم؟

انتخاب قرآن در نقل تاریخ (۴۷)

هیچ رسولی چنین حقی نداشته که از پیش خود آیتی بیاورد،

هر آیتی می‌آوردند به اذن خدا بوده است...!»

بعضی از مفسرین به این آیه شریفه استدلال کرده‌اند بر این که بعضی از پیغمبران بوده‌اند که داستان‌شان در قرآن نیامده است و

لکن این استدلال درست نیست زیرا آیه شریفه در مکه نازل شده است و بیشتر از این دلالت ندارد که تا این تاریخ سرگذشت

بعضی از انبیاء را برایت شرح نداده‌ایم. لکن در سوره نساء که بعد از سوره مورد بحث و در مدینه نازل شده است چنین مطلبی را بیان می‌فرماید و می‌گوید:

«رسولانی که قصه‌شان را قبلاً برای تو گفتیم،

و رسولانی که برایت قصه آن‌ها را نگفته‌ایم.» (۱۶۴ / نساء)

(۴۸) کلیات تاریخ ادیان

و این آیه است که به نظریه فوق دلالت دارد و نشان می‌دهد که قصه برخی از رسولان در قرآن ذکر شده و داستان برخی دیگر در قرآن نیامده است زیرا سوره نساء آخرین سوره‌ای است که در آن داستان پیامبران قید شده و از آن به بعد در سوره‌هایی که بعد از سوره نساء نازل شده، نام هیچ‌یک از انبیائی که در قرآن آمده برده نشده است. در مجمع البیان از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«خدای تعالی پیغمبری سیاه چهره مبعوث کرد و داستان او را در قرآن برای ما بیان نفرمود.»

نظیر این معنا را در منشور از تفسیر اوسط طبرانی و از ابن مردویه، از آن جناب روایت کرده است.

انتخاب قرآن در نقل تاریخ (۴۹)

در تفسیر عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

«بین آدم و نوح پیغمبرانی به طور مخفی و علنی بودند، و لذا ذکر آنان که مخفی بودند در قرآن نیامده است همان‌طور که کسانی

که علنی بوده‌اند اسم آن‌ها برده شده است. این که خدای تعالی در سوره نساء فرموده:

«وَرُسُلًا لَّمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ... - یعنی همان‌طوری که اسم پیامبران علنی را بردم اسم پیامبران مخفی را نبردم.» (۱۶۴ / نساء)

همین روایت را در کافی از علی بن ابراهیم از طریق ابو حمزه از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند.

در نقل کافی این‌طور آمده که:

«بعضی از انبیاء مخفی بودند لذا ذکرشان در قرآن مخفی شده است به‌طوری که

(۵۰) کلیات تاریخ ادیان

اسم پیامبران علنی در قرآن آمده و اسم آنان نیامده است، این است که خدا می‌فرماید: همان‌طور که اسم پیامبران علنی را بردم

اسم پیامبران مخفی را نبردم...»

و به هر صورت مراد از روایت این است که خدا اصلاً نه نامی از آنان که مخفی بودند برده و نه قصه‌شان را در قرآن ذکر کرده

است همان‌طور که قصه بعضی از علنی‌ها را ذکر کرده و از آنان نام برده است. (۱)

اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...»

۱- المیزان ج ۹، ص ۲۲۵ و ج ۳۴، ص ۲۴۳.

اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ (۵۱)

«این از اخبار غیب است که به تو وحی کردیم! تو حاضر نبودی آن‌جا که بر سر کفالت مریم کارشان به نزاع و مخاصمه کشید، و

بالاخره برای آن قرعه کشیدند.»

(۴۴ / آل عمران)

در این آیه خداوند متعال، داستانی را که برای پیغمبرش - درباره مریم و زکریا - شرح داد، از خبرهای غیبی معرفی کرده

است.

همچنین در سوره یوسف، تاریخ زندگی یوسف را به آن نحو که بیان داشته، از خبرهای غیبی شمرده است، آن جا که می‌فرماید:

«این حکایت از اخبار غیبی بود که بر تو وحی کردیم، تو آن جا نبودی که برادران یوسف بر مکر و حيله تصمیم گرفتند...» (۱۰۲ / یوسف)

ظاهراً دلیل این که آن را از اخبار غیبی می‌شمارد، این است که داستان مذکور را اهل

(۵۲) کلیات تاریخ ادیان

کتاب تحریف کرده و خصوصیات آن را از بین برده‌اند.

به طوری که در کتب عهدین خصوصیات داستان‌های زکریا اصلاً ذکر نشده است. و فرمایش خداوندی هم که در آخر همین آیه می‌فرماید - تو آن جا حاضر نبودی که وقتی قرعه کشیدند - مطلب بالا را تأیید می‌کند.

در ذکر تاریخ حیات نوح علیه‌السلام هم در قرآن، خدای متعال باز متذکر می‌شود که:

«این از اخبار غیب است. پیش از آن که ما به تو وحی کنیم، تو و قومت از آن آگاه نبودید!» (۴۹ / هود)

در سوره آل عمران آیه ۶۲ خدای متعال به آن چه درباره قصه‌های عیسی علیه‌السلام بیان فرموده اشاره می‌کند و آن را «حق» می‌شمارد، یعنی تذکر می‌دهد که آن چه ما از قصص و تاریخ عیسی شرح دادیم همان حق است، نه آن چه مسیحیان درباره آن ادعا می‌کنند:

اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ (۵۳)

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ...» (۶۲ / آل عمران) (۱)

۱- المیزان ج ۶، ص ۵.

(۵۴)

اصلاح قسمت‌های تحریف شده تاریخ (۵۵)

فصل دوم: پیدایش انسان و ادیان

آغاز پیدایش انسان

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...»

(۲۱۳ / بقره)

در این فصل خلاصه‌ای از تاریخ پیدایش انسان به نقل قرآن مجید، و مقتضیات

(۵۶)

زندگی اجتماعی او که منجر به ظهور ادیان و تشریح قوانین دین شده است، ذکر می‌گردد:

آن چه از مجموعه آیات شریفه قرآنی در زمینه آفرینش انسان و زندگانی اولیه او استفاده می‌شود، این است که این نسل انسانی یک نوع مستقل است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تکامل طبیعی به وجود نیامده، بلکه خداوند آن را مستقیماً از زمین آفریده است.

یعنی زمانی بود که زمین و آسمان وجود داشت، و در زمین موجوداتی دیگر بودند ولی انسان نبود. بعد خدا یک جفت از نوع انسانی آفرید که سرسلسله نسل موجود بشر می‌باشد.

قرآن مجید، در مورد این که قبل از این نسل انسانی که از آدم و حوا به وجود آمده‌اند، آیا در روی زمین انسان‌هایی دیگر بوده‌اند یا نه ساکت است و اشاره‌ای مشخص بدین امر نکرده است. آغاز پیدایش انسان (۵۷)

ترکیب دوگانه انسان

از نظر قرآن مجید، خدای تعالی هنگام آفرینش انسان، آن را مرکب از دو جزء و دارای دو جوهر قرار داد: یکی جوهر جسمانی که ماده بدنی اوست، و دیگری جوهر مجرد که روح و روان اوست. این دو پیوسته در زندگانی دنیوی همراه و ملازم یکدیگرند و هنگام مرگ روح زنده از بدن جدا می‌شود و سپس انسان به پیشگاه پروردگار بازمی‌گردد.

تجهیز انسان برای تسخیر جهان

(۵۸) کلیات تاریخ ادیان

خداوند متعال نوع انسان را که آفرید قوای ادراکی در او به ودیعت گذاشت و چشم و گوش و حواس باطنی برایش قرار داد، و او را یک نیروی فکری عطا فرمود تا بتواند با آن بر حوادث موجود در گذشته و آینده اطلاع پیدا کند، و از این نظر یک نحوه احاطه‌ای بر حوادث عالم پیدا کند. در عین حال، خدای متعال همه چیز را مسخر انسان کرد. یعنی نوع انسان را دارای یک سنخ وجودی فرمود که قابل ارتباط با همه چیز باشد و از همه چیز به طور مستقیم یا به وسیله ابزارهایی که از طریق کاربرد فکر خود درست می‌کند، بهره‌مند شود.

انسان با نیروی فکر خود همه چیز را در استخدام خود درمی‌آورد و بدین وسیله با استفاده از آن‌ها به هر طریق ممکن به زندگی خود ادامه می‌دهد. انسان حتی نوع خود را

تجهیز انسان برای تسخیر جهان (۵۹)

نیز به استخدام خود درمی‌آورد و از آن‌ها کار می‌کشد.

طبع مدنی و اجتماعی انسان

انسان دارای طبع مدنی و اجتماعی است. این سازگاری به لحاظ این است که هر فرد انسان می‌خواهد فرد دیگر را در استخدام خود قرار دهد و از آن بهره‌برداری کند و بدین ترتیب لزوم تمدن و وجود اجتماع تعاونی را با قضاوت خود می‌پذیرد. لازمه این مدنیت این است که اجتماع به نحوی تشکیل گردد که روابط افراد با یکدیگر عادلانه باشد و هر کس به اندازه‌ای از دیگری بهره‌مند شود که آن دیگری از او استفاده می‌کند. این قانون عدل اجتماعی است.

(۶۰) کلیات تاریخ ادیان

چون این قانون زائیده «اصل استخدام» است و انسان به شرط ناچاری بدان تن در داده است، لذا هر موقع که قدرتمند می‌شود رعایت این قانون را نمی‌کند! جریان تاریخ پیوسته از اعصار توحش و بربریت تا این زمان‌ها که عصر درخشان و طلائی و دوران تمدن و آزادی است، نشان داده که ملت‌های قوی ملت‌های ضعیف را به صورت ظالمانه لگد مال و عملاً موضوع اجتماع تعاونی و عدالت عمومی را تضعیف کرده‌اند.

منشاء اختلافات اجتماعی

اختلاف انسان‌ها در خصوصیت آفرینش و منطقه زندگی و اخلاق و عادات مشخص

منشاء اختلافات اجتماعی (۶۱)

است، یعنی نیرومندان از ضعف بار می‌کشند و ضعف برای رهایی از دست آن‌ها دست به کار می‌شوند و به انتقام‌گیری متوسل می‌شوند و به همین ترتیب طوفان‌های وحشتناک در وضع اجتماع پدید می‌آید. وقوع این اختلاف به دلیل اختلاف خلقت آن‌ها امری ضروری و حتمی است، لذا ایجاب می‌کند که برای رفع آن قوانینی وضع شود. قوانین موضوعه بشری دارای دو جنبه است: یا به زور و نیروی دستگاه حاکمه اجرا می‌شود و یا با زور و با تربیت اخلاقی. ولی هر دو در شناخت واقعی مسیر زندگی انسان و تطبیق قوانین با آن ناتوان بوده‌اند.

آغاز تشریح قوانین توحیدی

(۶۲) کلیات تاریخ ادیان

خداوند متعال قوانین و نظامی بر اساس یگانه‌پرستی و توحید در اعتقاد و اخلاق و افعال وضع فرمود، و به عبارت دیگر پایه آئین خود را بر شناساندن حقیقت انسان از آغاز تا انجام، و آشنا کردن مردم به این که در دنیا باید طوری زیست که برای جهان جاوید سودمند باشد، قرار داد.

بنابراین قانون دینی و آئین الهی تنها قانونی است که بر پایه علم و دانش و معرفت حقایق استوار است. (۱)

لزوم تشریح دین

۱- المیزان ج ۳، ص ۱۵۹.

لزوم تشریح دین (۶۳)

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...»

(۲۱۳ / بقره)

این آیه علت تشریح اصل دین، و تکلیف کردن انسان را به آن، و دلیل اختلافاتی را که در آن واقع شده است، شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که افراد انسان که به حسب فطرت موجودات مدنی و اجتماعی بودند، در آغاز تشکیل اجتماع به صورت گروه واحد و یکنواخت بودند؛ بعداً در میان آن‌ها، به مقتضای فطرت، اختلافاتی در کسب مزایای حیاتی بروز کرده است که رفع این اختلافات محتاج به وضع قوانین مناسبی بوده است، و لذا خدای تعالی پیامبرانی را برانگیخته و با ایشان احکام و قوانینی در شکل «دین» برای بشر فرستاده، و بشارت‌ها و تهدیدهایی را نیز همراه آن اعلام فرموده؛ و دین را با یک سلسله وظایف عبادی کامل نموده است.

(۶۴) کلیات تاریخ ادیان

پس سبب تشریح دین، اختلافات فطری بوده که از جهت دنیوی در میان بشر پیدا شده است. (۱)

دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر

در سیر تاریخی انسان آن تقسیمی را که قرآن کریم صحیح می‌داند این است که:

- اولین دوره بشر دوران سادگی و بی‌رنگی بشر بوده است، که در آن دوره همه امت‌ها یک جور بوده‌اند.

۱- المیزان ج ۳، ص ۱۵۸.

دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر (۶۵)

- دومین دوره، دوره مادیت و حس‌نگری است.

برخی از مورخین اروپائی که از مکاتب ضد دین پیروی می‌کنند تقسیمات تاریخی زیر را برای سیر زندگی بشر تهیه کرده‌اند:

- عهد اساطیر

- عهد مذهب

- عهد فلسفه

- عهد علم

که عهد علم را مربوط به عصر حاضر می‌دانند.

از لحاظ تاریخی، این تقسیمی را که برای سیر زندگی بشر تهیه نموده‌اند و آن را چهار

(۶۶) کلیات تاریخ ادیان

دوره فرض کرده‌اند، تا آنجا که تاریخ دین و فلسفه نشان می‌دهد اشتباه و باطل است.

تاریخ دین و فلسفه نشان می‌دهد که:

۱- دین ابراهیم علیه‌السلام بعد از عهد فلسفه هند و مصر و کلدان بوده است.

۲- دین عیسی علیه‌السلام بعد از فلسفه یونان بوده است.

۳- دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بعد از فلسفه یونان و اسکندریه بوده است.

نکته اصلی این است که نهایت درجه اوج فلسفه قبل از اوج گرفتن ادیان بوده است، و دین توحید از تمامی ادیان دیگر قدیمی‌تر

بوده است، در حالی که در تقسیم‌بندی این افراد پرستش خدا و دین از خرافات عهد دوم از عهدهای چهارگانه‌ای شمرده شده که

فرض کرده‌اند. و خواسته‌اند چنین القاء نمایند که دین جزو دوره‌های فراموش شده

دین و تقسیمات تاریخی زندگی بشر (۶۷)

زندگی بشر بوده است. در فرض این افراد علم طبیعی و دانش روز معتبر شمرده شده و پیروزی از دین تقلید، و پرستش خدا از

خرافات دوره‌های گذشته شمرده شده است که به زعم آن‌ها علم با آن مخالف است!

این گونه مورخین به این نکته توجه نکرده‌اند که پیروی از دین تقلید نیست، زیرا دین عبارت است از مجموعه‌ای از معارف

مربوط به مبدأ و معاد، و قوانین اجتماعی، از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت به بشر رسیده است، نبوتی که

صدق آن با دلیل و برهان ثابت شده است. و نیز دین مجموعه اخباری را شامل است که مخبر صادق از آن‌ها خبر داده است،

مخبری که صادق بودن او نیز با دلیل و برهان به اثبات رسیده است.

معلوم است که پیروی از چنین دینی پیروی علم است، نه خرافات! (۱)

(۶۸) کلیات تاریخ ادیان

تعریف دین

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» (۲۱۳ / بقره)

از بررسی آیه فوق تعریف زیر برای دین به دست می‌آید:

«دین، روش مخصوصی است در زندگی، که صلاح دنیا را، به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تأمین

می‌کند.»

پس در شریعت باید قانون‌هایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه

۱- المیزان ج ۲، ص ۴۰۴.

تعریف دین (۶۹)

احتیاج روشن سازد.

وظیفه اولیه دین و تکامل آن

دین در طلوعه ظهورش برای رفع اختلاف فطری بود، ولی رفته رفته کامل تر شد و شامل اختلافات غیرفطری هم گردید. دین بعد از پیدایش، پیوسته کامل تر شده است تا به حدی که قوانین آن شامل تمام احتیاجات زندگی بشود، و از آن پس ختم می‌شود، و دیگر آئین جدیدی نخواهد آمد.

قرآن مجید درباره ختم شرایع می‌فرماید:

(۷۰) کلیات تاریخ ادیان

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ!»

«محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران است!» (۴۰ / احزاب)

درباره کمال دین می‌فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ!»

«و نازل کردیم بر تو این کتاب را که بیانی است برای همه چیز!» (۸۹ / نحل)

«وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ!»

«همانا، قرآن کتابی است ارجمند، باطل بدان نرسد، نه از پیش رو و نه از پشت سر، فرستادنی است از حکیم ستوده!» (۴۱ و ۴۲ /

فصلت)

از آیه فوق این مطلب نیز استفاده می‌شود که - هر شریعتی از شریعت سابق کامل تر است.

وظیفه اولیه دین و تکامل آن (۷۱)

هدف ارسال رسل و کتب آسمانی

هدف فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌های آسمانی، و به عبارت دیگر دلیل دعوت دینی این است که انسان طبعاً به طرف اختلاف می‌رود، و از طرف دیگر به سوی مدنیت و اجتماع سیر می‌کند؛ و چون فطرت انسانی خود موجب اختلاف است، نخواهد توانست آن را رفع نماید - چگونه ممکن است چیزی را که جذب می‌کند دفع نماید - لذا خدا برای رفع اختلاف، پیامبران را فرستاد و قوانینی را وضع کرد و بدین طریق بشر را به کمال لایقش راهنمایی فرمود. و این کمال، یک کمال واقعی و حقیقی و داخل در دایره صنع و ایجاد است، و هر چه مقدمه آن باشد نیز چنین خواهد بود.

(۷۲) کلیات تاریخ ادیان

این اختلاف که از ناحیه فطرت در جامعه بشری روی داده نمی‌گذارد انسان به کمال لایقش برسد و در زندگانی اجتماعی به مقصد اصلی نائل شود و بشر خود به خود نمی‌تواند آن را مرتفع سازد، و فسادهایی را که از آن تولید شده است، اصلاح نماید؛ پس ناچار باید از راه دیگری غیر از طبیعت بشری اصلاح شود و آن جهت الهی است؛ یعنی باید خدا مواد اصلاحی را به وسیله وحی به پیامبران بفهماند و ایشان برای مردم بیان کنند.

این است که قرآن شریف از قیام انبیاء برای اصلاح جامعه چنین تعبیر می‌کند:

«خدا پیامبران را مبعوث کرد!» و در هیچ آیه‌ای نهضت پیامبران جز به خدا نسبت داده نشده است، با آن که آن هم مانند سایر حوادث مربوط به ماده و زمان و مکان است.

بنابراین، نبوت یک حالت الهی یا به عبارت دیگر یک حالت غیبی است که به واسطه هدف ارسال رسل و کتب آسمانی (۷۳)

آن «انسان نبی» معارفی را که رافع اختلافات و تناقضات زندگی است، درک می‌کند. نسبت آن به حال عموم مردم در ادراک مانند بیداری است به خواب، و این ادراک مخصوص، در لسان قرآن «وحی» نامیده می‌شود و آن حالی که درک کننده واجد آن است «نبوت» خوانده شده است.

از این بیان معلوم می‌شود مقتضی بودن فطرت برای اختلافات از طرفی، و برای مدنیت و اجتماع از طرف دیگر، به ضمیمه عنایت پروردگار به کامل کردن آفرینش هر موجود، «نبوت عامه» را اثبات می‌کند.

(۷۴) کلیات تاریخ ادیان

ختم ادیان

دینی که خاتم ادیان است استکمال انسانی را محدود می‌داند، یعنی همین که به آخرین مرتبه کمال رسید سیر تکاملی‌اش متوقف می‌شود!

این معنی از حکم قرآن به ختم شدن سلسله پیامبران استفاده می‌شود، زیرا لازمه ثابت ماندن یک شریعت و قابل نسخ نبودن احکام آن این است که کمال فردی و اجتماعی انسان همان اندازه‌ای باشد که در آن دین اعتبار شده و در بیانات و نظام آن منظور گردیده است.

این مطلب از اخبار غیبی قرآن شریف است که جریان تاریخ از چهارده قرن قبل تا کنون آن را تصدیق کرده است!

ختم ادیان (۷۵)

در مدت این چهارده قرن جامعه انسانی در امور طبیعی و جهات مادی پیشرفت‌های روشن و ترقیات بهت‌آوری کرده است ولی در معارف و اخلاقیات که ملاک کمال نفس است در همان مرتبه‌ای که بوده متوقف شده و گامی فراتر ننهاده است بلکه گام‌هایی به عقب برداشته و سیر قهقرائی طی نموده است.

بنابراین مجموع کمالات انسانی که مشتمل بر کمالات روحی و جسمی است ترقی نکرده است.

عصمت پیامبران

نتیجه دیگری که از آیات شریفه فوق گرفته می‌شود این است که پیامبران معصوم و

(۷۶) کلیات تاریخ ادیان

مصون از خطا پند!

عصمت پیامبران بر سه قسم است:

۱- مصونیت از خطا در مقام گرفتن وحی

۲- مصونیت از خطا در مقام تبلیغ و رساندن پیام‌های الهی

۳- مصونیت از خطا در مقام انجام وظایف و تکالیف شخصی (عصمت از معصیت). منظور از عصمت و مصونیت این است که

در انسان نیروئی وجود داشته باشد که او را از اموری که شایسته نیست نگهداری نماید. از قرآن شریف استفاده می‌شود که انبیاء در هر سه مورد بالا معصوم هستند.

نام‌گذاری صاحبان ادیان

نام‌گذاری صاحبان ادیان (۷۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...»
(۶۰ / بقره)

خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«به درستی کسانی که مؤمنند. و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند، هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند، و کارهای شایسته کنند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.»
در روایات اسلامی ذیل این آیه، درباره این که نام‌گذاری ادیان به چه دلیل و با انتساب (۷۸) کلیات تاریخ ادیان

به چه فرد یا شهر و کشوری صورت گرفته، چنین آمده است:

۱- در معانی الاخبار، از ابن فضال روایت کرده که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: «چرا نصاری را به این نام نامیده‌اند؟ فرمود:

ایشان از اهل قریه‌ای بودند به نام ناصره که یکی از قراء شام است، و مریم و عیسی علیه السلام بعد از مراجعت از مصر، در آن قریه منزل کردند.»

۱- در روایت آمده که:

«یهود را بدان جهت یهود نامیده‌اند که از فرزندان «یهودا» پسر یعقوب علیه السلام هستند.»

۲- در تفسیر قمی آمده که امام فرمود:

نام‌گذاری صاحبان ادیان (۷۹)

«صابئی‌ها قومی جداگانه‌اند، نه مجوسند، نه یهود، نه نصاری و نه مسلمان؛ آن‌ها ستارگان و کواکب را می‌پرستیدند.»
(این همان «وثنیت» است و چیزی که هست پرستش «وثن» و بت منحصر در ایشان نیست، و غیر صابئین کسانی دیگر نیز بت پرست هستند. تنها چیزی که صابئین بدان اختصاص دارند این است که علاوه بر پرستش بت، آن‌ها کواکب را نیز می‌پرستند.) (۱)

خطاب‌های مختلف الهی به صاحبان ادیان

۱- المیزان ج ۱، ص ۳۶۰.

(۸۰) کلیات تاریخ ادیان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» (۱۰۴ / بقره)

در این آیه اولین بار است که عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به کار رفته است و اولین موردی است که خدای تعالی مؤمنین را با لفظ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطاب می‌کند. بعد از آن در ۸۴ مورد دیگر تا آخر قرآن این خطاب را تکرار فرموده است. در قرآن کریم خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تنها مختص به مؤمنین امت اسلام است. امت‌های قبل از اسلام با عبارت «قوم» خطاب و تعبیر شده‌اند، مانند «قوم نوح و قوم ثمود» گاهی نیز با لفظ «اصحاب» خطاب یا بیان شده‌اند، مانند «اصحاب مدین» و «اصحاب

رس». در خصوص قوم موسی علیه السلام تعبیر به «بنی اسرائیل» و «یا بنی اسرائیل» شده است.

در قرآن کریم، چنان چه دقت شود، مشخص می‌شود که آن چه قرآن از عبارت

خطاب‌های مختلف الهی به صاحبان ادیان (۸۱)

«الَّذِينَ آمَنُوا» در نظر دارد غیر آن معنایی است که از کلمه «مؤمنین» اراده فرموده است.

از برخی از آیات فهمیده می‌شود که منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» تمامی اهل ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند، و چنان نیست که همه را ولو هر جور که باشد شامل شود. منظور از عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» همان «سابقون اولون» یعنی طبقه اول مسلمانان از مهاجر و انصار هستند که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در روزگار عسرت اسلام به آن جناب ایمان آوردند؛ و «الَّذِينَ آمَنُوا» عبارت آبرومند و محترمانه‌ای است که همه جا منظور از آن این طبقه هستند. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۴۹.

(۸۲) کلیات تاریخ ادیان

تفاوت بین ادیان

«وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ...»

(۸۷ / انعام)

قرآن مجید در این آیه نشان می‌دهد که سلسله انبیاء علیهم السلام هدایتشان یک هدایت و صراط مستقیم‌شان یک صراط است. اختلاف در زمان و احوال و هم‌چنین در پویندگان این راه و اختلاف در هدف و مقصد، باعث اختلاف در هدایت و صراط نیست.

سیاق آیه چنین می‌رساند که گویی خداوند سبحان فرموده است:

«ما سلسله جلیله انبیاء علیهم السلام را که در طول تاریخ بشریت متفرق بوده و هر یک

تفاوت بین ادیان (۸۳)

در زمانی می‌زیستند، یکجا جمع کردیم و یکجا و به یک عنایت همه را به سوی صراط مستقیم هدایت کردیم!»

همین طور هم هست، چون صراطی که خداوند انبیاء علیهم السلام را بدان هدایت فرموده گرچه به حسب ظاهر شرایع و احکام آن از جهت توسعه و ضیق با هم اختلاف دارند ولیکن در حقیقت راه یکی و شرایع هم یکی است! و این اختلاف در حقیقت اختلاف نیست بلکه اجمال و تفصیل است.

امتی که استعداد تحمل تفصیل احکام را نداشته شریعتش سطحی و اجمالی، و امتی که چنین استعدادی را داشته شریعتش وسیع و تفصیلی بوده است، و گرنه تمامی شرایع و ادیان در یک حقیقت که همان توحید فطری است اتفاق داشته و همه بشر را به عبودیتی که در خور وسع و طاقت بشری است دعوت می‌کرده‌اند.

(۸۴) کلیات تاریخ ادیان

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ!» (۱۹ / آل عمران)

پس هر دعوت دینی و هدایتی که بین انبیاء فرق گذاشته و مردم را نسبت به بعضی از آنان کافر و نسبت به بعضی دیگر مؤمن کند، و یا بین احکام خدا تفرقه بیندازد و مردم را به عمل به بعضی و ترک بعضی دیگر دعوت کند، و یا از عهده تأمین سعادت زندگی انسان برنیاید، و یا انسان را به سوی شقاوت و بدبختی سوق دهد؛ هدایت خدایی و مورد امضاء و رضای پروردگار نیست، و از راه فطرت منحرف است. (۱)

ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۶۴.

ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها (۸۵)

شریعت‌های الهی همه یکی هستند و تناقض و تنافی بین آن‌ها نیست الا- این که از نظر اجمال و تفصیل و کمی و زیادی فروع مختلفند. چون سیر بشر از نقص به کمال به صورت تدریجی است و استعداد قبول معارف الهی در هر عصری با عصر دیگر متفاوت است، وقتی این سیر به پایان رسید و بشر از نظر معرفت و علم به عالی‌ترین موقف خود رسید آن وقت است که رسالت نیز ختم شده است و کتاب خاتم الانبیاء و شریعتش در میان بشر برای همیشه می‌ماند، و دیگر بشر انتظار آمدن کتاب و شریعت دیگری را نمی‌کشد.

و اگر امروز با این که خاتم پیغمبران صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث گردیده و آخرین کتاب آسمانی را آورده است ولی در عین حال بشر به مرحله‌ای که می‌بایست از کمال برسد نرسیده است برای این است که دین اسلام آن طور که باید و شاید در مجتمعات بشری گسترش

(۸۶) کلیات تاریخ ادیان

نیافته است و گرنه بشر می‌تواند با بسط دایره دین و بررسی حقایق معارف آن رو به کمال بگذارد و به تدریج مراحل علم و عمل را یکی پس از دیگری طی نماید.

قرآن مجید این معنی را با بیانات مختلف و هر چه رساتر توصیه فرموده است، مخصوصاً در آیه ۱۲۸ سوره اعراف که می‌فرماید:

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.»

«زمین متعلق به خداست،

و آن را به هر کس از بندگان خود که بخواهد به ارث می‌گذارد،

و سرانجام نیک از آن متقین است!» (۱)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۳۶.

ترقی ادیان و ختم رسالت‌ها (۸۷)

مفهوم عدم نسخ یا نسخ احکام ادیان گذشته

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...»

«آنچه به همه انبیاء وصیت و وحی کرده بودیم این بود که این دینی که برای شما تشریح شده است پیروی کنید و در آن تفرقه

نمائید، و وحدت آن را حفظ کنید و در آن اختلاف راه نیندازید!» (۱۳ / شوری)

معنای اقامه دین حفظ آن است، به این که پیروی‌اش کنند و به احکامش عمل نمایند.

بعد از آن که تشریح دین برای پیامبران به معنای این بود که همه را به پیروی و عمل

(۸۸) کلیات تاریخ ادیان

به دین دعوت کنند، و این که در آن اختلاف نکنند، در آیه فوق همین را به اقامه دین تفسیر نموده، و این که در دین خدا متفرق نشوند، در نتیجه آیه فوق چنین می‌رساند که بر همه مردم واجب است دین خدا را، و همه آن را، بپادارند، و در انجام این وظیفه

تبعیض قائل نشوند که پاره‌ای از احکام دین را بپا دارند و پاره‌ای را رها کنند. اقامه کردن دین عبارت است از این که به تمامی آن چه خدا نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده است، ایمان بیاورند.

به طور کلی شریعی را که خدا بر انبیاء نازل کرده، یک دین است، که باید اقامه شود، و در آن ایجاد تفرقه نکنند؛ چون پاره‌ای از احکام الهی هستند که در همه ادیان بوده است و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باقی باشد، آن احکام هم باقی است، و وجوب اقامه آن واضح است.

مفهوم نسخ احکام ادیان گذشته (۸۹)

عمر کوتاه برخی از احکام ادیان

پاره‌ای دیگر از احکام هستند که در شرایع قبلی بوده ولی در شریعت بعدی منسوخ شده است. این گونه احکام در حقیقت عمر کوتاهی داشته‌اند، و مخصوص طائفه‌ای از مردم در زمان خاصی بوده‌اند. معنی نسخ شدن آن‌ها، آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است، نه این که معنای نسخ شدن این باشد که احکام نامبرده باطل شده‌اند. پس حکم نسخ شده هم تا ابد حق است، چیزی که هست مخصوص طائفه معینی و زمان معینی بوده‌اند و باید آن طائفه و اهل آن زمان هم ایمان به آن احکام داشته باشند و هم بدان عمل کرده باشند. و اما دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند و بس، و دیگر واجب نیست که به آن عمل هم بکنند.

(۹۰) کلیات تاریخ ادیان

معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند. مثلاً حرمت شکار ماهی در روز شنبه در زمان حضرت موسی علیه‌السلام مخصوص بنی‌اسرائیل و مردم آن روزگار بوده است و حالا می‌گوئیم نسخ شده است و معنای آن این نیست که آن احکام ابدی بوده ولی ناسخ آن را باطل کرده بلکه معنای نسخ‌اش این است که عمر این احکام تا آن روز بوده و ما نیز به این حکم در ظرف خودش ایمان داریم ولی عمل به آن مخصوص در همان ظرف خودش می‌باشد.

پس با این بیان روشن گردید که امر اقامه دین و تفرقه نکردن در آن به اطلاقش باقی است و شامل همه مردم در همه زمان‌هاست! نیز روشن گردید این که جمعی از مفسرین آیه را مخصوص احکام مشترک بین

عمر کوتاه برخی از احکام ادیان (۹۱)

شرایع کرده‌اند صحیح نیست زیرا اگر این طور باشد امر به اقامه دین فقط محدود می‌شود به اصول سه‌گانه دین یعنی توحید و نبوت و معاد، و بقیه احکام را اصلاً شامل نمی‌شود، چون حتی یک حکم فرعی هم سراغ نداریم که با همه خصوصیاتش در تمامی شرایع وجود داشته باشد.

تفرقه و انشعاب در ادیان

«وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...»

«همین مردمی که شریعت برایشان تشریح شده بود از شریعت متفرق نشدند و در آن اختلاف نکردند و وحدت کلمه را از دست ندادند مگر در حالی که این تفرقه

(۹۲) کلیات تاریخ ادیان

آن‌ها وقتی شروع شد و بالا گرفت که قبلاً علم به آن چه حق است، داشتند ولی ظلم و حسدی که در بین خود معمول کرده بودند نگذاشت بر طبق علم خود عمل نمایند، و در نتیجه در دین خدا اختلاف راه انداختند. (۱۴ / شوری)

منظور از اختلاف در آیه فوق، اختلاف در دین است که باعث شد انشعاب‌ها و چند دستگی‌ها در بین بشر پیدا شود. خدای سبحان در مواردی از کلام خود این امر را مستند به بغی کرده است، و اما اختلافی که بشر قبل از نازل شدن شریعت داشت و باعث شد که خدا شریعت را تشریح کند، اختلاف در شئون زندگی و تفرقه در امور معاش بود که منشأ آن اختلافی بود که بشر در طبیعت و سلیقه و هدف داشت، و وسیله شد برای نزول وحی و

تفرقه و انشعاب در ادیان (۹۳)

تشریح شرع، تا آن اختلافات از میان برداشته شود.

قسمت بعدی نکته دیگری را مطرح می‌سازد و آن این که چرا خداوند این جوامع را نابود نمی‌کند؟ می‌فرماید:

«اگر نبود که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بماند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شود، هر آینه بین آنان حکم می‌کرد.» (۱۴ / شوری)

یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کردند و از راه خدا منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود.

سؤال دیگر این است که پس اقوامی که قرآن از نابودی آنها حکایت کرده چگونه هلاک شدند؟

(۹۴) کلیات تاریخ ادیان

پاسخ این است که هلاکت و قضاهایی که درباره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده است راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرانشان بوده است، و فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب شدند و هلاک گردیدند، مانند قوم نوح و هود و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت‌ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداختند.

نسل‌های اول و مؤسسین تفرقه که با داشتن علم و اطلاع این گونه اختلاف‌ها را باب کردند، آن چه را کردند از در بغی کردند و نسل‌های بعد هم کتاب را از آنها به ارث بردند در شکی مریب، شکی که آنها را به ریب انداخت، قرار گرفتند.

تفرقه و انشعاب در ادیان (۹۵)

خداوند به رسول گرامی خود می‌فرماید:

«حال که نسل‌های اولیه با علم و اطلاع، و از راه حسد، در دین اختلاف انداختند و نسل‌های بعد در تحیر و شک ماندند، به همین جهت خدای تعالی تمامی آن چه را که در سابق تشریح کرده بود برای شما تشریح کرد، پس تو ای پیامبر مردم را دعوت کن! و چون آنها دودسته شدند یکی مبتلا به حسد و دیگری مبتلا به شک؛ پس تو استقامت بورز، و به آن چه مأمور شده‌ای پایداری کن، و هواهای مردم را پیروی مکن!»

«در تصدیق و ایمان به کتب آسمانی مساوات را اعلام کن!»

«و همه مردم را به طور مساوی دعوت کن تا همگی متوجه شرعی که نازل شده بشوند.» (۱۵ / شوری) (۱)

(۹۶) کلیات تاریخ ادیان

علمای دین، عاملین تفرقه

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...»

(۲۱۳ / بقره)

اختلاف و تفرقه‌ای که در امر دین بروز کرد به واسطه تجاوزات و بی‌قانونی‌های افرادی بود که به‌ظاهر حاملین دین یعنی علمای دین بودند. قرآن صراحت دارد بر این که:

«بعد از نزول کتاب آسمانی در موارد دینی اختلافاتی بین مردم

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۵۱.

علمای دین، عاملین تفرقه (۹۷)

پدید آمد. این اختلافات از ناحیه کسانی که حامل و عالم دین بودند و بر کتاب خدا احاطه کامل داشتند، از روی تجاوز و سرکشی، بوجود آمد.»

اختلاف در دین مقتضای فطرت نبود بلکه مستند به بغی و تعدی از حدود و مقررات فطرت بود.

خدای متعال در آیه فوق در قرآن منشأ اختلافاتی را که در دین‌ها ظاهر شده، روشن می‌سازد و آن را کلاً از ناحیه علمای دین می‌داند که این حاملین کتاب دانسته و فهمیده از روی سرکشی و بغی در کتاب خدا و نوامیس پروردگار ایجاد اختلاف کردند.

با توجه به این که خداوند متعال در قرآن اصل دین را امر فطری می‌داند و در فطرت هم اختلاف نمی‌تواند باشد لذا در آیه فوق مشخصاً می‌فرماید که منشأ اختلاف فطرت نبوده بلکه «بغی و سرکشی و تعدی علما» بوده است.

(۹۸) کلیات تاریخ ادیان

منظور آیه اشاره به «اصل ظهور اختلاف در کتاب آسمانی» است نه این که هر کس از راه راست منحرف شود تا متدین به دین الهی نشود انحرافش از روی بغی و سرکشی است، زیرا چه بسا اشخاصی که به دین حق راه نیافته‌اند امر برایشان مشتبه شده و راه راست را تشخیص نداده‌اند و معذورند، ولی کسی که از روی تعدی و سرکشی از جاده حق و حقیقت منحرف شود هیچ‌گاه معذور نخواهد بود.

خداوند متعال در آیه فوق در وهله اول فرستادن پیغمبران و کتاب را برای رفع اختلاف در شئون زندگی مردم اعلام می‌کند و در ادامه آیه هدایت مؤمنین را مربوط به «حقی» می‌داند که به لحاظ سرکشی و تعدی علمای دین و حاملین کتاب در آن حق اختلاف افتاده است، و می‌فرماید:

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ...»

علمای دین، عاملین تفرقه (۹۹)

«خدا مؤمنین را به حقی که مورد اختلاف بود به اذن خود هدایت فرمود...» (۲۱۳ / بقره)

و این حق همان است که کتاب با آن نازل شده است و راهنمایی پروردگار در این جا هر دو اختلاف را شامل می‌شود. هم اختلاف در شئون حیاتی و هم اختلاف در معارف الهی - که عامل اصلی اش بغی حاملین کتاب می‌باشد. (۱)

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ...»

(حج / ۱۷)

۱- المیزان ج ۳، ص ۱۷۴ و ۱۸۵.

(۱۰۰) کلیات تاریخ ادیان

خداوند متعال اختلاف ادیان و قضاوت در حق و ناحق بودن ادعای پیشوایان آنان را در آیه فوق به روز قیامت موکول کرده و می‌فرماید:

«کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و آنان که یهودی شدند و صابئی‌ها و نصاری و مجوس، و کسانی که شرک آورده‌اند؛ خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می‌نهد و از هم جدایشان می‌کند...».

در آیات قبلی این سوره، قرآن مجید اختلاف مردم و خصومت آنان را درباره خدای سبحان نقل کرده که یکی تابع پیشوائی گمراه‌کننده است و دیگری پیشوائی است گمراه‌کننده که بدون علم درباره خدا جدال می‌کند، یکی دیگر مذبذب و سرگردانی است که خدای را در یک صورت می‌پرستد و در سایر صور به شرک قبلی خود برمی‌گردد و زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان (۱۰۱)

یکی به خدای سبحان ایمان دارد و عمل صالح می‌کند.

اینک در این آیات می‌فرماید که خدا علیه ایشان شهادت می‌دهد و به زودی در روز قیامت بین آنان داوری می‌کند در حالی که همه خاضع و مقهور اویند.

در این جا منظور از «کسانی که ایمان آورده‌اند» همانا مسلمانانی هستند که به حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله و کتاب قرآن ایمان آورده‌اند، و این قرآن بدون کوچک‌ترین دست خوردگی مانده است.

منظور از «یهودی شدگان» گروندگان به موسی علیه‌السلام و پیامبران قبل از موسی است که در موسی متوقف شده‌اند و کتابشان تورات است که بخت‌النصر پادشاه بابل وقتی بر آنان مستولی شد (در اواسط قرن هفتم قبل از مسیح) آن را سوزانید و مدت‌ها به‌طور کلی نابود شد تا آن که «عزرای کاهن» در اوایل قرن ششم قبل از میلاد مسیح،

(۱۰۲) کلیات تاریخ ادیان

در روزگاری که کوروش پادشاه ایران بابل را فتح نمود و بنی‌اسرائیل را از اسارت نجات داد و به سرزمین مقدس برگردانید، آن را به رشته تحریر درآورد.

مراد به «صّیابین» پرستندگان کواکب نیست به دلیل خود آیه که میان صابئین و مشرکین مقابله انداخته است بلکه عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به حضرت یحیی بن زکریاء پیغمبر نسبت داده‌اند، و امروز عامه مردم آن‌ها را «صبئی» گویند.

منظور از «نصاری» گروندگان به مسیح، عیسی بن مریم علیه‌السلام، و پیامبران قبل از او، و کتب مقدسه انجیل‌های چهارگانه - لوقا، مرقس، متی، و یوحنا - و کتب عهد قدیم است؛ البته آن مقدار که کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس می‌داند، لکن قرآن کریم می‌فرماید که کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان (۱۰۳)

عیسی نازل شد.

مراد به «مجوس» قوم معروفی هستند که به «زرتشت» گرویده‌اند و کتاب مقدس آنان «اوستا» می‌باشد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت، و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می‌توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن ندارند، تا آن که در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر درآمد. به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آن چه مسلم است، مجوسیت معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ هست: یک مبدأ خیر و دیگری شرّ، اولی نامش یزدان و دومی اهریمن، یا اولی نور و دومی ظلمت است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس می‌دانند و بدون این که مانند بت پرستان برای آن‌ها بتی درست کنند، به آن‌ها

(۱۰۴) کلیات تاریخ ادیان

توسل و تقرب می‌جویند. و نیز مسلم است که عناصر بسیط، مخصوصاً آتش را مقدس می‌دارند. در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آن‌ها آتشکده‌ها داشتند. آن‌ها وجود همه عالم را مستند به «اهورا مزدا» دانسته و او را ایجاد کننده همه می‌دانند.

مراد به «شُرک آورندگان» و مشرکین همان «وَتَنی»ها هستند که اصنام را می‌پرستیدند. اصول مذهب آن‌ها سه تاست: یکی مذهب وثنیت صائبه، دیگری وثنیت برهمنیه، و آخری بودائیه. البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است و گرنه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی که بخواهند می‌پرستند بدون این که پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند: بت پرستان حجاز و طوائفی در اطراف معموره جهان.

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان (۱۰۵)

مقصود از بیان و شرح مختصر فوق اشاره به تاریخچه از هم گسسته و نامعتبر شدن تدریجی کتاب و معتقدات آن‌هاست که اصول حقیقی آن را خداوند متعال در قرآن مجید بیان کرده است، ولی صاحبان این مذاهب در طول قرن‌ها و سال‌ها در آن اختلاف کرده و آن را به نسل‌های بعدی منتقل نموده‌اند.

در این آیه خدای سبحان بعد از شمردن اسامی آن‌ها به عنوان نگاه دارندگان اختلافات مذهبی می‌فرماید:

«پروردگار تو روز قیامت بین آن‌ها حکم به حق و فصل قضا خواهد کرد، تا محق آن‌ها از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ چیز مبهم در میان نماند و هیچ حاجبی جلو آن حکم به حق را نگیرد و - إِنَّ اللَّهَ عَلٰی

(۱۰۶) کلیات تاریخ ادیان

كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ! (۱۷ / حج) (۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۲۴.

زمان و مقام قضاوت در اختلاف ادیان (۱۰۷)

فصل سوم: تأثیر انبیاء در تکامل بشریت

پیامبران و تمدن

تمدن و اصلاح حال دنیا و هم‌چنین عبادت و اصلاح حال آخرت را وحی الهی به انبیای سلف و امت‌های آنان آموخته است. این وحی الهی بود که آنان را به انواع عبادات و وضع قوانین کلی، که عقل سلیم نیز آن را درک می‌کند، مانند دستورات راجع به همزیستی صالح و اجتناب از ظلم و اسراف و اعانت ظالم و از این قبیل خیرات و شرور؛ هدایت کرده است.

(۱۰۸)

ریشه تمامی تجهیزات و وسایل تمدن امروز همین وحی است که به انبیای سلف می‌شد و انبیاء علیهم‌السلام بودند که مردم را به اجتماع و تشکیل جامعه دعوت نموده‌اند. انبیاء انسان‌ها را به خیر و صلاح و اجتناب از شرّ و فحشاء و فساد واداشته‌اند. در این مسئله عادل بودن و یا ستمگر بودن زمامداران آن روز جوامع بشری هیچ تأثیری نداشته است. (۱)

تأثیر انبیاء در علوم انسانی

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۷.

تأثیر انبیاء در علوم انسانی (۱۰۹)

«وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آءَابَاؤُكُمْ...» (۹۱ / انعام)

تمامی احکام و قوانین صالحه که در میان مردم جاری بوده و هست، همه به وسیله انبیاء علیهم‌السلام در بین آنان جریان یافته است. البته عواطف و افکار بشر ممکن است او را به غذا و مسکن و نکاح و لباس صالح برای زندگی و به جلب منافع مضار هدایت کند ولی معارف الهی و اخلاق فاضله و شریعی که عمل به آن حافظ آن معارف و آن اخلاقیات است اموری نیست که بتوان آن را از رشحات افکار بشر دانست، هر چند بشر نابغه و دارای افکار عالی اجتماعی هم بوده باشد.

شعور اجتماعی کجا می‌تواند به چنین معارف و حقایقی دست یابد؟

(۱۱۰) کلیات تاریخ ادیان

فکر اجتماعی بیش از این نیست که انسان را وادار به استخدام وسایل ممکنه‌ای کند که با آن وسایل، نیازمندی‌های زندگی مادی از خوراک و پوشاک و نکاح و لباس و شئون مربوط به آن‌ها فراهم می‌شود. همین فکر است که در صورت فراهم دیدن زمینه تاخت و تاز دستور می‌دهد به این که انسان در راه تمتع از مادیات هر قدرتی را که مانع و جلوگیری خود دید در هم شکسته و از بین ببرد، و اگر چنین زمینه‌ای را فراهم ندید آدمی را وادار می‌کند به این که با سایر قدرت‌ها روی هم بریزد و آنان را در تمتع از منافع و دفع مضار شریک خود سازد و منافع را عادلانه در میان خود تقسیم کنند.

لذا خدای متعال در آیه فوق به دو چیز استدلال می‌نماید و ثابت می‌کند که لازمه مقام الوهیت هدایت انسان به سوی صراط مستقیم و سعادت اوست به وسیله کتاب آسمانی و پیامبران؛ و آن دو چیز عبارتند از:

تأثیر انبیاء در علوم انسانی (۱۱۱)

۱- وجود کتاب‌های آسمانی

۲- تعالیم الهی که در میان مردم جریان دارد و این تعالیم زائیده افکار بشری نیست! (۱)

تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها

جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که «نبوت» از قدیم‌ترین زمان‌ها که در میان بشر ظاهر شده، مردم را به عدل و دادگستری دعوت، و از ظلم و ستمگری نهی کرده است؛ و

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۰۲.

(۱۱۲) کلیات تاریخ ادیان

از طرفی تمام افراد را به پرستش خدای یگانه خوانده، و از جانب دیگر آنان را از اطاعت و پیروی فراعنه و گردنکشان جمعیت که بر مردم تسلط پیدا کرده بودند، منزجر ساخته است.

این دعوت از طرف صاحبانش همیشه در میان بشر پشت در پشت ادامه داشته است. گرچه ادیان به واسطه اختلاف امت‌ها و زمان‌ها، از نظر تعلیمات توسعه و ضیق داشته‌اند، لیکن مطلب مسلم آن که همگی همان دعوت‌ها را دنبال می‌کردند.

چگونه متصور است که عاملی بدین عظمت قرون متمادی در میان بشر باشد لکن جماعت را در راه پیشرفت‌های اجتماعی کمک نکند؟

قرآن شریف از وحی‌هایی که در این باره به پیغمبران قبلی شده است قسمت‌های زیادی را شرح می‌دهد:

تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها (۱۱۳)

«...رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا.»

«پروردگارا این قوم مرا مخالفت کردند و پیرو کسی شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود. بر ضد من بزرگ‌ترین مکر و حيله را به کار بردند و به یکدیگر گفتند خدایان خود را هرگز رها مکنید.» (۲۳ / نوح)
هود گفت:

«أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ...»

«ای قوم آیابه هر زمین مرتفعی عمارت و کاخی بنا می‌کنید برای این که به بازی عالم سرگرم شوید و عمارت‌های محکم را به امید زندگی جاودان می‌سازید؟ و چون به شمشیر دست می‌برید کمال خشم و قساوت را به کار می‌بنید؟» (۱۲۸ / شعراء)

(۱۱۴) کلیات تاریخ ادیان

صالح گفت:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُرْسَلِينَ...»

«ای قوم از خدا بپرهیزید و اطاعت مرا پیشه سازید، و از ستمگرانی که کارشان جز فساد در زمین چیز دیگری نیست پیروی مکنید!» (۱۵۰ و ۱۵۱ / شعراء)

موسی به دفاع از بنی‌اسرائیل برخاست و به معارضه فرعون، به دلیل سیره ظالمانه‌اش قیام نمود. ابراهیم با نمرود مبارزه کرد.

عیسی و سایر انبیاء بنی‌اسرائیل هر کدام با ملوک ستمکار عصر خود و تقبیح اخلاق ناشایست آن‌ها طرف شدند و مردم را به دوری از اطاعت آنان وادار ساختند.

تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها (۱۱۵)

دعوتی که خود قرآن شریف علیه این ستمگری‌ها نموده و مردم را از اطاعت کردن آن ظالمان بازداشته، و هم عواقب وخیم «ظلم، فساد، دشمنی و طغیان» را شرح داده است؛ جای هیچ‌گونه تردید نیست.

این قرآن است که عاقبت ستمکاران را این‌گونه شرح می‌دهد:

«الَّذِينَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ،

أَرْمَ ذَاتَ الْعِمَادِ،

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ،

و...» (۶ تا ۸ / فجر)

«آیا ندیدی که پروردگار تو با عاد - قوم هود - چه کرد؟

و به اهالی شهر ارم که صاحب قدرت بودند، چگونه کیفر داد؟

(۱۱۶) کلیات تاریخ ادیان

در صورتی که مثل آن شهر در اقطار عالم نبود.

و به قوم ثمود، که سنگ را شکافته و کاخ‌ها برای خود می‌ساختند، چه کرد؟

و فرعون را که صاحب میخ‌ها بود، چگونه معذب ساخت؟

اینان کسانی بودند که طغیان و سرکشی کردند و در زمین فتنه و فساد نمودند، پروردگار تو هم تازیانه عذاب را بر سر آنان کوبید - زیرا پروردگار تو در کمین است!

در سیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اولاد طاهرینش می‌بینیم که تا فرصتی به دست می‌آوردند علیه ستمگران و جباران

یورش می‌بردند و بساط فسادشان را درهم می‌ریختند، و در مقابل طغیان و سرکشی و استکبارشان به تأثیر پیامبران در افکار اجتماعی و اصلاح حکومت‌ها (۱۱۷) معارضه برمی‌خاستند. (۱)

نقش پیامبران در بیداری انسان‌ها

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...» (۲۱۳ / بقره)

نکته این که از فرستادن پیغمبر تعبیر به «بعث» شده نه «ارسال» این است که انسان اولی گروه واحد و ساده‌ای بود و در حال خمود و آرامش می‌زیست، پیغمبران که

۱- المیزان ج ۵، ص ۲۷۲.

(۱۱۸) کلیات تاریخ ادیان

آمدند ندای توحید سر دادند و بشر را از این سکوت خفقان آور برانگیختند و او را متوجه سعادت و کمال خود ساختند و در شاهراه هدایت به راه انداختند.

این معنی با «بعث» که معنایش «بیدار کردن از خواب و نظیر آن» است مناسب‌تر است. و شاید همین نکته موجب شده که از فرستادگان هم تعبیر به «نبی» یعنی صاحب خبر شده نه رسول.

به علاوه، حقیقت بعث و فرستادن کتاب متوجه کردن بشر است به حقیقت وجود و حیات خود، و این که آفریده خداست، همان خدای یکتایی که جز او خدائی نیست و بشر پیوسته به طرف او سیر می‌کند و در روز با عظمتی به سوی او بازگشت خواهد کرد، و اکنون در یکی از منازل راه است که حقیقت آن جز بازی و فریب نیست، پس باید این معانی را در زندگی رعایت کرد و همیشه در اندیشه این بود که از کجا و

نقش پیامبران در بیداری انسان‌ها (۱۱۹)

در کجا و به سوی کجاست؟ این‌ها مطالبی است که پیامبران به مردم گوشزد می‌کنند، لذا تعبیر «نبی» که معنایش «صاحب خبر» است مناسب‌تر می‌باشد.

اما طبقه متوسط مردم که اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهند هدف فعالیت‌شان امید نفع و دفع ضرر است، لذا انبیاء نیز آن‌ها را به وسیله مژده بهشت و ترس از دوزخ به ایمان و عمل صالح وادار می‌کردند. در آیه شریفه عبارت «مبشرین و منذرین» به همین جهت آورده شده است ولی بندگان صالح خدا و اولیاءالله نظری به ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ ندارند و تنها توجه‌شان به پروردگارشان می‌باشد.

فضایی هم که در ملت‌های زنده و جمعیت‌های متمدن جهان امروز دیده می‌شود از آثار نبوت و دین است که به حکم وراثت یا در اثر تقلید از امت‌های دیندار به ایشان رسیده است. به دلیل این که دین همیشه در جامعه انسانی طرفداران قابل

(۱۲۰) کلیات تاریخ ادیان

ملاحظه‌ای داشته و جمعیت‌های مهمی از آن پیروی می‌کرده‌اند و تنها چیزی که دعوت به ایمان و تقوا و فضیلت و اخلاق فاضله و صلاح و عدالت می‌کرده، دین بوده است.

گسترش عدالت، اولین هدف رسالت

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (۲۵ / حدید)

در این آیات غرض الهی از فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب و میزان به همراه ایشان را بیان کرده و می‌فرماید: «غرض از این ارسال رسل و انزال کتب این بود که انبیاء گسترش عدالت، اولین هدف رسالت (۱۲۱)

مردم را به عدالت عادت دهند، تا در مجتمعی عادل زندگی کنند، و آهن را نازل کرد تا بندگان خود را در دفاع از مجتمع صالح خود و بسط کلمه حق در زمین بیازماید علاوه بر منافع دیگری که آهن دارد و مردم از آن بهره‌مند می‌شوند.»

آن گاه فرمود: نوح و ابراهیم علیهم‌السلام را فرستاد، و نبوت و کتاب را در ذریه آن دو بزرگوار قرار داد، و یکی پس از دیگری رسولانی گسیل داشت. و این سنت هم‌چنان در تمامی امت‌ها استقرار یافت، و نتیجه کار همواره این بود که عده‌ای از مردم راه حق را یافتند، و اکثریتی از ایشان فاسق شدند.

منظور از کتاب وحیی است که صلاحیت آن را دارد که نوشته شود و به صورت کتاب درآید (نه این که کتابی جلد شده از آسمان بفرستد)، بلکه دستوراتی است که می‌شود آن را نوشت، دستوراتی که مشتمل است بر معارف دینی از قبیل عقاید حقه و (۱۲۲) کلیات تاریخ ادیان

اعمال صالح .

این کتاب‌های آسمانی که معنایش معلوم شد، عبارتند از پنج کتاب: کتاب نوح، کتاب ابراهیم، کتاب موسی (تورات)، کتاب عیسی (انجیل) و کتاب قرآن.

میزان چیست؟

تفسیری که احتمالاً برای میزان می‌شود کرد (و خدا داناتر است) این است که: میزان همان دین است. چون دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می‌شود. و این سنجش مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است. (۱)

میزان چیست؟ (۱۲۳)

گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...» (۵۲ / انعام)

مشرکین معاصر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن جناب توقع داشتند و پیشنهاد می‌کردند که: «این یک مشت فقیر و بیچاره‌ای را که دور خود جمع کرده‌ای متفرق ساز!»

۱- میزان ج ۳۷، ص ۳۵۶.

(۱۲۴) کلیات تاریخ ادیان

سایر امت‌ها هم از انبیاء خود از این گونه خواهش‌های بی‌جا داشتند که چرا امتیازی برای اغنیاء نسبت به فقراء قائل نمی‌شوند؟ و از روی نخوت و غرور انتظار داشتند پیغمبرانشان اغنیاء را دور خود جمع کنند و فقرا و بینوایان را با این که از صمیم دل ایمان آورده‌اند از دور خود دور سازند!

در قرآن مجید از قوم نوح نیز حکایت شده که چنین خواهش‌های بیجا از پیغمبر خود می‌کرده‌اند. خدای متعال در آیه فوق می‌فرماید:

«و کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن! و بدان که از حساب ایشان چیزی بر تو و از حساب تو چیزی برایشان نیست که آنان را از خود برانی، و در نتیجه از زبان کاران بشوی!» (۵۲ / انعام)

گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی (۱۲۵)

در آیه وصف مؤمنین را که همان دعای صبح و شام و یا نماز صبح و شامشان است ذکر فرموده تا بفهماند ارتباط و دوستی آنان نسبت به خدای تعالی در امری است که جز خدا کسی در آن مداخله ندارد. در ادامه آیه می‌فرماید:

«این چنین بعضی از آنان را به دست بعضی دیگر آزمودیم تا در قیامت از خود بپرسند آیا اینان بودند آن گروهی که خداوند از میان همه بر آنان نعمت داد...؟» (۵۳ / انعام)

معلوم است که گویندگان این سخن کسانی را که مسخره کرده‌اند اشخاصی بودند که به نظر آنان حقیر و فاقد ارزش اجتماعی می‌رسیدند زیرا اقویا و زورمندان آن روز برای فقرا و زیردستان قدر و قیمتی قائل نبودند، و خدای سبحان پیامبر خود را چنین خبر می‌دهد که:

(۱۲۶) کلیات تاریخ ادیان

این تفاوت و فاصله‌ای که بین طبقات مردم است امتحانی است الهی، که اشخاص با آن محک و آزمایش می‌شوند و افراد ناسپاس از شکر گزاران متمایز می‌شوند. آنان که اهل کفران نعمت و اهل استکبارند درباره فقرای با ایمان می‌گویند:

آیا خداوند از میان همه مردم بر این تهی دستان بینوا نعمت داد؟!!

دلیل این امر یک سنت اجتماعی است که بین مردم مادی معمول است و معمولاً میزان ارزش یک عمل یا سخن را به مقدار وزن اجتماعی صاحب عمل می‌شناسند، مثلاً سخنی را که یک برده و خدمتکار یا اسیر بگوید هر چه قدر هم صحیح باشد بی‌ارزش می‌پندارند!

از همین جهت بود که وقتی اغنیاء و گردنکشان دیدند که دور و بر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را یک مشت مردم فقیر و عمله و برده گرفته و به دین او گرویده‌اند و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی (۱۲۷)

هم چنین کسانی را مورد عنایت خود قرار داده و به خود نزدیک ساخته است همین معنی را دلیل قطعی بر بی‌مقداری دین وی دانستند و به همین معنا استدلال کردند بر این که این دین آن قدر قابل اعتنا نیست که اشراف و اعیان به آن اعتنا و التفاتی بکنند!

روایتی از «خباب» نقل کرده‌اند که گفت:

«افرع ابن حابس تمیمی، و عینیة بن حصین فزاری شرفیات حضور رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شدند و دیدند که آن جناب با بلال و صهیب و عمار و (خباب) و عده‌ای دیگر از مؤمنین تهی دست نشسته است. وقتی نامبردگان را دیدند تحقیر و بی‌اعتنایی نمودند و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تقاضای خلوت کردند.

در خلوت عرض کردند: آرزو داریم برای ما سرشناسان عرب مجلس مخصوصی قرار داده و بدین وسیله ما را بر سایر عرب برتری دهی! چه همه روزه از اطراف و اکناف

(۱۲۸) کلیات تاریخ ادیان

عربستان جمعیت‌هایی شرفیاب می‌شوند و ما را می‌بینند که با این فقرا و بردگان همنشین شده‌ایم، این خود مایه شرمندگی ماست.

استدعای ما این است که دستور دهید هر وقت ما وارد مجلس شدیم آنان از مجلس خارج شوند، و وقتی ما فارغ شدیم و برگشتیم آن وقت اگر خواستید با آنان همنشین شوید!
حضرت فرمود: بسیار خوب! عرض کردند:

حالا که تقاضای ما را پذیرفتی مرحمتی کن و همین قرارداد را در سندی برایمان بنویس!

حضرت دستور داد تا کاغذ آوردند و علی علیه‌السلام را برای نوشتن احضار فرمود.

خواب می‌گوید در تمام این گفت و شنودها ما در گوشه‌ای خزیده بودیم که ناگاه حالت وحی به آن جناب دست داد و جبرئیل این آیه را نازل کرد:

گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی (۱۲۹)

«کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن...!» (تا آن جا که می‌فرماید: بگو سلام بر شما! پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است!) (۵۴ / انعام)
وقتی آیه نازل شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کاغذ را از دست خود انداخت و ما را نزدیک خود خواند و در حالی که می‌گفت:
«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ رَحْمَةً!»

از آن پس همیشه در خدمتش می‌نشستیم و از آن جناب جدا نمی‌شدیم مگر این که ایشان برخاسته و تشریف می‌بردند.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...» (۲۸ / کهف)

خواب سپس گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن پس با ما می‌نشست و لکن ما وقتی

(۱۳۰) کلیات تاریخ ادیان

احساس می‌کردیم که موقع برخاستن آن جناب شده برمی‌خاستیم و می‌رفتیم و آن جناب هم برخاسته و تشریف می‌برد. (نقل از دُرِّ الْمُنْتَوَّرِ)

تحلیل روایت: حال برمی‌گردیم به تحلیل روایت:

روایاتی که دلالت می‌کنند بر این که سوره انعام یکدفعه به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده بسیار زیاد و مستفیض‌اند، و هم‌چنین با تأمل و دقت در سیاق آیات تردیدی در این باقی نمی‌ماند که در این روایت «تطبیق» به کار رفته است.

توضیح این که اصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چون بعضی از آیات را قابل انطباق با بعضی از داستان‌ها و وقایع دوران زندگی آن جناب می‌دیدند همان حادثه را سبب نزول آیه می‌شمردند. البته منظورشان این نبوده که بگویند فلان آیه تنها به خاطر فلان حادثه نازل شد و با ذکر آن داستان شبهاتی را که عارض بر آیه شده است رفع نمایند، بلکه منظورشان این بوده که اگر شبهه‌ای در گسترش مساوات و مبارزه با اختلافات طبقاتی (۱۳۱)

حدوث فلان حادثه و یا اشتباه و نظایر آن هست با ذکر آیه آن شبهه برطرف شود.

روایات مشابه این چند روایت است که یک موضوع را چند گونه نقل می‌کند، معلوم می‌شود که اشراف مکه و قریش در چند نوبت ضعفای مؤمنین را نزد آن جناب دیده و این درخواست‌های بی‌جا را کرده‌اند که در خود آیه هم به این درخواست‌ها اشاره شده است. آیه مزبور نظر خاص به آن حوادث ندارد و شأن نزول آیه آن روز و اتفاق بخصوص نیست بلکه آیه با آن تطبیق دارد!

(۱)

نبوت به واسطه نیاز واقعی که بدان وجود داشته است و رابطه حقیقی که بین مردم و پروردگارشان وجود دارد، در اجتماع انسانی پدید آمده است، و متکی به یک حقیقت

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۵۷.

(۱۳۲) کلیات تاریخ ادیان

تکوینی است نه اعتباری و گراف.

یکی از قوانینی که در نظام کون حاکم است این است که همه «انواع» رو به «کمال» می‌روند و به سوی «هدف وجودی» خود رهنمون می‌شوند.

خداوند متعال در آیات زیر آن را مشخص می‌سازد:

«همان که خلقت کرد و پرداخت، همان که توان داد و هدایت کرد.» (۳ / اعلیٰ)

«همان که عطا فرمود به کل شیء خلقت آن را، و سپس هدایتش کرد.» (۵۱ / طه)

هر نوع از انواع در عالم هستی از ابتدائی که به وجود می‌آید به سوی کمال وجود و هدف خلقت خود که خیر و سعادتش در آن است متوجه است.

نوع انسان نیز که یکی از این انواع است و از آن‌ها مستثنی نیست، «کمال» و «سعادت» دارد که افراد آدمی به صورت فردی یا به صورت دسته جمعی به سوی آن

لزوم نبوت جهانی (۱۳۳)

متوجهند.

این کمالات برای یک انسان به تنهایی فراهم نمی‌شود، چون نیازهای زندگی یک فرد فراوان است و اعمالی که باید برای رفع احتیاجات خود انجام دهد زیاد است.

پس عقل عملی که آدم را برمی‌انگیزد تا از هر چیزی که می‌توان از آن استفاده کرد، استفاده کند، و در راه منافع خود جمادات و اقسام مختلف نباتات و حیوانات را استخدام نماید؛ او را وامی‌دارد تا از کارهای بنی نوع دیگرش نیز بهره‌مند گردد. ولی چون افراد آدمی همانند هستند و هر فردی مانند افراد دیگر دارای عقل عملی و شعور خاص انسانی است، و عقل عملی که در هر شخصی وجود دارد او را وادار می‌کند که مثل دیگران درصدد نفع خویش باشد، این جریان افراد را ناچار می‌سازد که اجتماع تعاونی تشکیل دهند، یعنی همه برای همه کار کنند؛ و هر فردی به همان اندازه از کار دیگران

(۱۳۴) کلیات تاریخ ادیان

بهره‌مند شود که دیگران از کار او بهره‌مند می‌گردند، و هر کس به همان اندازه که دیگران را تسخیر می‌کند به تسخیر آنان درآید.

خدا در قرآن مجید می‌فرماید:

«نَحْنُ قَسِيْمٌ مِّنْهُم مَّعِيْشَتُهُمْ... ما وسیله زندگی را در حیات دنیا بین آنان تقسیم کردیم و بعضی را به درجات بالاتر از دیگران قرار دادیم که یکدیگر را به تسخیر هم درآوردند.» (۳۲ / زخرف)

اجتماع تعاونی که بنای زندگی آدمیان است یک مسئله ضروری است که نیاز زندگی و زورمندی رقبای دیگر، آدمیان را بدان وامی‌دارد، پس در حقیقت انسان به طبع ثانوی خود «مدنی» و «تعاونی» است و گرنه طبع اولی او این است که از هر چه امکان

لزوم نبوت جهانی (۱۳۵)

دارد، حتی از کار بنی نوع خود بهره‌برداری کند. و لذا هر گاه انسان نیرومند شود و از دیگران بی‌نیاز گردد و دیگران را ناتوان ببیند

نسبت به آنان تجاوز می‌کند و برده‌شان می‌سازد و بلاعوض استثمارشان می‌کند.

خدای تعالی می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (۳۴ / ابراهیم)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلْمٌ... آدمی که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌کند. راستی که بازگشت همگان به سوی پروردگار توست!» (۶ / علق)

این مسئله نیز ضروری است که اجتماع تعاونی در بین افراد انجام نمی‌یابد مگر به وسیله قوانینی که در بین آنان حکومت کند، و عده‌ای نیز حافظ و برپادارنده قانون

(۱۳۶) کلیات تاریخ ادیان

باشند. این شیوه مستمر نوع آدمی بوده است زیرا هیچ اجتماعی از مجتمعات انسانی اعم از کامل و ناقص، مترقی یا منحط، وجود نداشته و ندارد مگر آن که یک سلسله رسوم و سنن به طور کلی و یا به طور غالب در بین آنان جریان داشته است. تاریخ و تجربه و مشاهده بهترین شاهد این حقیقت است. این رسوم و سنن - که می‌توانید آن‌ها را «قوانین» بنامید - مواد و قضایای فکری است که کارهای مردم به طور کلی یا اکثراً بر آن‌ها منطبق است و به سعادت قطعی یا احتمالی‌شان منتج می‌شود.

پس «قوانین» اموری هستند فاصل بین کمال و نقص آدمی، و واسطه‌ای بین انسان ابتدائی و انسانی که زندگانی‌اش تکامل یافته و در اجتماع زیست می‌کند. انسان به وسیله قانون به هدف وجودی خویش رهنمون می‌شود!

این مطلب نیز ثابت شده که لازمه عنایت الهی این است که آدمی را به سعادت حیات

لزوم نبوت جهانی (۱۳۷)

و کمال وجودی‌اش رهبری کند همان‌گونه که سایر انواع را نیز به کمال لایق خودشان هدایت می‌کند.

خدا از طریق خلقت و فطرت، آدمی را به موجبات خیر و سعادت رهبری می‌کند و خیر و سعادت آدمی همان است که نظام کون و تجهيزات خلقت، فطرت انسان را به طرف آن برمی‌انگیزد و خود آدمی است که چیزهایی را که نفعش در آن است می‌فهمد و خوبی را از بدی و سعادت را از شقاوت بازمی‌شناسد.

خدای سبحان می‌فرماید:

«وَنَفْسٍ وَا مَا سَوَّيْهَا. فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا... - قسم به جان، و آن که درستش کرد، و بدکاری و پرهیزکاری را بدو الهام کرد؛ هر کس آن را پاک کند رستگار شود، و هر کس به نافرمانی‌اش وادارد زیان ببیند!» (۷ و ۸ / شمس)

(۱۳۸) کلیات تاریخ ادیان

و نیز خداوند با عنایت ضروری خود بشر را به یک سلسله اصول اعتقادی و قوانین عملی هدایت می‌کند تا با تطبیق شئون زندگی خود بر این اصول و قوانین، کمال و سعادت خود را به اتمام رساند، زیرا عنایت الهی برای به کمال رساندن «انواع» گوناگون به وسایلی که با نوع وجودی آنان تناسب دارد، همان‌گونه که موجب هدایت تکوین محض است، این نوع هدایت را (که هدایت تشریحی است) نیز ایجاب می‌کند.

در این نوع هدایت مجهز بودن انسان به عقل (عقل عملی) کافی نیست زیرا به طوری که ملاحظه فرمودید این عقل افراد را به استخدام می‌کشد و به اختلاف فرامی‌خواند و محال است که قوای فعاله دو کار متضاد کنند و دو اثر متناقض داشته باشند. (یعنی

عقل عملی که کارش استخدام و دعوت به اختلاف است نمی‌تواند در عین حال خودش

لزوم نبوت جهانی (۱۳۹)

رفع اختلاف کند.) علاوه بر این اشخاصی که از قانون تخلف می‌کنند و مجرمینی که انواع جرایم را مرتکب می‌شوند و جامعه

را فاسد می‌کنند همگی از عقل بهره‌مند و بدان مجهزند.

پس معلوم شد که در این جا راه دیگری غیر از راه تفکر و تعقل وجود دارد که به آدمی راه حق و طریقه کمال و سعادت را می‌آموزد و آن «وحی» است.

«وحی» عبارت است از یک نوع سخن الهی که به انسان چیزهایی می‌آموزد که با اعتقاد و بکار بستن آن‌ها در زندگی دنیا و آخرت به کامیابی می‌رسد!

با توجه به حقایق بالا در آیه زیر تدبیر کنید!

«إِنَّا وَحَّيْنَا إِلَيْكَ... - ما به تو وحی کردیم همان‌گونه که به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبط‌های او،

(۱۴۰) کلیات تاریخ ادیان

و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی فرستادیم، و به داود زبور دادیم؛ و رسولانی که داستانشان را برای تو نگفتیم، و خدا با موسی سخن گفت.

فرستادگانی نوید دهنده و بیم‌رسان! که مردم پس از این رسولان در برابر خدا دلیلی نداشته باشند، و خدا با عزت و حکمت است!» (۱۶۴ / نساء) (۱)

جهانی بودن نبوت

۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۰۲.

جهانی بودن نبوت (۱۴۱)

با توجه به مطالب بالا یکی از لوازم عنایت الهی این است که برای اجتماع انسانی دین و شریعتی نازل کند که بدان بگروند و در حیات اجتماعی خود بدان عمل کنند. و این نباید اختصاص به قوم خاصی داشته باشد که دیگران بیهوده و بی‌توجه، به خود واگذاشته شوند. لازمه ضروری این مسئله این است که اولین شریعت که برای اجتماع انسانی نازل شده است شریعت عمومی باشد. خدا در آیه زیر از این شریعت چنین خبر داده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً... - مردم همگی یک امت بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم‌رسان مبعوث کرد، و به آنان به حق کتاب فرستاد تا در میان مردم در مواردی که با هم اختلاف دارند حکم کند.» (۲۱۳ / بقره)

این آیه بیان می‌کند که مردم در اولین مراحل پیدایش و افزایش، دارای فطرت

(۱۴۲) کلیات تاریخ ادیان

ساده‌ای بودند که هیچ اثری از اختلافات و منازعات زندگی در بین آنان ظاهر نبود و بعداً میانشان اختلاف پدید آمد. و آن‌گاه خداوند پیغمبران را با شریعت و کتاب فرستاد تا در مواردی که با یکدیگر اختلاف دارند میان آنان حکم کنند و ماده دشمنی و نزاع را برکنند.

خدای سبحان در آیه زیر شرایط را مشخص می‌سازد:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ... - خدا برای شما آن چنان دینی تشریح کرد که نوح را بدان سفارش کرده بود و آن چه به تو وحی کردیم و آن چه ابراهیم و موسی و عیسی را بدان توصیه کردیم.» (۱۳ / شوری)

آیه فوق که در مقام امتنان بر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است این مطلب را می‌رساند که:

جهانی بودن نبوت (۱۴۳)

اولاً - شرایع الهی که بر بشر نازل شده شریعت‌های جهانی و عمومی نامبرده است و لا غیر! ثانیاً - اولین شریعتی که ذکر شده شریعت نوح است که در زمان خود جهانی و عمومی بوده است. در هیچ جای کلام الهی نیامده که در زمان نوح پیغمبر صاحب شریعت دیگری وجود داشته است و نه در زمان سایر پیامبران اولوالعزم صاحب کتاب و شریعت! در روایات اسلامی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«انبیاء اولوالعزم پنج تن بودند که همگی شریعت و کتاب داشتند و نبوت آنان نسبت به غیر خودشان اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر عمومی بوده است.» (۱)
 ۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۰۷.
 (۱۴۴) کلیات تاریخ ادیان

فصل چهارم: انساب و اسامی پیامبران

اسامی پیامبران در قرآن

قرآن شریف تصریح می‌کند به این که شماره پیغمبران زیاد است، و متعرض داستان همه آنان نشده است. در آیه ۷۸ سوره مؤمن (غافر) می‌فرماید:

(۱۴۵)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ ...»

«و پیش از تو پیغمبرانی را فرستادیم، از ایشان کسانی هستند که سرگذشتش را برای تو نقل نکردیم.»

قرآن مجید از میان پیامبران نام بیست و شش نفرشان را ذکر می‌فرماید:

- آدم، نوح، ادریس، صالح .

- ابراهیم، لوط، اسماعیل، ایسح، ذالکفل،

- الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف،

- شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان،

(۱۴۶) کلیات تاریخ ادیان

- ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل (صادق الوعد)، عیسی،

- و محمد صلی الله علیه و آله .

پیامبران بدون اسامی

اسامی تعداد دیگری از پیامبران را خداوند در قرآن مجید به طور کنایه و اشاره ذکر می‌کند:

«مگر ننگری به آن گروه بنی اسرائیل که به پیغمبر خود گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز!» (۲۴۶ / بقره)

«یا مانند آن کس که بر آبادی گذشت که ویران شده و ستون‌ها فرو خوابیده و

پیامبران بدون اسامی (۱۴۷)

ساختمان‌ها خالی بود.» (۲۵۹ / بقره)

«هنگامی که دو تن به سویشان فرستادیم که تکذیبشان کردند پس آن دو را با سومی نیرو بخشیدیم.» (۱۴ / یس)
 «پس موسی و رفیقش، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از نزد خویش دانشی به او داده بودیم.» (۶۶ / کهف)
 در چند مورد، قرآن مجید از «اسباط» به طول اجمال نام می‌برد ولی اسامی آنها را به تفصیل ذکر نمی‌کند.
 و نیز قرآن مجید ذکر اشخاصی را به میان می‌آورد که پیغمبر بودنشان ثابت نشده است: مانند جوانی که رفیق و همراه حضرت موسی بوده و در آیه ۶۱ سوره کهف به او اشاره شده است، و یا مانند «ذی القرنین» و یا «عمران پدر مریم».
 (۱۴۸) کلیات تاریخ ادیان

تعداد و نژاد پیامبران

عدد پیامبران در قرآن شریف تعیین نشده است، و روایات متواتری هم در این باب نرسیده است. تنها روایات آحاد و مختلفی نقل شده که مشهورترین آنها روایت «ابوذر غفاری» از نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، بدین مضمون که عدد انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر است. از این تعداد سیصد و سیزده نفر مرسل بوده‌اند. متن روایت به شرح زیر است:
 «از ابوذر رحمه الله روایت شده که گفت:

به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم: پیامبران چند نفرند؟

فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر،

تعداد و نژاد پیامبران (۱۴۹)

گفتم: چند از ایشان مرسلند؟

فرمود: گروهی انبوه! سیصد و سیزده نفر،

گفتم: اولین پیغمبر کیست؟

فرمود: آدم،

گفتم: آیا آدم از پیغمبران مرسل است؟

فرمود: آری! خدا او را به دست خود آفرید و از روحش در او دمید.

بعد فرمود: ای ابوذر! چهار نفر از پیامبران سریانی هستند: آدم، شیث، اخنوخ (که ادریس نامیده می‌شود و اول کسی است که قلم در دست گرفت و به نوشتن پرداخت)، و نوح.

چهار نفر از آنان عرب هستند:

(۱۵۰) کلیات تاریخ ادیان

هود، صالح، شعیب، و محمد پیغمبر تو! صلی الله علیه و آله

فرمود: اولین پیامبر بنی اسرائیل موسی بود و آخرین آنها عیسی، و ششصد نفر دیگر نیز از بنی اسرائیل بودند.

گفتم: ای رسول خدا! چند کتاب آسمانی نازل شده؟

فرمود: یکصد و چهار کتاب:

پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، بیست صحیفه بر ابراهیم، تورات، انجیل، زبور و فرقان.» (۱)

در تفسیر صافی از مجمع البیان نقل کرده که علی علیه السلام فرمود:

«خدا پیغمبر سیاه پوستی را مبعوث فرموده ولی داستان را برای

۱- نقل از معانی الاخبار و خصال.

تعداد و نژاد پیامبران (۱۵۱)

ما نقل نکرده است.» (۱)

اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ...»

(۸۴ / انعام)

قرآن مجید اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم علیهم السلام را در آیات خود چنین ثبت کرده است:

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم،

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۳.

(۱۵۲) کلیات تاریخ ادیان

همه را هدایت کردیم،

و نوح را از قبل هدایت کرده بودیم،

و از نژاد داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون،

و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم،

و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را،

همگی از شایستگان بودند،

و اسماعیل، یسع، یونس و لوط را،

همگی بر اهل زمانه برتری داده بودیم،

و بعضی پدران و نوادگان و برادرانشان را،

برگزیدیمشان و هدایتشان کردیم به راه راست،

اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم (۱۵۳)

... آنان کسانی بودند که کتاب و حکم و نبوت به ایشان داده بودیم،

... ایشان کسانی بودند که خدا هدایتشان کرده بود،

پس به هدایت آنان اقتدا کن...!» (۸۴ تا ۹۰ / انعام)

سیاق این آیات بیان توحید فطری است. و نیز این معنا را می‌رساند که عقیده توحیدی در قرون گذشته در میان مردم محفوظ بوده

است و عنایت خاص الهی و هدایت او نگذاشته است که این مطلب در یک جا از سلسله متصله بشریت به طور کلی از بین برود.

عنایتی که پروردگار عالم به دین خود دارد، این دین را از این که یک باره دستخوش هواهای شیطانی شیطان صفتان گردد و

به کلی از بین برود، و در نتیجه غرض و هدف خلقت عالم باطل شود، حفظ فرموده است.

در آیات فوق نخست، اسحاق فرزند ابراهیم و یعقوب فرزند اسحاق را ذکر کرد و

(۱۵۴) کلیات تاریخ ادیان

فرمود: «كُلًّا هَدَيْنَا» خواسته است این نکته را برساند که هدایت الهی هر یک از نامبرداران را مستقلاً شامل شده است نه به طفیل

پدرشان ابراهیم!

آن جا که فرمود: «و نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ» خواسته برساند که هدایت در سلسله آباء و ابناء بشر هیچ‌وقت منقطع نشده است، و

این طور نبود که از ابراهیم شروع شده باشد و قبل از آن جناب هدایتی در عالم نبوده است. آیات فوق داود و سلیمان را از ذریه نوح ذکر می‌کند، و نیز لوط و الیاس را که از ذریه ابراهیم نیستند. نکته قابل توجه قرار گرفتن نام عیسی در عبارت «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» (۸۵ / انعام) است که قرآن کریم عیسی را در بین نامبردگان از ذریه نوح می‌شمارد، و می‌توان به دست آورد که قرآن کریم دختر زادگان را هم اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم (۱۵۵) اولاد و ذریه حقیقی می‌داند، چون اگر غیر این بود عیسی را که از طرف مادر به نوح متصل می‌شود ذریه نوح نمی‌خواند.

مراد از «اسماعیل» در آیات فوق همان فرزند ابراهیم و برادر اسحاق است.

«يَسَعُ» نیز یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل است.

قرآن کریم در این آیات و هم‌چنین در آیه ۴۸ سوره «ص» نام یَسَع را همراه نام اسماعیل ذکر فرموده است. آن جا که می‌فرماید: «وَأَذْكُرَ اسْمَ مِيعِيلَ وَالْيَسَعِ وَذَالَكِفْلٍ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ»، ولی این که این پیامبر در چه زمانی می‌زیسته و خطرات زندگی اش چه بوده است؟ قرآن مجید چیزی از آن را بیان نکرده است.

این نکته لازم به تذکر است که در ذکر اسماء انبیاء هفده گانه در این سه آیه رعایت ترتیب نشده است، نه از جهت زمان، و نه از جهت مقام و منزلت، برای این که می‌بینیم

(۱۵۶) کلیات تاریخ ادیان

انبیاء بعد از اسماعیل را قبل از وی ذکر کرده و هم‌چنین عده‌ای از انبیاء را بر نوح و موسی و عیسی که به نص قرآن کریم افضل از آن‌ها هستند مقدم داشته است.

اگر بخواهیم انبیاء فوق‌الذکر را ترتیبی دهیم باید بگوئیم:

۱- شش نفر از آن‌ها، انبیائی هستند که از جهت داشتن ملک و ریاست توأم با رسالت مشترکند.

۲- چهار تن از آن‌ها، انبیائی هستند که در داشتن زهد و اعراض از زخارف دنیا مشترکند.

۳- چهار تن دیگر، انبیائی هستند که خصوصیت مشترکی ندارند ولیکن هر کدام امتحان بزرگی مخصوص به خود داشته‌اند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۵۹.

اسامی پیامبران از نسل نوح و ابراهیم (۱۵۷)

توالی رسولان از ذریه نوح

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ...» (۲۶ و ۲۷ / حدید)

قرآن مجید می‌فرماید:

«و با این که نوح و ابراهیم را فرستادیم، و نبوت و کتاب را در ذریه آنان قرار دادیم، در عین حال بعضی از آنان راه یافتند و بسیاری از ایشان فاسق شدند.

به دنبال آن رسولان خود را گسیل داشتیم،

و عیسی بن مریم را فرستادیم،

(۱۵۸) کلیات تاریخ ادیان

و به او انجیل دادیم...»

وقتی صحبت از رسولانی می‌کند که رسولان دیگر به دنبال آنان آمدند، اشاره به نوح و ابراهیم علیهم‌السلام و سابقین از ذریه آن دو بزرگوار است. به دلیل این که بعد از نوح هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر آن که از ذریه آن جناب بود، چون نسل بعد از نوح نسل خود آن جناب بود. به شهادت این که عیسی بن مریم با این که از ذریه ابراهیم علیه‌السلام است معذک خداوند تعالی درباره نوح علیه‌السلام فرموده: «تنها ذریه او را باقی مانده قرار دادیم»، باز فرموده «و از ذریه نوح، داود سلیمان است... و یکی هم عیسی است.»

پس معلوم می‌شود منظور از جمله «رسولان دیگر به دنبال آنان آمدند»، در پی آوردن لاحقین از ذریه آن دور بزرگوار است بعد از آن دو، که سابقین ذریه آن دو بودند، و در عبارت «به دنبال آنان» اشاره‌ای است به این که طریقه‌ای که بشر باید در توالی رسولان از ذریه نوح (۱۵۹)

پیش بگیرد یک طریقه است که آیندگان باید آن را به دنبال گذشتگان پیش بگیرند. (۱)

پیامبران اولوالعزم

یک دسته از انبیاء که از حیث رتبه و مقام بر دیگران مقدمند «الوالعزم» نامیده می‌شوند. جهت نامیده شدن آنها به این عنوان این است که آنها بر عهدی که از ایشان گرفته شده ثابت و استقامت ورزیدند و ابدا فراموش نکردند.

منظور از این عهد همان پیمانی است که خداوند می‌فرماید:

«و هنگامی که از پیغمبران پیمان‌شان را گرفتیم،

۱- المیزان ج ۳۷، ص ۳۶۰.

(۱۶۰) کلیات تاریخ ادیان

و از تو،

و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نیز،

و از ایشان پیمانی سخت گرفتیم!» (۷ / احزاب)

در مقابل ایشان سایر پیامبرانند که در ثبات و استقامت به پایه این‌ها نمی‌رسند. مثلاً درباره حضرت آدم علیه‌السلام می‌فرماید:

«و همانا از پیش به آدم سفارش کردیم،

پس فراموش کرد،

و عزم و ثباتی در او نیافتیم!» (۱۱۵ / طه)

تعداد پیامبران اولوالعزم همان پنج نفری هستند که در آیه اخیرالذکر بیان گردید:

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هر یک از این پنج نفر

پیامبران اولوالعزم (۱۶۱)

دارای شریعت و کتاب هستند.

در آیه ۱۶۳ سوره نساء می‌فرماید:

«وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا - و به داود زبور را دادیم!»

مفادش این است که بر حضرت داود هم «زبور» نازل شده است. روایاتی هست که می‌گوید: - بر آدم و شیث و ادريس هم

صحیفه‌هایی نازل شده است. اما منظور از این که تنها پیامبران اولوالعزم صاحب کتاب بوده‌اند، این است که کتابی که دارای احکام و شرایع باشد منحصر به ایشان بوده است.

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«علت این که پیامبران اولوالعزم به این نام نامیده شده‌اند این است که ایشان

(۱۶۲) کلیات تاریخ ادیان

صاحب عزیمت و شریعت بودند. اول ایشان نوح علیه‌السلام بود و بعد از او تا زمان ابراهیم خلیل علیه‌السلام پیغمبران دیگر تابع شریعت و آئین و کتاب او بودند. هر پیغمبری که در زمان ابراهیم یا بعد از آن بود تابع شریعت و آئین و کتاب او بود تا زمان موسی علیه‌السلام.

هر پیغمبری هم که در زمان موسی یا بعد از آن بود پیرو شریعت و آئین و کتاب وی بود تا زمان عیسی علیه‌السلام.

هر پیغمبری که در زمان عیسی یا بعد از آن بود از شریعت و آئین و کتاب او پیروی می‌کرد تا زمان پیغمبر ما، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

اینان پیغمبران اولوالعزم هستند و از همه انبیاء و رسل افضلند.

از این پس دیگر شریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نسخ نخواهد شد، و بعد از او تا روز قیامت

پیامبران اولوالعزم (۱۶۳)

پیغمبری نخواهد آمد. پس اگر کسی ادعای پیغمبری کند یا بعد از قرآن، کتابی بیاورد خودش برای کسی که ادعایش را بشنود مباح است.» (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۳.

(۱۶۴) کلیات تاریخ ادیان

(۱۶۵)

فصل پنجم: شریعت و کتاب پیامبران

شریعت و کتاب پیامبران

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَا...» (۴۸ / مائده)

معنای شریعت راه است.

دین و ملت هم راهی است که انتخاب شده است. ولی ظاهر قرآن این است که شریعت

(۱۶۶)

را به معنایی اخص و کوتاه‌تر از دین به کار می‌برد.

گویا «شریعت» راهی است که برای هر یک از ملت‌ها و پیامبرانی که بدان مبعوث شده‌اند آماده شده است، مانند: شریعت نوح، شریعت ابراهیم، و شرع موسی و شرع عیسی علیهم‌السلام و شرع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ولی «دین» یک قانون و راه الهی عمومی برای تمام امت‌هاست و از این روی شریعت نسخ می‌پذیرد ولی دین به معنای وسیع خود نسخ نمی‌پذیرد.

قرآن مجید در آیه زیر می‌فرماید:

«برای شما (مسلمانان) شرعی از دین را قرار داد که آن را به نوح سفارش نمود، و آن چه که به تو وحی کردیم، و آن چه که ابراهیم و موسی و عیسی علیه‌السلام را بدان سفارش کردیم.» (۱۳ / شوری)

شریعت و کتاب پیامبران (۱۶۷)

این آیه می‌رساند که شریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که برای امت آن حضرت تشریح شده است، مجموعه‌ای از وصایای خداوند به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه‌السلام به اضافه وحی است که به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده است. این کنایه از این است که اسلام تمام مزایای شریعت‌های سابق را داشته و بیشتر هم دارد. و نیز کنایه از این است که تمام شریعت‌ها از نظر ریشه همه یک حقیقت دارند گرچه به حسب اختلاف استعداد امت‌ها اختلافی دارند.

نسبت شریعت‌های خاص به دین مانند نسبت احکام جزئی اسلام به اصل دین است، که اصل دین یکی است ولی در شریعت‌ها و احکام جزئی ناسخ و منسوخ وجود دارد.

خداوند بندگان خود را جز به یک دین که همان اسلام و تسلیم در برابر اوست مکلف نساخته است ولی آنان را برای رسیدن به آن هدف به راه‌های گوناگون انداخته و طبق

(۱۶۸) کلیات تاریخ ادیان

استعدادهای متنوعشان سنت‌های مختلفی برایشان درست کرده است که همان شریعت‌های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

چنان که خداوند چه بسا در یک شریعت روی منقضی شدن مصلحت حکم پیشین و پیدایش مصلحت حکم تازه، پاره‌ای از احکام را نسخ کند.

اما «ملت»: گویا منظور از ملت روش حیاتی معمول میان مردم است. ملت یک راه است که از دیگری گرفته شده است. البته ریشه معنایش خیلی روشن نیست ولی به نظر می‌رسد مترادف شریعت باشد، بدین معنی که لفظ «ملت» هم چون لفظ «دین» یک راه خاص را افاده می‌کند، گرچه از جهتی هم میان ملت و شریعت فرق است.

«شریعت» به این عنایت گفته می‌شود که راهی است که خداوند برای رفتن مردم به سوی او آماده نموده است. و «ملت» به این ملاحظه گفته می‌شود که با پیروی در عمل از دیگری گرفته شده است.

شریعت و کتاب پیامبران (۱۶۹)

شاید به همین دلیل است که گفته می‌شود «دین خدا و شریعت خدا» ولی گفته نمی‌شود «ملت خدا».

کلمه «ملت» به پیامبر اضافه می‌شود از این نظر که روش و سنت اوست، و به امت هم اضافه می‌شود از این نظر که آنان به آن راه رفته و آن روش را گرفته‌اند - مانند «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا».

خلاصه این شد که «دین» در اصطلاح قرآن اعم از شریعت و ملت است.

دلیل اختلاف شریعت‌ها و قوانین ادیان

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

(۱۷۰) کلیات تاریخ ادیان

«... هر گروه از شما را آئین و روشی مقرر کرده‌ایم،

و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت می‌ساخت،

ولی تا شما را در آن چه به شما عطا کرده و نعمت داده، بیازماید...» (۴۸/مائده)

این آیه بیان علت اختلاف شریعت‌هاست. و منظور از یک امت قرار دادن. یک جعل و قرار تکوینی و طبیعی نیست که همه را یک نوع موجود قرار دهد، مردم خود افراد یک نوع هستند و بر یک روش زندگی می‌کنند، بلکه منظور این است که ایشان را در اعتبار یک امت و بر یک سطح استعدادی و آمادگی حساب کنیم و در نتیجه به جهت نزدیکی درجاتی که برایشان در نظر گرفته شده یک شریعت قرار دهیم.

عطیه‌هایی که در آیه فوق ذکر شده به حسب امت‌ها فرق می‌کند. البته این اختلاف‌ها

دلیل اختلاف شریعت‌ها و قوانین ادیان (۱۷۱)

به حساب مسکن‌ها و رنگ‌ها و زبان‌ها نیست، خداوند هرگز دو شرع و یا بیشتر را در یک زمان قرار نداده است بلکه این اختلاف‌ها به حساب گذشت زمان و ترقی بشر در مراتب استعداد و آمادگی می‌باشد و تکلیف‌های الهی و احکام شرعی هم برای بشر چیزی جز یک آزمایش الهی در مواقع گوناگون زندگی نیست. این‌ها بشر را در دو طرف «سعادت» و «شقاوت» از قوه به فعل می‌رسانند و به معنی دیگر حزب خدا را از حزب شیطان جدا می‌سازد.

به هر حال، نظر به این که استعدادها و آمادگی‌ها که عطیه‌های الهی به نوع انسان هستند مختلف می‌باشند، و از طرف دیگر شرع و قانون الهی که آزمایش‌های الهی هستند و باید برای تکمیل سعادت حیات آن‌ها میان آن‌ها اجرا شود نیز به حسب اختلاف مراتب استعدادشان متفاوت است؛ به دست می‌آوریم که باید شریعت‌ها

(۱۷۲) کلیات تاریخ ادیان

مختلف باشند، و روی همین حساب است که خداوند آن اختلاف شرع و دین را به این معنی علت می‌آورد که: «خدا خواسته شما را در نعمت‌هایی که به شما داده امتحان و آزمایش کند!» (۴۸/مائده) (۱)

همگونی وحی در پیامبران

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ...»

(۱۶۲ تا ۱۶۴ / نساء)

۱- المیزان ج ۱۰، ص ۲۲۳.

همگونی وحی در پیامبران (۱۷۳)

قرآن شریف در مورد نزول وحی به پیامبر اسلام و پیامبران پیشین می‌فرماید:

«ما به "تو" وحی کردیم همان طور که به "نوح"»

و پیغمبران بعد از او وحی کردیم،

و به "ابراهیم" و "اسماعیل" و "اسحاق" و "یعقوب" و "اسباط" و "عیسی" و "ایوب" و "یونس" و "سلیمان" وحی کردیم؛

و به "داود" زبور دادیم؛

و رسولانی که برای تو داستان‌شان را قبلاً گفتیم؛

و رسولانی که داستان‌شان را برای تو نگفتیم؛

و خدا با "موسی" تکلم فرمود؛

(۱۷۴) کلیات تاریخ ادیان

پیغمبرانی که بشارت دهنده و انذار کنند بودند؛

برای این که بعد از این پیامبران، مردم را بر خدا حجتی نماند؛

و خدا عزیز و حکیم است.»

قرآن شریف علت ایمان آوردن گروهی از یهودیان به پیامبر اسلام را در آیات سوره نساء مورد بحث قرار داده و از آن‌ها به عنوان «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۷/آل عمران) یاد کرده و فرموده است که این عده و هم‌چنین مؤمنین به آن چه بر تو نازل شده ایمان می‌آورند زیرا ما به تو یک چیز تازه‌ای که از نظر ادعا و جهات مختلف با آن چه به انبیاء سابق داده‌ایم فرق داشته باشد، ندادیم بلکه جریان بدون هیچ اختلاف بر یک نهج است:

همگونی وحی در پیامبران (۱۷۵)

«ما همان‌طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو هم وحی کردیم!»

و نوح اولین پیغمبری بوده که کتاب و شریعت آورده است، وحی به تو هم همانند وحی به ابراهیم و آل او است که بعد از او بوده‌اند، و اهل کتاب هم اینان را می‌شناسند و هم کیفیت بعثت و دعوتشان را می‌دانند. به بعضی کتابی داده شده است مثل داود، که به او «زبور» دادند، و این وحی نبوی است، و به موسی «تکلیم» داده شد که این هم وحی نبوی است. و در غیر از این دو نفر هم مثل اسماعیل و اسحاق و یعقوب بدون آن که کتابی داشته باشند فرستاده شده بودند، و این رسالت نیز ناشی از وحی نبوی است. و جامع همه این است که اینان فرستادگانی بودند که بشارت به ثواب خدا می‌دادند و از عذاب خدا انذار می‌کردند، و خدا آن‌ها را به منظور اتمام حجت فرستاد تا آن چه در دنیا و آخرت برایشان مفید و یا مضر است بیان دارند تا بعد از این رسولان برای مردم دلیلی در برابر خدا نماند.

(۱۷۶) کلیات تاریخ ادیان

«اسباط» که اسم آن‌ها در این سوره آمده است، به طوری که در آیات سوره آل عمران هم آمده، مراد پیغمبران از ذریه یعقوب یا از سبط‌های بنی اسرائیلند. (۱)

مفهوم کتاب و حکم انبیاء

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوءَةَ...» (۸۹ / انعام)

مقصود از «کتاب» در هر جای قرآن که به انبیاء علیهم السلام نسبت داده شده است،

۱- المیزان ج ۹، ص ۲۱۸.

مفهوم کتاب و حکم انبیاء (۱۷۷)

صحفی است که شرایع دینی در آن نوشته شده است، و انبیاء علیهم السلام با آن شرایع در بین مردم و در موارد اختلاف آنان حکم می‌کرده‌اند؛ مانند:

«کتابی که بر نوح نازل شده - وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» (۲۱۳ / بقره)

«کتابی که بر ابراهیم و موسی نازل شده - صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (۱۹ / اعلی)

«کتاب انجیل - وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ» (۴۶ / مائده)

«و کتاب محمد صلی الله علیه و آله - تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ» (۱ / حجر)

مقصود از «حکم» هر کجا از قرآن که به انبیاء علیهم السلام نسبت داده شده است معنای «قضا» را که یکی از مناصب الهی است و خداوند انبیاء خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده است. افاده می‌کند؛ مانند:

«فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ - در میان آنان بدان چه که خدا نازل کرده

(۱۷۸) کلیات تاریخ ادیان

حکم کن! (۴۸ / مائده) (۱)

پیامبران صاحب حکم و شریعت

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...!»

«پس تو ای پیامبر در برابر تکذیب قومت صبر کن! آن چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند...!» (۳۵ / احقاف)

در این آیه شریفه خدای سبحان پیامبر گرامیش را دستور می‌دهد صبر کند

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۲۱۸.

پیامبران صاحب حکم و شریعت (۱۷۹)

هم‌چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند. این اشاره است به این معنا که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز از اولوالعزم است. پس باید مانند آن‌ها صبر کند.

معنای عزم در این جا یا صبر است هم چنان که بعضی از مفسرین گفته‌اند و به آیه زیر استشهاد کرده‌اند:

«وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۴۳ / شوری)

یا به معنای عزم بر وفای به عهد است، عهدی که از انبیاء گرفته شده، به استشهاد آیه زیر:

«ما به آدم از پیش عهد بستیم ولی عزمی در او ندیدیم.» (۱۱۴ / طه)

یا به معنای عزیمت یعنی «حکم» و «شریعت» است.

بنا به معنای سوم که (حق هم همان است) و در روایات ائمه اهل بیت هم به این معنا

(۱۸۰) کلیات تاریخ ادیان

تفسیر شده است، صاحبان حکم و شریعت پنج نفرند:

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله .

برای این که قرآن صاحبان شریعت را همین پنج نفر دانسته و در سوره شوری آیه ۱۳ به آن تصریح کرده است.

پنج نفر بودن انبیاء الواللعزم از جمله مطالبی است که روایات آن از ائمه اهل بیت بسیار زیاد است، که هم از رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده و هم از امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام به طرق بسیار.

در کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«سادات انبیاء و مرسلین پنج نفر بودند که اولوالعزم رسولان و محور گردونه شریعتند:

پیامبران صاحب حکم و شریعت (۱۸۱)

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله!

هم‌چنین از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند:

«رسول خدا فرموده: اولین کسی که در روی زمین وصی پیغمبر شد، هبه‌الله فرزند و وصی آدم بود. و هیچ یک از انبیاء

گذشته بدون وصی نبوده‌اند.

عدد انبیاء صد و بیست هزار نفر است که از آنان پنج نفر اولوالعزمند:

نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. (۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۳۸.

(۱۸۲) کلیات تاریخ ادیان

تعداد کتب آسمانی

در روایات اسلامی، در مجمع‌البیان، از ابی‌ذر روایت شده که گفت:

«به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: «یا رسول‌الله انبیاء چند تن بودند؟

فرمود: صد و بیست و چهار هزار تن.

عرض داشتم: مرسلین از آنان چند تن بودند؟

فرمود: سیصد و سیزده تن بودند، و بقیه آنان انبیاء بودند.

پرسیدم: آدم نبی بود؟

فرمود: آری! کلمه‌الله بود که خدا او را به دست قدرت خود بیافرید.

باز فرمود: ای اباذر! چهار تن از انبیاء عرب بودند:

تعداد کتب آسمانی (۱۸۳)

هود، صالح، شعیب، و پیامبر خودت.

عرض داشتم: یا رسول‌الله خدای تعالی چند کتاب نازل کرده است؟

فرمود: صد و چهار کتاب، که ده صحیفه از آن بر آدم، پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر اخنوخ (ادریس) که او اولین کسی

است که با قلم خط نوشت؛ و ده صحیفه بر ابراهیم، و چهار صحیفه باقی - تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) است.»

مطالب مشترک در قرآن و صحف ابراهیم و موسی

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.» (۱۸ و ۱۹ / اعلی)

در کتاب خصال از ابی‌ذر روایت شده که در ضمن حدیثی گفت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

(۱۸۴) کلیات تاریخ ادیان

پرسیدم «یا رسول‌الله از آن چه خدای تعالی درباره دنیا بر تو نازل کرده کدامش در صحف ابراهیم و موسی بوده است؟

فرمود: ای اباذر بخوان!

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى. بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى. إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.» (۱۴ - ۱۹ / اعلی)

و خلاصه آن چه در صحف ابراهیم و موسی بوده است مضمون همین چهار آیه فوق بوده است، که می‌فرماید:

«هر کس زکات دهد، و نماز بخواند، رستگار شده است!

ولی شما مردم زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید،

مطالب مشترک در قرآن و صحف ابراهیم و موسی (۱۸۵)

با این که آخرت بهتر و باقی‌تر است!»

صحف به صورت الواح

در کتاب بصایر از ابی‌بصیر روایت شده که گفت امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«آن صحیفی که خدای تعالی در آیه - صحف ابراهیم و موسی - نام می‌برد نزد ماست!

پرسیدم: صحف نامبرده به صورت الواح است؟

فرمود: آری!

(۱۸۶) کلیات تاریخ ادیان

ظاهراً مراد از الواح بودن صحف این باشد که صحف نامبرده همان تورات است که قرآن کریم در چند جا از آن تعبیر به الواح کرده است، مانند:

«برای موسی در الواح از هر چیزی مقداری نوشتیم.» (اعراف / ۱۴۵)

«وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ.» (اعراف / ۱۵۰)

«أَخَذَ الْأَلْوَاحَ.» (اعراف / ۱۵۴) (۱)

اهل کتاب و کتاب‌های مقدس آنان

قرآن شریف هر جا که ذکری از «اهل کتاب» نموده، مرادش «یهود و نصاری» بوده

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۹۸.

اهل کتاب و کتاب‌های مقدس آنان (۱۸۷)

است که بر آنان کتاب آسمانی نازل شده است.

روایات اسلامی «مجوس یا زرتشتی‌ها» را از اهل کتاب شمرده‌اند که در این صورت باید یا خودشان دارای کتاب خاصی باشند و یا به یکی از کتاب‌های پیشین مذکور در قرآن مجید، مانند «کتاب نوح، صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، و زبور داود» منسوب شوند.

قرآن شریف وضع آنان را روشن نکرده است، و کتابی را برایشان تعیین و مشخص ننموده است. از طرف دیگر کتاب «اوستا» که بین آنان شهرت دارد، در قرآن از آن ذکری به میان نیامده است و نزد آنان نیز کتاب دیگری غیر از «اوستا» معروف نیست.

کتاب مقدس یهود

(۱۸۸) کلیات تاریخ ادیان

کتاب مقدسه‌ای که اکنون در میان یهود شهرت دارد ۳۵ کتاب است به شرح زیر:

۱: تورات موسی:

مشمول بر پنج سفر (کتاب):

سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، سفر توراۀ مثنی

۲: کتب مورخین:

مشمول بر ۱۲ کتاب:

کتاب یوشع بن نون، کتاب قضاات بنی اسرائیل، کتاب روث، کتاب اول سموئیل، کتاب دوم سموئیل، کتاب اول ملوک، کتاب دوم ملوک، کتاب اول تواریخ ایام، کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب عزرا، کتاب نحمیا، و کتاب استیر.

کتاب مقدس یهود (۱۸۹)

۳: کتاب ایوب:

شامل یک کتاب

۴: زبور داود:

شامل یک کتاب

۵: کتاب‌های سلیمان:

مشمول بر ۳ کتاب:

کتاب امثال سلیمان، کتاب مواعظ سلیمان، و کتاب سرودهای سلیمان

۶: کتاب‌های نبوت‌ها:

مشمول بر ۱۷ کتاب:

کتاب اشعیا، کتاب یرمیا، کتاب نیاحات یرمیا، کتاب حزقیل، کتاب دانیال، کتاب

(۱۹۰) کلیات تاریخ ادیان

هوشیخ، کتاب یوئیل، کتاب عاموص، کتاب عوبدیا، کتاب یونا، کتاب میکاه، کتاب ناحوم، کتاب حبقوق، کتاب صفینا، کتاب حکمی، کتاب زکریا، و کتاب ملاکی.

قرآن مجید از این ۳۵ کتاب مذکور در بالا فقط «تورات موسی» و «زبور داود» را نام برده است.

قرآن با این وصف اشعار دارد که قسمتی از «تورات حقیقی» در کتب مقدسه فعلی یهود موجود است:

«وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ...!» (۴۳ / مائده)

کتاب مقدس مسیحیان

کتاب‌های مقدسی که بین مسیحیان موجود است به شرح زیر است:

کتاب مقدس مسیحیان (۱۹۱)

۱: انجیل‌های چهارگانه:

مشمول بر ۴ کتاب به شرح زیر:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، و انجیل یوحنا.

۲: کتاب اعمال حواریون:

شامل یک کتاب.

۳: نامه‌ها:

مشمول بر ۲۱ نامه:

۱۴ نامه پولس، ۱ نامه یعقوب، ۲ نامه پطرس، ۳ نامه یوحنا و ۱ نامه یهودا.

۴: رؤیای یوحنا:

شامل یک کتاب.

(۱۹۲) کلیات تاریخ ادیان

قرآن شریف هیچ یک از کتاب‌های مخصوص مسیحیان را نام نبرده است، و تنها متذکر شده که کتاب آسمانی نازل بر عیسی بن مریم علیه‌السلام «انجیل» است، و آن هم یک انجیل بیشتر نبوده است.

مسیحیان گر چه انجیل نازل شده بر عیسی علیه‌السلام را با خصوصیات نامبرده نمی‌شناسند و اعتراف به وجودش نمی‌کنند، لکن در کلمات رؤسایشان جمالتی یافت می‌شود که متضمن اعتراف به این حقیقت است.

قرآن با این وصف اشعار دارد که قسمتی از انجیل حقیقی در کتب مقدس فعلی مسیحیان موجود است: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...!» (۱۴ / مائده). (۱) کتاب مقدس مسیحیان (۱۹۳)

اهل کتاب بودن مجوس

در روایات اسلامی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی از آن امام پرسید: «آیا مجوسیان اهل کتابند؟ فرمود: آری! مگر نامه رسول خدا به اهل مکه را نشنیده‌ای که به ایشان نوشت: یا اسلام بیاورید، و یا آن که به جنگ با شما برمی‌خیزم. مردم مکه در جواب آن حضرت نوشتند:

۱- المیزان ج ۶، ص ۱۸۹.

(۱۹۴) کلیات تاریخ ادیان

- از ما جزیه بگیر و ما را به بت‌پرستی خود واگذار!

رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت:

- من جزیه نمی‌گیرم مگر از اهل کتاب!

مردم مکه مجدداً (و به منظور تکذیب آن حضرت نوشتند):

- چطور می‌گویی جزیه نمی‌گیرم مگر از اهل کتاب، و حال آن که از مجوسیان هجر جزیه گرفته‌ای؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آن‌ها نوشت:

- مجوسیان پیغمبری داشتند و او را کشتند، و کتابی داشتند که آتشش زدند. آری پیغمبر ایشان کتابی برای آنان آورد که در پوست

دوازده هزار گاو نوشته می‌شد.» (نقل از کافی)

اهل کتاب بودن مجوس (۱۹۵)

چگونگی از بین رفتن دین مجوس

روایت دیگری از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده که شخصی از آن حضرت پرسید: «جزیه گرفتن از مجوس چطور است؟ حضرت فرمود:

به خدا سوگند امروز در روی زمین احدی نیست که در این باره از من داناتر باشد!

مجوسیان اهل کتابی بودند که در میان آنان معروف و شناخته شده بود، و علمی داشتند که آن را درس می‌دادند. لکن روزی امیر

آن‌ها شراب خورد و مست شد و در حال مستی با خواهر خود درآویخت، و عده‌ای از متدینین به آن دین این عمل را از او دیدند.

وقتی صبح شد خواهرش به او گفت: تو دیشب با من چنین و چنان کردی و عده‌ای

(۱۹۶) کلیات تاریخ ادیان

از معتقدین هم در مجلس بودند و این عمل تو را دیدند، و آنان به طور مسلم این مطلب را فاش خواهند کرد!

امیر مثنی مردمان طمع کار را که در نظر داشت احضار نمود و گفت: شما همه می‌دانید که آدم دخترانش را با

پسرانش وصلت داد. گفتند: آری! گفت: پس در این جا باشید تا هر کس با این حکم مخالفت کرد او را بکشید!

اتفاقاً ناظرانی که روز قبل آن عمل را از وی دیده بودند وارد شدند و از در نکوهش گفتند:

- وای بر دورترین مردم از خدا و از راه راست! حدّ خدایی به گردنت آمده که باید دربارها اجرا شود!

طمع کارانی که حق و حساب گرفته بودند از جای جستند و همه آنها را کشتند...

چگونگی از بین رفتن دین مجوس (۱۹۷)

از آن به بعد امیر به جان مجوسیان افتاد و کتاب دینی‌شان را هر جا که دید از بین برد و حتی یک نسخه هم باقی نگذاشت. (نقل از درّالمنثور از منصف عبدالرزاق) (۱)

التزام ایمان به کلیه کتب آسمانی

«...وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»

«... و آن‌هایی که ایمان آورده‌اند بدان چه بر تو نازل شده و بدان چه قبل از تو نازل شده است، و به آخرت ایمان دارند.» (۴ / بقره)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۹۶.

(۱۹۸) کلیات تاریخ ادیان

قسمت عمده آیات سوره بقره از یک غرض واحد و چشمگیر خبر می‌دهد، و آن عبارت است از بیان این حقیقت که - عبادت حقیقی خدای سبحان به این است که بنده او به تمامی کتاب‌هایی که او به منظور هدایت وی به وسیله انبیائش نازل کرده است ایمان داشته باشد، و میان این وحی و آن وحی، میان این کتاب و آن کتاب، و میان این رسول و آن رسول فرقی نگذارد. (۱)

محرمات و منهیات مشترک ادیان

۱- المیزان ج ۱، ص ۸۱.

محرمات و منهیات مشترک ادیان (۱۹۹)

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ...» (۱۵۱ / انعام)

ادیان الهی در مواردی مشترکند، و آن محرمات و منهیاتی است که اختصاص به شریعت معینی از شرایع الهی ندارد، و آن محرمات عبارتند از:

- شرک به خدا

- ترک احسان به پدر و مادر

- ارتکاب فواحش

- قتل نفس محترم بدون حق (مانند کشتن فرزندان از ترس روزی)

- نزدیک شدن به مال یتیم (مگر به طریق نیکوتر)

- کم فروشی

(۲۰۰) کلیات تاریخ ادیان

- ظلم در گفتار

- وفا نکردن به عهد خدا

- پیروی کردن از راه غیر خدا، و اختلاف انداختن در دین خدا از این طریق.

این‌ها محرماتی هستند که قرآن کریم همان‌ها را از پیامبران گرامی خود نقل می‌کند که در خطاب به امت‌های خود از آن‌ها نهی می‌کردند، مانند خطاب‌هایی که از نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی و عیسی علیهم‌السلام نقل کرده

است.

اگر مسئله را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که ادیان الهی هر چه هم از جهت اجمال و تفصیل با یکدیگر اختلاف داشته باشند، هیچ یک از آن‌ها بدون تحریم این گونه محرمات معقول نیست تشریح شود. و به عبارت ساده‌تر:

معقول نیست دینی خدائی باشد و در آن این گونه امور تحریم نشده باشد. حتی آن

محرمات و منهیات مشترک ادیان (۲۰۱)

برای ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین نسل بشر تشریح شده باشد.

خدای تعالی در قرآن مجید تذکر می‌دهد که پس از آن که احکام نامبرده را به طور اجمال برای همه تشریح فرموده‌است، به‌حسب اقتضای مصلحت و پس از آن برای رسول گرامی خود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در کتاب مبارکی که نازل فرموده، مفصلاً

بیان نموده است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۲۵۴.

(۲۰۲) کلیات تاریخ ادیان

فصل ششم: امتیازات، ابتلائات و درجات پیامبران الهی

امتیازات هفده پیامبر الهی

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ...» (۴۸ / انبیاء)

در این سلسله آیات به داستان‌های جمعی از انبیاء گرامی که خداوند به سوی امت‌ها گسیل داشته و به حکمت و شریعت تأیید فرموده و از شر ستمکاران نجات

(۲۰۳)

داده است، اشاره می‌فرماید:

از جمله این انبیاء موسی و هارون، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذاکفل، ذالنون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم‌السلام را که هفده نفرند، نام برده است. این هفده نفر را در این آیات نام می‌برد و اسامی بقیه را در آیات بعدی می‌آورد.

در این آیات نخست موسی و هارون را و سپس ابراهیم و اسحاق و یعقوب و لوط را که قبل از موسی و هارون زندگی می‌کرده‌اند، نام برده است و آن گاه داستان نوح را ذکر کرده که وی از آن چهار نفر هم جلوتر می‌زیسته است:

آنچه به موسی و هارون داده شد؟

(۲۰۴) کلیات تاریخ ادیان

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ،»

«به موسی و هارون فرقان، ضیاء و ذکر برای متقین دادیم.» (۴۸ / انبیاء)

منظور از «فرقان» و «ضیاء» و «ذکر» همان تورات است که خداوند آن را به موسی و برادرش هارون که شریک در نبوت او بود، بداد.

اگر تورات را «فرقان» خوانده برای این است که تورات فرق گذارنده بین حق و باطل است و یا وسیله فرق میان حق و باطل در اعمال و اعتقادات است.

اگر تورات را «ضیاء» خوانده بدین جهت است که مسیر بنی‌اسرائیل را به سوی سعادت و رستگاری دنیا و آخرت روشن می‌کرد.

آن‌چه به موسی و هارون داده شد؟ (۲۰۵)

و اگر تورات را «ذکر» نامیده بدین جهت است که تورات مشتمل بر مطالبی از حکمت‌ها و موعظه‌ها و عبرت‌هاست که خدای را به یاد آدمی می‌اندازد.

تورات فرقان برای همه است ولی ضیاء و ذکر برای خصوص متقین است و غیر از متقین کسی از نور و ذکر آن بهره‌مند نمی‌شود. قرآن مجید در جای دیگر تورات را «نور» و «ذکر» هم نامیده است.

قرآن، ذکر مبارک

«وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ!»

«و این ذکر مبارک که نازلش کردیم!» (۵۰ / انبیاء)

(۲۰۶) کلیات تاریخ ادیان

این آیه اشاره است به «قرآن»، و اگر آن را «ذکرٌ مُّبَارَكٌ» خواند بدین جهت بود که قرآن ذکری است ثابت و دائم و کثیرالبرکات، که مؤمن از آن بهره‌مند می‌شود، و آن آسایش کافر را در جامعه بشری تأمین نموده است، و همه اهل دنیا از آن منتفع می‌شوند، چه آن را قبول داشته باشند و چه نداشته باشند، چه بر حقانیت آن اقرار داشته باشند و چه منکر آن باشند.

دلیل بر این معنا تجزیه و تحلیل آثار رشد و صلاحی است که همین امروز در مجتمع بشری مشاهده می‌کنیم، چه اگر به عقب برگردیم و تا به عصر نزول قرآن و ماقبل آن پیش برویم می‌فهمیم که در اثر قرآن بشر از کجا به کجا رسید و چه بود و چه شد، آن وقت می‌فهمیم که «قرآن ذکری است مبارک» که همه افراد بشر به وسیله آن

قرآن، ذکر مبارک (۲۰۷)

رشد یافتند. هر چند منکرین حق قرآن را زیرپا گذارند و نعمت عظمای آن را کفران کنند و یا با زبان خود به حقانیت آن اقرار نمایند و یا نمایند قرآن وسیله رشد جوامع بشری بوده است. متأسفانه برخی از مسلمین نیز در امر قرآن کریم اهمال نمودند.

قرآن خود فرموده است که پیامبر خدا در قیامت می‌گوید: «پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند!» این چنین مسلمین هم در انکار منکرین و کفران آنان بی‌دخالت نبوده‌اند.

آن چه به ابراهیم داده شد؟

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ»

(۲۰۸) کلیات تاریخ ادیان

«سوگند می‌خورم که ما قبل از موسی و هارون این رشد را به ابراهیم داده بودیم!» (۵۱ تا ۷۰ / انبیاء)

خداوند بدین وسیله نشان می‌دهد که دادن تورات به موسی و هارون امر نوظهوری نیست. اما مقصود از دادن «رُشد» رسیدن به واقع است و همان معنائی است که در مقابل گمراهی و غی قرار دارد.

رشد در ابراهیم «اهتدای فطری» و تام و تمام او به توحید و به سایر معارف حقه است. وقتی رشد را به ابراهیم اختصاص داده می‌فهماند که ابراهیم خود لایق چنان رشدی بود و خداوند نیز به خصوصیات حال او و مقدار استعدادش عالم بود.

مراد به آن چه خدای سبحان به ابراهیم داد، همان دین توحید و سایر معارف حقه

آن چه به ابراهیم داده شد؟ (۲۰۹)

است که ابراهیم علیه‌السلام بدون تعلم از معلمی و یا تذکر مذکری و یا تلقین ملقنی، با صفای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد.

و... ابراهیم چه کرد؟

«وقتی ابراهیم به پدرش و قومش گفت: این تماثیل چیست که به عبادت آن‌ها کمر بسته‌اید؟» پرسش آن جناب از حقیقت آن‌ها برای این بود که از خاصیت آن‌ها سردر بیاورد. چون این سؤال را در اولین باری که به داخل اجتماع قدم نهاد، کرده است. او وقتی وارد اجتماع شد اجتماع دینی یافت که سنگ و چوب‌هایی را می‌پرستیدند. مردم به وی جواب دادند که این عمل از سنت دیرینه آباء و اجداد آن‌ها بوده است.

(۲۱۰) کلیات تاریخ ادیان

«ابراهیم گفت: شما و پدرانتان هر دو در گمراهی آشکار بوده‌اید!

گفتند: آیا به حق به سوی ما آمده‌ای یا تو نیز از بازیگرانی؟»

ابراهیم علیه‌السلام در جواب، مذهب مشرکین را در الوهیت از همه جهاتش رد کرد و اثبات نمود که هیچ معبودی نیست جز الله تعالی، و این همان توحید است.

او چنین گفت:

«نه! بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است که ایجاداتان کرده است و من بر این مطلب گواهی می‌دهم!»

با این جواب و شهادت، او جواب از پرسش قبلی آن‌ها را هم داد، و آن این بود که راستی و جدی منکر بت‌هاست و شوخی نمی‌کند بلکه به آن یقین و تدین دارد.

ابراهیم با خود گفت:

و... ابراهیم چه کرد؟ (۲۱۱)

«به خدا، وقتی پشت کنید و بروید در کار بت‌هایتان تدبیری خواهم کرد!»

وقتی شهر خالی شد، ابراهیم بت‌ها را قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگ‌تر از همه را که آن را خورد نکرد شاید بدو مراجعه کنند.

مردم شهر گفتند:

«چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ هر که بوده از ستمکاران بوده است!»

«مردم گفتند: ما شنیدیم جوانی هست که به خدایان بد می‌گوید و نامش ابراهیم است، و کسی که این کار را کرده باشد قطعاً اوست، چون کسی غیر از او جرأت این کار را نداشت.

گفتند: ابراهیم را باید در محضر عموم احضار کنید!

آیا تو ای ابراهیم این کار را کرده‌ای؟

ابراهیم گفت: بلکه این بزرگشان چنین کرده است، ببینید اگر می‌توانند سخن بگویند از خودشان برسید!»

(۲۱۲) کلیات تاریخ ادیان

ابراهیم در این جوابش شکستن بت‌ها را مستند به بت بزرگ کرده تا زمینه را برای ابراز این جمله مهیا کند و از مردم بپرسد که اگر این بت‌ها حرف می‌زنند بپرسید که چه کسی این کار را کرده است؟ و چون مردم اعتراف داشتند که بت حرف نمی‌زند آن‌گاه

ابراهیم مطلب را به دست گیرد و آن‌ها را متقاعد کند که بت‌ها نمی‌توانند خدایی کنند.

مردم شرمسار وقتی کلام ابراهیم علیه‌السلام را شنیدند و منتقل شدند به این که اصنام جماداتی بی‌شعورند که حرف نمی‌زنند، و حجت بر آنان تمام شد، هر یک از حضار در دل خود را خطاکار دانسته و حکم کردند به این که آن‌ها ظالمند نه ابراهیم!

«و سپس سر به زیر انداختند و گفتند:

تو که می‌دانی اینان سخن نتوانند گفت!

و... ابراهیم چه کرد؟ (۲۱۳)

گفت: پس چرا غیر خدا چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان نرساند پرستش می‌کنید؟ قباحت بر شما و این بتان که غیر خدا می‌پرستید! چرا در کار خود اندیشه نمی‌کنید؟»

ابراهیم علیه‌السلام به محض این که از دهان آن‌ها شنید این بت‌ها حرف نمی‌زنند، به دفاع از خود پرداخت. او از اول قصد نداشت که از خود دفاع کند بلکه از کلام آن‌ها برای دعوت حقه خود استفاده کرد و با لازمه گفتار آنان علیه خودشان احتجاج کرد و حجت را بر آنان تمام ساخت و گفت: پس این اصنام بی‌زبان اله و مستحق عبادت نیستند! گفتند:

«او را بسوزانید و خدایان را یاری دهید و امر آن‌ها را بزرگ بدارید،

و کسی را که به آن‌ها اهانت کرده است، مجازات کنید!»

در این جا بود که فرمان و خطاب تکوینی الهی صادر شد که:

(۲۱۴) کلیات تاریخ ادیان

«گفتیم: ای آتش خنک و سالم باش بر ابراهیم!»

(این جمله حکایت خطابی است تکوینی که خدای تعالی به آتش کرد و با همین خطاب خاصیت آتش را که سوزاندن و نابود ساختن است از آن گرفت و آن را از راه معجزه برای ابراهیم خنک و سالم گردانید.)

خداوند می‌فرماید:

«آن‌ها علیه ابراهیم حيله اندیشیدند تا نورش را خاموش کنند و حجتش را باطل و خنثی سازند، پس ما ایشان را زیانکارتر قرار دادیم.» (۵۱ تا ۷۰/انبیاء)

مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط

مهاجرت و نجات ابراهیم و لوط (۲۱۵)

خداوند می‌فرماید:

«او را و لوط را با مهاجرت به سرزمینی که در آن جا برای همه جهانیان برکت نهاده‌ایم، نجات دادیم.» (۷۱ / انبیاء)

منظور از این زمین، سرزمین شام است که ابراهیم علیه‌السلام بدان مهاجرت کرد، و «لوط» اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و با وی مهاجرت کرد:

«لوط به او ایمان آورد و گفت:

من نیز به سوی پروردگام هجرت خواهم کرد!» (۲۶ / عنکبوت)

(۲۱۶) کلیات تاریخ ادیان

اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندانش

سپس خداوند اعطای فرزندان را به ابراهیم ذکر فرموده و می‌گوید:

«... و اسحاق و یعقوب را اضافه به او بخشیدیم،

و همه را شایسته گان کردیم!» (۷۲ / انبیاء)

آن‌گاه عطیه‌های خود به ابراهیم علیه‌السلام و فرزندان، و قرار دادن آن‌ها را به عنوان امام متذکر شده و می‌فرماید:

«و ایشان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند،

و به آن‌ها انجام دادن کارهای نیک، و برپاداشتن نماز را،

و دادن زکات را، وحی کردیم،

اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندان (۲۱۷)

و آن‌ها پرستنده ما بودند!» (۷۳ / انبیاء)

با این آیات خدای تعالی امامت ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیان می‌فرماید و اضافه می‌کند که آن‌ها به امر ما هدایت می‌کردند.

این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده است هدایت به معنای راهنمایی نیست، چون می‌دانیم که خدای تعالی ابراهیم را وقتی «امام» قرار داد که سال‌ها دارای منصب نبوت بود. معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست، پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی‌تواند غیر از «رساندن به مقصد» داشته باشد! و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف راه را برای بردن دل‌ها به سوی کمال و انتقال دادن آن‌ها از موقفی به موقفی بالاتر را هموار می‌سازد.

(۲۱۸) کلیات تاریخ ادیان

می‌فهماند: هدایت به امر خدا از فیوضاتی است معنوی، و مقاومت باطنی، که مؤمنین به وسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می‌شوند و به رحمت پروردگارشان ملبس می‌شوند.

و چون امام به وسیله «امر» هدایت می‌کند می‌فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است و از او به سایر مردم منتشر می‌شود، و هر کس بر حسب اختلافی که در مقامات دارد و به قدر استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شود، و از این جا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان، در اخذ فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی است، که از راه وحی نازل می‌گردد و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می‌شود.

و نیز می‌فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می‌کند

اعطای فرزند و امامت به ابراهیم و فرزندان (۲۱۹)

هم‌چنان که پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حقه و اعمال صالح راه می‌نماید.

البته برخی از اولیاء‌الله تنها پیغمبر هستند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند: ابراهیم و دو فرزندش.

عمل خیرات که از امامان صادر می‌شده به وحیی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن آن صورت می‌گرفته است. و این وحی غیر وحی مشرعی است که اولاً فعل را تشریح می‌کند و سپس انجام آن را بر طبق آن چه که تشریح شده بر آن مترتب می‌سازد.

امامان قبل از وحی نیز خدا را عبادت می‌کردند و وحی ایشان را تأیید نموده است. امامان مؤید به روح القدس و روح الطهاره، و مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به

(۲۲۰) کلیات تاریخ ادیان

فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات (انفاق مالی مخصوص به هر شریعتی) دعوت می کند.

به لوط چه داده شد؟

خداوند می فرماید:

«و لوط را حکم و علم دادیم،

و از آن دهکده که کارهای پلید همی کردند، نجاتش دادیم،

که آنان گروهی عصیان پیشه بودند.» (۷۴ / انبیاء)

خداوند به لوط «حکم» عطا می کند با «علم»، که منظور از حکم یا حکمت است و فرزاندگی، یا به معنای فصل خصومت و یک طرفه ساختن دعاوی مردم و قضاوت و حکومت بین آنان است.

به لوط چه داده شد؟ (۲۲۱)

قریه‌ای را که قرآن نام می برد مردمش مرتکب خباث می شدند نامش «سدوم» بود که لوط در مهاجرتش با ابراهیم در آن جا منزل کرد.

پذیرش دعای نوح

قرآن پذیرش دعای نوح را به طور خلاصه شرح می دهد و می فرماید:

«یاد آر نوح را که پروردگار خود را در عصری قبل از ابراهیم و سایر نامبردگان، ما را ندانی کرد و می خواند و ما دعایش را مستجاب

کردیم، و او را با کسانش از محنت بزرگی نجات دادیم، و در قبال قومی که آیه‌های ما را تکذیب می کردند، یاری

کلیات تاریخ ادیان (۲۲۲)

کردیم که آنان قومی بد بودند و همگی شان را غرق کردیم.» (۷۶ و ۷۷ / انبیاء)

منظور از این که فرمود: «او را با کسانش از محنت بزرگی نجات دادیم» خویشاوندان اوست غیر از همسرش و پسرش که غرق شدند.

متن دعای نوح را قرآن کریم در جای دیگر حکایت کرده و فرموده:

«پروردگارا! من مغلوب گشتم پس یاریم ده!» (۱۰ / قمر)

حکم و قضاوت اعطا شده به داود و سلیمان

درباره نعمت‌های بزرگی که به داود و سلیمان بخشیده است، خدای متعال در قرآن چنین شرح می دهد:

حکم و قضاوت اعطا شده به داود و سلیمان (۲۲۳)

«یاد آر داود و سلیمان را آن دم که در کار زراعتی، که گوسفندان قوم شبانه در آن چریدند، داوری می کردند و ما گواه داوری

شان بودیم. و حکم حق را به سلیمان تفهیم کردیم،

و هر دو را حکم و علم داده بودیم...» (۷۸ و ۷۹ / انبیاء)

از سیاق استفاده می شود که آیات فوق درباره یک داستان است، و واقعه‌ای بوده که میان دو نفر رخ داده است و آن‌ها به شکایت و مرافعه نزد داود آمده‌اند. چون داود در بنی اسرائیل سمت پادشاهی داشت و خدایش در زمین خلیفه کرده بود.

اگر سلیمان هم در این قضیه مداخله‌ای داشته حتما به اذن پدرش، و به خاطر یک علت بود که ممکن است آن علت این بوده که به اجتماع بفهماند فرزندش لیاقت جانشینی او را دارد، و گرنه معلوم است که در یک واقعه معنا ندارد دو تا حاکم حکم کنند و حکم

(۲۲۴) کلیات تاریخ ادیان

هر یک مستقل از دیگری باشد. آن‌ها درباره آن پیش آمد مشورت یا مناظره می‌کردند و بحث می‌نمودند. چون فعل آیه می‌رساند که حکم کردنشان تدریجی بوده است و طوری بوده که وقتی تمام می‌شد یک حکم صادر می‌شد. مضمون حکم ظاهرا این است که صاحب گوسفند نسبت به مالی که گوسفندانش از صاحب زرع تلف کرده‌اند ضامن است.

«در روایات آمده که داود حکم کرد به نفع صاحب زراعت، علیه صاحب گوسفندان، به این که باید گوسفندان را به غرامت به صاحب زرع دهی، و سلیمان حکم کرد به این که چون گوسفندان منافع زمین را تلف کرده‌اند، صاحب گوسفند هم باید منافع آن گوسفندان یعنی شیر و پشم و متاع آنان را تا آخر سال به صاحب زراعت بدهد.»
بعید هم نیست که حکم مسئله این بوده که صاحب گوسفند آن چه را که از زراعت حکم و قضاوت اعطاشده به داود و سلیمان (۲۲۵)

تلف شده ضامن است، و این ضامن از نظر قیمت با قیمت گوسفندان برابری می‌کرده است، لذا داود حکم کرده است که خود رقبه گوسفندان را به غرامت بدهد، و سلیمان حکم آسان‌تری داد، و آن این بود که صاحب زراعت به جای استیفای منافع زمینش که نمی‌تواند بکند، آن منافع را از گوسفندان طرف استیفاء نماید. و آن نیز از نظر قیمت تقریبا با حکم داود برابر است، برای این که منفعت یک ساله یک گوسفند را اگر در نظر بگیریم تقریبا برابر قیمت خود آن گوسفند خواهد بود.
در آیه فوق منظور از شاهد حکم بودن خدا این است که خداوند همواره می‌بیند و می‌شنود و ایشان را به سوی صواب می‌کشاند.

تسبیح کوه و مرغان همصدا با داود

(۲۲۶) کلیات تاریخ ادیان

«و کوه‌ها را رام داود کردیم که با او تسبیح می‌گفتند. و پرندگان را نیز،

آری ما این چنین کردیم!» (انبیاء / ۷۹)

معنای تسخیر کوه‌ها و مرغان با داود که با او تسبیح کنند این است که کوه‌ها و مرغان که خود فی‌نفسه تسبیح دارند، تسبیح آن‌ها هماهنگ با تسبیح داود باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید: این گونه مواهب و عنایات از سنت‌های دیرینه ما است، و امری نوظهور و بی‌سابقه نیست!

تسبیح کوه و مرغان همصدا با داود (۲۲۷)

تعلیم علم صناعت لباس رزم به داود

خداوند متعال از جمله علوم می‌فرماید که به داود علیه‌السلام تعلیم داده بود صنعت تهیه لباس رزم بود، که زره ساختن را داود علیه‌السلام از خدای متعال تعلیم گرفت:

«ما صنعت زره سازی را به داود تعلیم دادیم،

تا برای شما زره بسازد،

و شما با آن وسیله از شدت فرود آمدن سلاح دشمن بر بدن خود جلوگیری کنید.» (۸۰ / انبیاء)

(۲۲۸) کلیات تاریخ ادیان

باد در تسخیر سلیمان

قرآن کریم عطیه‌ای را که به سلیمان علیه‌السلام اعطا شده است چنین شرح می‌دهد:

«ما باد را هم برای سلیمان مسخر کردیم، بادهای تند را،

که به دستور او،

به سوی سرزمینی که ما مبارکش کردیم، جریان می‌یافت،

و ما به هر چیزی عالمیم!» (۸۱ / انبیاء)

مقصود از سرزمینی که آیه بدان اشاره دارد سرزمین شام است که سلیمان در آن جا زندگی می‌کرد.

باد در تسخیر سلیمان (۲۲۹)

ممکن است مقصود از جریان باد به امر سلیمان به سوی سرزمین شام از این باب بوده است که باد به فرمان آن جناب از هر جای دنیا که بوده به شام می‌آمده، تا به هر جا که می‌خواسته برسد، نه این که تنها در شام جریان یابد. به این معنا که سلیمان را بعد از آن که به دوش گرفته بوده به شام برگردانده است. و بنابراین آیه شریفه هم شامل بیرون شدن از شام می‌شود، هم شامل برگشتن به شام.

شیاطین در تسخیر سلیمان

از جمله نعمت‌ها و امتیازاتی که خدای سبحان به سلیمان نبی داده بود فرمانروایی بر شیاطین بود:

(۲۳۰) کلیات تاریخ ادیان

«از شیاطین افرادی را برای وی رام کردیم تا برایش غواصی و کارهای غیر آن بکنند، و ما نگهبان‌هایشان بودیم.» (۸۲ / انبیاء)

منظور از غواصی کردن شیاطین و دیوها برای سلیمان علیه‌السلام بیرون آوردن لؤلؤ و سایر منافع دریاست و منظور از اعمالی که غیر از غواصی می‌کردند همان اعمالی است که در قرآن کریم فرموده:

«برایش هر چه می‌خواست درست می‌کردند: از محراب‌ها و مجسمه‌ها و تغارهای بزرگ و دیگ‌های کوه‌پیکر...» (۱۳ / سبأ)

و منظور از این که فرمود: ما شیطان‌ها را حفظ و نگهبانی می‌کردیم این است که آن‌ها را در خدمت سلیمان حفظ می‌کردیم، و از فرار کردن آن‌ها، و یا از سربرداشتن از انجام فرمانش، و یا از تباه کردن کارش؛ جلوگیری می‌کردیم.

شیاطین در تسخیر سلیمان (۲۳۱)

کشف ضرّ ایوب

«ایوب را به یاد آر!

آن زمان که پروردگارش را ندا داد که:

- به محنت دچارم، و تو از هر رحیمی رحیم‌تری!

پس ما اجابتش کردیم و محنتی را که داشت برطرف ساختیم، و کسانش را به او باز دادیم، در حالی که به اضافه کسانش کسان دیگری نظیر آنان با آنان بودند.

و این رحمتی از ناحیه ما، و تذکری برای همه عابدین بود!» (۸۳ و ۸۴ / انبیاء)
ایوب علیه‌السلام مورد هجوم انواع بلاها قرار گرفت و اموالش همه از دست بشد، و اولادش
(۲۳۲) کلیات تاریخ ادیان

همه مردند، و مرض شدیدی بر بدنش مستولی شد و مدت‌ها او را رنج داد تا آن که دست به دعا شد و حال خود را به درگاه
احدیت شکایت برد و خدای تعالی دعایش را مستجاب کرد و از مرضش نجات داد و اموال و اولادش را با چیزی زیاده‌تر به او
برگردانید.

این اضافه شدن به اهل او نشان می‌دهد که وقتی اولادش همه مردند خداوند آن‌ها را زنده کرد و به علاوه بیشتر از آن تعداد به او
اولاد داد تا هم رحمتی به او کرده باشد و هم بندگان عابد خدا متذکر شوند و بدانند که خدای تعالی اولیاء خود را به منظور آزمایش
مبتلا می‌کند و آن‌گاه اجرشان را می‌بخشد، و او اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد!

در این جا لازم است به نکته‌ای که از آیه شریفه استفاده می‌شود اشاره شود و آن این است که از سیاق این آیه برمی‌آید که
فرزندان ایوب بعد از آن که خداوند به اعجاز زنده‌شان کرد باقی ماندند و بلافاصله بعد از زنده‌شدن نمرند. و این بحثی که
مفسرین

کشف صرّ ایوب (۲۳۳)

کرده‌اند که به طور کلی هر مرده‌ای که به اعجاز زنده شود باقی نمی‌ماند، صحیح نیست و ظهور این آیه خلاف آن را
می‌رساند.

رحمت الهی بر اسماعیل، ادريس و ذَالْكَفْلِ

قرآن مجید در سوره انبیاء در ردیف پیامبرانی که از نعمت‌های الهی برخوردار شده‌اند اسم سه تن از آن‌ها را بدین ترتیب ذکر
می‌کند:

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد آر،

که همه از صابران بودند،

که آنان را مشمول رحمت خود کردیم،

(۲۳۴) کلیات تاریخ ادیان

چون از شایستگان بودند.» (۸۵ / انبیاء)

نجات یونس از شکم ماهی

از جمله این هفده پیامبری که خداوند متعال نعمت‌های خود را بر آنان می‌شمارد و یکایک یاد می‌کند، یونس پیامبر علیه‌السلام
است که از او در آیه‌ای مشهور چنین یاد می‌کند:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ
نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ!» (۸۷ و ۸۸ / انبیاء)

نجات یونس از شکم ماهی (۲۳۵)

یونس پیامبر فرزند «متی» است که صاحب «داستان ماهی» است و از طرف پروردگار مبعوث بر اهل «نینوا» شد و ایشان را دعوت
کرد ولی ایمان نیاوردند، پس نفرینشان کرد و از خدا خواست تا عذابشان کند ولی همین که نشانه‌های عذاب نمودار شد

توبه کردند و ایمان آوردند، پس خداوند تعالی عذاب را از ایشان برداشت و یونس از میانه‌شان (به حالت قهر) بیرون شد. خداوند صحنه‌ای به وجود آورد که در نتیجه آن یونس به شکم یک ماهی بزرگ فرو رفت و در آن جا زندانی شد تا آن که دعای مشهورش را کرد و خدا آن بلیه را از او برداشت و دوباره به سوی قومش فرستاد.

آن قسمت از آیه که می‌فرماید:

«ذالنون با خشم از قومش بیرون رفت و پنداشت که ما بر او تنگ نمی‌گیریم،»

(۲۳۶) کلیات تاریخ ادیان

ممکن است در مورد تمثیل وارد شده باشد و معنا این باشد که رفتن او و جدائی‌اش از قوم مانند رفتن کسی بود که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش بر او دست نمی‌یابد و او می‌تواند با دور شدن از چنگ وی بگریزد و مولایش نتواند او را سیاست کند.

این احتمال از این نظر قوی است که پیامبری چون یونس شأنش اجل از این است که حقیقتاً و واقعاً از مولایش قهر کند و به راستی پندارد که خدا بر او قادر نیست و او می‌تواند با سفر کردن از مولایش بگریزد، چون انبیاء گرامی خدا ساحتش منزّه از این پندارهاست، و به عصمت خدا معصوم از خطایند، پس آیه شریفه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعت خارجی!

یونس با این عبارت که «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبحانَكَ!» از آن چه که عملش نمایش می‌داد

نجات یونس از شکم ماهی (۲۳۷)

بیزاری جست، که راه خود را گرفته و قوم خود را به عذاب خدا سپرده و رفته بود بدون این که از ناحیه خدا دستوری داشته باشد، خود به خود ولو این که چنین قصدی نداشت - این معنا را ممثل می‌ساخت که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد؟!

و چون عملش چنین معنایی را می‌داد از این معنا بیزاری جست و عرضه داشت که: «نه، جز تو معبودی نیست! تو منزهی!» و نیز چون این معنا را ممثل می‌کرد که ممکن است به کارهای او اعتراض نمود و بر او خشم گرفت، و نیز این را ممثل می‌کرد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود؛ لذا برای عذرخواهی از آن گفت: «سُبحانَكَ!» و سپس به ظلم خود اعتراف کرد و گفت: «من از ظالمان بودم!» چون عملی که آورده بود ظلم را ممثل می‌کرد هر چند که فی نفسه ظلم نبود، و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت. چیزی که هست خدای تعالی در این پیش آمد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد تا

(۲۳۸) کلیات تاریخ ادیان

با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم (تا چه رسد به خود ظلم) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد.

یونس علیه‌السلام هر چند تصریح به خواسته خود نکرد و تنها مسئله توحید و تنزیه خدا، و اعتراف به ظلم خود را اظهار نمود، لکن با این کلماتش حال درونی خود، و موقفی را که در آن قرار گرفته بود، بیان داشت که در معنا درخواست نجات و عافیت را رسانید و خدا هم درخواست او را اجابت کرد و از اندوه و کربی که به وی روی آورده بود، نجاتش داد.

سپس خداوند وعده به نجات دادن هر مؤمن مبتلا را با عبارت:

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ.» (۸۸ / انبیاء)

تأکید کرد، البته مؤمنی که مانند یونس رو به درگاه وی آورد و او را

نجات یونس از شکم ماهی (۲۳۹)

چون وی ندا کند!

فرزندی که به زکریا داده شد؟

«وَزَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ!»
 «یاد آر زکریا را آن زمان که پروردگارش را ندا کرد،
 و از او درخواست فرزندى نمود و گفت:
 پروردگارا!

مرا تنها مگذار!

(۲۴۰) کلیات تاریخ ادیان

که تو بهترین وارثانى!

پس اجابتش کردیم،

و «یحیی» را به او بخشیدیم،

و همسر او را شایسته کردیم،

چون آنان به کارهای نیک شتاب می کردند،

و ما را با امید و بیم همی خواندند،

و در قبال ما فروتنان بودند!» (۸۹ و ۹۰ / انبیاء)

وقتی زکریا در دعایش گفت: «خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانى!» منظورش این بود که فرزندى که از او ارث ببرد داشته باشد، و چون خدای سبحان وارث حقیقى

فرزندى که به زکریا داده شد؟ (۲۴۱)

است که همه عالم را ارث می برد، لذا برای این که خدا را از داشتن شریک در وراثت تنزیه کرده باشد اضافه کرد که «تو بهترین وارثانى!»

آن جا که فرمود همسرش را برای او شایسته کردیم مراد این است که او را شایسته برای فرزنددار شدن کرد بعد از آن که مدت‌ها این شایستگی را نداشت و زنى عقیم و نازا بود.

مریم و عیسی آیتی برای جهانیان

قرآن کریم پس از شمارش نعمت‌های خدا بر هفده تن از پیامبران گرامی خود، آن گاه از زنى یاد می کند که عفت خویش نگهداشت و خداوند از روح خویش در او دمید و او را با پسرش برای جهانیان آیتی قرار داد:

(۲۴۲) کلیات تاریخ ادیان

«آن زن را به یاد آر که عفت خویش نگهداشت و...» (۹۱ / انبیاء)

منظور «مریم دختر عمران» است و این آیه مدح او به داشتن عفت و صیانت است و نیز تبرئه او از تهمتى است که یهود به وی بست.

«نفخ روح در مریم» کنایه است از این که ولادت عیسی مستند به جریان عادى نیست که مانند سایر فرزندان نطفه‌ای باشد که پس از طی دوره‌ای روح در آن دمیده شده باشد، و وقتى نطفه‌ای نباشد، دیگر جز این باقى نمی ماند مگر این که نفخ روح باشد، و این نفخ روح همان «کلمة الله است که فرمود:

«مَثَلُ عِيسَى نَزْدَ خُودِ اللَّهِ، مَثَلُ آدَمَ» است که او را از خاک بیافرید و سپس بدو گفت: باش، پس هست شد!» (۵۹ / آل عمران)

معنایش این است که مثل آن دو یکی است و در این که از خلق شدن از نطفه مریم و عیسی آیتی برای جهانیان (۲۴۳) بی‌نیازند مثل همند.

آن گاه خداوند عیسی و مادرش را یک آیت به حساب آورد و فرمود:
«او را با پسرش آیه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.» (۹۱ / انبیاء)

منظور از «آیت» در این جا تولد این چینی است و این آیه قائم به هر دو است چون مریم در اقامه این آیت مقدم بر عیسی است لذا اول نام مریم را برد و سپس نام پسرش را، و همین افتخار برای مریم بس است که در قرآن نامش در زمره و در ردیف انبیاء علیهم السلام آمده است و حال آن که خودش از انبیاء نبود.

امت واحده، و راه توحید از طریق نبوت

پس از اتمام آیات مربوط به پیامبران هفده گانه و شرح نعمت‌ها و مراقبت‌های الهی (۲۴۴) کلیات تاریخ ادیان

بر آنان می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ!» (۹۲ / انبیاء)

برای بشر معبودی است واحد، و آن معبود واحد همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را خلق فرموده است، و او را باید از طریق نبوت، و پذیرفتن دعوت انبیاء پرستید، و با پرستش او آماده حساب یوم‌الحساب شد. نبوت جز به یک دین دعوت نمی‌کند، و آن دین توحید است، هم چنان که موسی، و قبل از او ابراهیم، و قبل از او نوح، و همچنان انبیاء قبل از نوح و بعد از موسی، همه به آن دعوت می‌کردند، مانند: ایوب و ادريس و بقیه پیامبرانی که اسامی شان و پاره‌ای از انعامی که خداوند بر ایشان کرده در قرآن کریم آمده است.

پس بشر امتی است واحده، دارای ربی واحد،

امت واحده، و راه توحید از طریق نبوت (۲۴۵)

و آن خدای عزّ اسمه است،

و دین واحد، که آن دین توحید است،

که در آن تنها خدا عبادت می‌شود.

دعوت الهیه همین است و بس! (۱)

ابتلائات خاص انبیاء چهار گانه

«وَاسْمِعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا...» (۸۶ / انعام)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۱۳۸.

(۲۴۶) کلیات تاریخ ادیان

در آیه فوق از چهارتن از پیامبران الهی سخن رفته که به نحو خاصی مورد ابتلاء قرار گرفته‌اند. آن‌ها عبارتند از اسماعیل، یسع، یونس و لوط.

ابتلاء اسماعیل

اسماعیل در ابتلاء دست کمی از ایوب و یوسف نداشت. او به مسئله ذبح امتحان شد و به بهترین وجهی صبر نمود، تا آن جا که خود پروردگار صبر او را ستوده و امتحان او را امتحان سختی شمرده است:

«ابراهیم را به پسری بردبار مژده دادیم،

چون با او به مقام «سعی» رسید، ابراهیم گفت:

ابتلاء اسماعیل (۲۴۷)

ای پسرک من!

من در خواب دیدم که ترا سر می‌برم،

پس بنگر تا چه می‌بینی؟

گفت: ای پدر من!

هر چه ترا فرمایند بکن!

که اگر خدا بخواهد مرا بر آن شکیا یابی!

...

بی‌گمان این همان آزمایش آشکار است،

و به گوسفندی بزرگ او را فدا دادیم،

و نام نیک او را در میان آیندگان باقی گذاشتیم!» (۱۰۸ / صفات)

(۲۴۸) کلیات تاریخ ادیان

این خود افتخاری است که خداوند تنها به اسماعیل داد و امتحان بزرگی است که او را از سایرین ممتاز نمود، و برای

زنده داشتن یاد اسماعیل و جانبازی او، قربانی کردن را در حج بر همه واجب فرمود.

امتیاز روشن دیگر آن جناب مسئله همکاری با پدرش ابراهیم در ساختن خانه کعبه است.

ابتلاء یونس

یونس نبی علیه‌السلام، او نیز امتحانی مخصوص به خود داشت که در هیچ یک از انبیاء سابقه نداشت، و آن این

بود که ماهی دریا او را بلعید، و او در شکم ماهی در مناجات خود عرض می‌کرد:

ابتلاء یونس (۲۴۹)

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!» (۸۷ / انبیاء)

ابتلاء لوط

امتحان و ابتلاء لوط در راه خدا در قرآن ذکر شده است. درابتداء امر که با ابراهیم علیه‌السلام بود ناملایماتی دیده و به حکم اجبار از

وطن مألوف خود به اتفاق یاران و بستگان بیرون شده و به سرزمین «سدوم» که مهد فحشاء و مرکز فساد بود مهاجرت کرده بود و

عمری ناظر گناهی بود که در هیچ جای دنیا سابقه نداشت، تا آن که عذاب الهی همه آنان را از بین برده و در دیار «سدوم» خانه‌ای

جز خانه لوط نماند، و حتی همسرش هم به آن عذاب در گذشت.

(۲۵۰) کلیات تاریخ ادیان

ابتلاء یسع

گر چه در قرآن کریم جزئیاتی از شرح حال یسع ذکر نشده است ولیکن به طوری که از بعضی روایات استفاده می‌شود وی وصی الیاس بوده و مانند مسیح علیه‌السلام مرده را زنده می‌کرده و کور مادرزاد و پستی را شفا می‌داده است. ولی با این حال مردم زیر بارش نرفته‌اند و خداوند آنان را به قحطی سختی مبتلاء کرده است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۶۴.

ابتلاء یسع (۲۵۱)

درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...» (۲۵۳ / بقره)

خدای سبحان انبیاء را در یک درجه قرار نداده بلکه بین آن‌ها برتری نهاده است. بعضی برتر از بعضی دیگرند، و بعضی پائین‌تر از بعضی دیگر؛ ولی همه آن‌ها مشمول فضل الهی هستند، زیرا رسالت فی نفسه فضیلتی است که در همه هست.

پس در بین انبیاء اختلاف مقام و تفاضل درجات وجود دارد، در عین این که همه آنان در اصل فضل رسالت مشترکند، و در مجمع کمالات که همان توحید است سهیمند. برخلاف اختلافاتی که در میان امت‌های آنان بعد از آنان پیدا می‌شود. چون این اختلاف

(۲۵۲) کلیات تاریخ ادیان

امت‌ها به ایمان و کفر و نفی و اثبات است، و معلوم است که میان این دو جامع نیست.

به همین جهات گفته شده در بالا است که خدای تعالی در آیات مورد نظر از این دو جور اختلاف دو جور تعبیر آورده است، یعنی اختلاف انبیاء را تفضیل خوانده و این تفضیل را به خودش نسبت داده و فرموده است: «ما بین آن‌ها اختلاف درجه قرار دادیم»، ولی اختلاف امت‌ها را اختلاف خوانده و آن را به خود امت‌ها نسبت داده است. در آیات زیر می‌فرماید:

«این پیامبران، پاره‌ای از ایشان را بر پاره‌ای برتری دادیم. بعضی از آنان را مرتبه‌ها بالا برد، و عیسی بن مریم را آیات بینات دادیم، و او را به روح القدس تأیید و تقویت کردیم. اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از پیغمبران بودند با وجود حجت‌ها که به سویشان آمده بود، با هم جنگ نمی‌کردند، ولی مختلف شدند.

درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر (۲۵۳)

از آنان کسانی بودند که ایمان داشتند، و کسانی بودند که کافر شدند و اگر خدا می‌خواست باهم کارزار نمی‌کردند ولی خدا هر چه بخواهد می‌کند...» (۲۵۳/انبیاء)

فضیلت‌های انبیاء دو قسم‌اند: یک فضیلت هست که نام آن به خودی خود دلالت بر فضیلت می‌کند، مانند: «آیات بینات» و یا «تأیید بروح القدس» که درباره عیسی بن مریم ذکر کرد، چون این خصال و صفات به خودی خود صفاتی برجسته و ارجمندند.

بعضی دیگر به خودی خود فضیلت نیستند، وقتی فضیلت می‌شوند که به مقام والائی بستگی و ارتباط پیدا بکنند و از آن مقام کسب فضیلت و ارزش کنند، مانند سخن

(۲۵۴) کلیات تاریخ ادیان

گفتن که به خودی خود از فضایل نیست ولی وقتی به خدا منسوب شده آن وقت از فضایل گشته است. یا مانند رفع درجات که اگر

یک آدم ظالم به آدم درجه بدهد فضیلت شمرده نمی‌شود ولی وقتی خدا درجه آدم را بالا می‌برد فضیلت حساب می‌شود. اگر در میان همه انبیاء نام حضرت عیسی علیه‌السلام را ذکر کرده است علتش این است که هرچند آن چه از جهات فضیلت در این جا برای عیسی علیه‌السلام ذکر کرده یعنی «دادن بینات و تأیید بروج القدس» اموری است که اختصاص به عیسی بن مریم علیه‌السلام ندارد بلکه مشترک میان همه رسولان است و لکن در خصوص عیسی علیه‌السلام به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بینات آن جناب از قبیل مرده زنده کردن، با نفخه مرغ آفریدن، بهبود دادن پسی و کور و خبر دادن از غیب اموری بوده است متکی بر حیات و ترشحی بوده است از روح.

درجات برتری پیامبران نسبت به یکدیگر (۲۵۵)

از همین جهت فوق‌الذکر بود که آن را به خصوص به عیسی علیه‌السلام نسبت داد و به نام آن جناب تصریح کرد، چون اگر تصریح نمی‌کرد معلوم نمی‌شد که این آیات فضیلت خاص اوست.

علاوه بر این در اسم عیسی علیه‌السلام خصوصیت دیگری هست، و در آن آیتی روشن وجود دارد، و آن این است که وی پسر مریم علیهاالسلام است، که بدون پدر از او متولد شده است. نبودن پدر برای عیسی علیه‌السلام و نبودن همسر برای مریم را آیتی برای عالمیان دانسته است.

پس مجموع پسر و مادر آیت الهی روشن و فضیلت اختصاصی دیگری است. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۷۷.

(۲۵۶) کلیات تاریخ ادیان

برگزیده شدگان

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ!»

«خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. آنان فرزندانی هستند که برخی با برخی دیگر در صفات پسندیده مشابه می‌باشند، آری خدا شنوا و بیناست.» (۳۳ / آل عمران)

«برگزیدن بر جهانیان» یک نوع اختیار نمودن و مقدم داشتن افراد نامبرده در یک امر یا اموری است که دیگران در آن شرکتی نداشته باشند.

برگزیده شدگان (۲۵۷)

دلایل برگزیده شدن آدم علیه‌السلام

اصطفاء و اختیار نمودن آدم سه جهت دارد:

اول این که آن جناب اولین «خلیفه الهی» از میان نوع انسان است. خداوند در سوره بقره آیه ۳۰ می‌فرماید:

«أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - مَنْ فِي الْأَرْضِ جَاعِلٌ خَلِيفَةً»

دوم این که افتتاح باب توبه از او آغاز گشته است.

خداوند در سوره طه آیه ۱۲۲ می‌فرماید:

(۲۵۸) کلیات تاریخ ادیان

«ثُمَّ اجْتَبَيْتُهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى - سپس خدا او را اختیار کرد و توبه او را پذیرفت، و او هدایت یافت.»

سوم این که خداوند برای اولین بار دین را برای او تشریح فرموده است. خداوند در سوره طه آیه ۱۲۳ می‌فرماید:

«فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَلَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْهِمْ أَكْفَانًا مِّنْ مَّا كَسَبُوا» پس چون از جانب من برای شما هدایت آید، هر که از آن پیروی کند نه گمراه شود و نه شقی و بدبخت گردد.»

این‌ها جهاتی هستند که کسی در آن‌ها با حضرت آدم علیه‌السلام شرکت ندارد... و چه بزرگ منقبت‌هایی است!

دلایل برگزیده شدن نوح علیه‌السلام

دلایل برگزیده شدن نوح (۲۵۹)

اختصاصات حضرت نوح چند چیز است:

اول این که او اولین پیغمبر اولوالعزم است که دارای کتاب و شریعت می‌باشد.

خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۳ می‌فرماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ - مردم یک گروه بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم دهنده برانگیخت و با ایشان کتاب به حق فرستاد تا میان مردم در آن چه اختلاف کرده‌اند حکم کند...»

دوم این که حضرت نوح «پدر ثانی» نوع انسان محسوب می‌شود. خداوند در سوره صافات آیات ۷۷ و ۷۸ می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ . وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ - تنها نسل و اولاد او

(۲۶۰) کلیات تاریخ ادیان

را در روی زمین باقی داشتیم، و در میان آیندگان نام نیکویش نهادیم، سلام و تحیت بر نوح باد!»

برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران

خدای متعال بعد از ذکر آدم و نوح و برگزیده شدن آن‌ها، «آل ابراهیم» و «آل عمران» را که از جمله برگزیده شدگان هستند، یادآوری کرده است. مراد از آل ابراهیم و آل عمران مخصوصین آن دو از اهل و ملحقین به آنان می‌باشند.

منظور از «آل ابراهیم» ذریه طاهرین او از طریق «اسماعیل» اند که در آن سیدشان «پیغمبر اسلام و آل طاهرینش» داخلند.

برگزیده شدن آل ابراهیم و آل عمران (۲۶۱)

منظور از «آل عمران»، مریم و عیسی علیه‌السلام یا آن دو با زوجه عمران خواهد بود.

سایر برگزیده شدگان

در قرآن کریم موضوع برگزیده شدگان تکراراً ذکر شده است لذا آیه مورد بحث در مقام انحصار دادن برگزیده شدن به گروه‌های فوق‌الذکر نیست.

بین آیه فوق که متعرض برگزیده شدن خود ابراهیم و موسی علیه‌السلام نشده است و آیات زیادی که در اثبات برگزیدگی آنان و بیان مناقب و بزرگی مقامشان وارد شده است، منافاتی نیست.

(۲۶۲) کلیات تاریخ ادیان

آیه فوق منافاتی با آیه‌ای که می‌فرماید بنی‌اسرائیل را بر عالمیان فضیلت دادیم، ندارد. فضیلت دادن آنان بر جهانیان منافاتی با فضیلت دادن عده دیگر بر جهانیان ندارد، و هم چنین با فضیلت دادن عده‌ای دیگر برایشان ندارد، زیرا فضیلت داشتن یک قوم یا اقوام مختلف بر غیر آن‌ها، تنها مستلزم آن است که آن دسته در بعضی از فضایل دنیوی و یا اخروی بر سایر مردم تقدم داشته باشند.

چنان که در آیه «وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (۸۶ / انعام) در سوره انعام فضیلت پیغمبران را بر جهانیان صراحتاً بیان داشته است و در

آیه «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ» (۵۵ / اسراء) در سوره اسراء بعضی را بر بعض دیگر برتری داده است.

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام (۲۶۳)

قرآن کریم در ادامه آیه فوق موضوع اصطفاء و برگزیده شدن را از آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران به ذریه‌ها و نسل‌های آن‌ها معطوف ساخته و می‌فرماید:

«ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»

«آنان ذریه‌ای هستند که در صفات فضیلتی که جهت اصلی اصطفاء آنان می‌باشد مشابه یکدیگرند و بعضی از بعض دیگر در ناحیه صفات و حالات افتراق ندارند.» (۳۴ / آل عمران)

از امام محمد باقر علیه‌السلام (در تفسیر عیاشی) نقل شده است که حضرت این آیه را تلاوت فرمود و بعد گفت:

(۲۶۴) کلیات تاریخ ادیان

«ما هم از آنان هستیم، و ما باقیمانده‌گان از آن عترتیم!»

«عترت» ستون محفوظی را گویند که در افراد یک فامیل می‌باشد. حضرت از آیه شریفه «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» ستون محفوظ از عترت را که از آدم شروع و به نوح و سپس به آل ابراهیم و بالاخره به آل عمران می‌رسد؛ استفاده فرموده و خودشان را هم از بقیه آن عترت محسوب داشته است.

از این جا نکته این که در آیه مبارکه نام «آدم» و «نوح» را هم ذکر نموده است، معلوم می‌شود زیرا آن اشاره به اتصال و پیوند بودن «سلسله اصطفاء» می‌باشد.

از عبارت «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» این معنی برای آیه استفاده می‌شود که:

خداوند این عده را بر جهانیان برگزید، و موهبت اصطفاء و برگزیدن را شامل همه نمود زیرا آنان ذریه‌ای متشابه الافراد، و در تسلیم قلبی نسبت به خداوند و ثبات در

برگزیدگان از عترت پیامبر اسلام (۲۶۵)

قول حق، مانند یکدیگرند. و جهت آن که آن نعمت را خداوند به آنان عطا فرمود، آن است که به اقوالشان شنوا و به ضمائرشان داناست و آنان را لایق آن دانسته است. (۱)

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان

«وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...»

قرآن مجید در آیه فوق می‌فرماید:

«ما تورات را نازل کردیم در آن هدایت و نوری است که پیامبرانی که مطیعند

۱- المیزان ج ۵، ص ۲۹۸.

(۲۶۶) کلیات تاریخ ادیان

برای کسانی که دین یهود داشتند بدان حکم می‌کردند، و نیز ربانیون و احبار که نگهبان کتاب خدا شده بودند و بر آن گواه بودند.» (۴۴ / مائده)

ترتیبی که در آیه به کار رفته و ابتداء پیامبران را ذکر فرموده است و سپس ربانیون و احبار را، می‌رساند که این‌ها در فضیلت و

کمال هم بر یکدیگر مترتبتند و مقام یکی پس از آن دیگری است. ربانیون پائین تر از انبیاء و بالاتر از احبارند، و احبار دانشمندانی هستند که با درس و تعلم علم کتاب را فرا گرفته‌اند.

خداوند چگونگی دانش ربانیون را این طور بیان می‌کند:

«اینان حافظ کتاب خدا قرار داده شده‌اند و بر آن گواهند.»

علم ربانیون، حفظ و نگهبانی، و علم احبار علمی است که به آنان

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان (۲۶۷)

حمل شده است و تفاوت زیادی با علم ربانیون دارد.

این حفظ و نگهبانی و سپس شهادت و گواهی بر کتاب جز با «عصمت» که در غیر امام نیست، امکان ندارد. فقط امام است که از جانب خدا معصوم و محفوظ شده است. خداوند اجازه‌ای را که درباره حکم کردن بدیشان داده است بر پایه حفظ و نگهبانی‌شان از کتاب قرار داده و بر همین پایه هم شهادت و گواهی‌شان را معتبر دانسته است. و این نشدنی است که شهادتشان بر کتاب معتبر باشد و با گواهی‌شان کتاب از غیر کتاب تمیز داده شود، و با این حال امکان خطا و غلط داشته باشند.

به هر حال، میان دو مرتبه پیامبران و دانشمندان یک مرتبه دیگری هم هست که آن مرتبه «امامان» است، که قرآن می‌فرماید:

«ما از ایشان امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می‌کنند، چون صبر می‌نمودند، و

(۲۶۸) کلیات تاریخ ادیان

به آیات ما یقین می‌کردند.» (۷۳ / انبیاء)

خلاصه، ربانیون و امامان که واسطه‌ای میان پیامبران و دانشمندان هستند علم درستی به کتاب و گواهی درستی بر آن دارند. این در امامان بنی اسرائیل، ولی آیه شریفه می‌رساند که این خصوصیت آنان برای این است که تورات کتابی است که از جانب خدا نازل شده، و مشتمل بر هدایت و نور، یعنی معارف اعتقادی و عملی مورد احتیاج امت می‌باشد. و وقتی این معنی موجب این حفظ و شهادتی که امامان دارند، باشد، لازمه‌اش این است که حال هر کتابی که از جانب خداوند نازل شده و مشتمل بر معارف الهی و احکام عملی است، چنین باشد، و نتیجه‌ای که می‌خواستیم (شرط بودن علم به کتاب در امام) به دست می‌آید.

بنابراین، به اقتضای ترتیبی که در آیه آمده است، رتبه امامان پس از پیامبران است،

درجات پیامبران، امامان و دانشمندان (۲۶۹)

چنان که دانشمندان هم پائین تر از امامان هستند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۰، ص ۲۴۲.

(۲۷۰) کلیات تاریخ ادیان

(۲۷۱)

فصل هفتم: ادب و آداب پیامبران الهی

ادب الهی پیامبران

ادب الهی که خدای سبحان انبیاء و فرستادگانش را بدان مؤدب نموده است، همانا هیئت زیبای اعمال دینی است که از هدف دین حکایت می‌کند. چون هدف نهائی دین عبودیت و بندگی است. این عبودیت در ادیان الهی از جهت زیادی و کمی دستورات و هم چنین از جهت مراتب کمال که در آن ادیان هست، فرق می‌کند.

(۲۷۲)

هدف اسلام سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسانی است. هیچ یک از شئون انسانی، اعم از کوچک و بزرگ، از قلم نیفتاده است.

اسلام سرپای زندگانی را دارای ادب کرده است، و برای هر عملی از اعمال زندگی هیئت زیبایی ترسیم کرده است که از هدف آن حکایت می‌کند.

از نظر دین «اسلام» هیچ «هدفی» برای زندگی جز «توحید خدای سبحان» در مرحله «اعتقاد» و «عمل» نیست. اسلام «کمال انسانیت» و «هدف نهایی زندگی» را این می‌داند که برای انسان معبودی است که هر چیز را آفریده است، و برگشت هر چیز به سوی اوست، و برای او «اسماء حسنا» و «مثال‌های والائی» است.

وقتی چنین اعتقادی برای انسان حاصل شد در مجرای زندگی قدم نهاده است و هر

ادب الهی پیامبران (۲۷۳)

عملی را که انجام می‌دهد یک به یک حکایت از عبودیت او می‌نماید. او همه چیز را بنده خدای سبحان می‌داند. بدین وسیله «توحید» پروردگار در ظاهر و باطن او سرایت می‌کند و «خلوص» در بندگی و عبودیت از گفتار و کردار او و سایر جهات وجودش ظاهر می‌گردد؛ ظهوری که هیچ پرده‌ای نتواند آن را پوشاند. ادب الهی و یا ادب نبوت همین عمل است که بر هیئت توحیدی انجام می‌شود!

توحید در اعمال پیامبران

قرآن مجید نمونه رفتار توحیدی را از پیامبر گرامی خدا ابراهیم علیه‌السلام نقل می‌کند که

(۲۷۴) کلیات تاریخ ادیان

چگونه با قوم خود و مردم آن زمان احتجاج می‌کرد و به عنوان نتیجه از آن نقل تاریخ در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام می‌فرماید:

«و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش بدادیم،

ما بالا می‌بریم درجات آن کس را که بخواهیم،

براستی، پروردگارت حکیم داناست.

و بخشیدیم به او اسحق و یعقوب را.

همه را راه نمودیم،

و نوح را از پیش هدایت کردیم،

و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را،

و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

توحید در اعمال پیامبران (۲۷۵)

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را،

که همه از نیکوکاران بودند

و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را،

و جملگی را بر جهانیان برتری دادیم.

و از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان،
و آن‌ها را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.
این است هدایت خدا!

هر که را از بندگانش بخواهد بدان راه نماید،
و اگر شریک می‌گرفتند البته تباه می‌شد هر آن چه می‌کردند!
آن‌ها کسانی هستند که به آن‌ها کتاب و حکمت و پیامبری دادیم،
(۲۷۶) کلیات تاریخ ادیان

پس اگر اینان انکارش کنند بی‌گمان قومی بر آنان گماریم که آن‌ها را انکار نکنند.
آن‌ها کسانی هستند که خدایشان هدایت کرد،
پس به «هدایت» آن‌ها «اقتدا» کن!
بگو! هیچ پاداشی برای آن از شما نمی‌خواهم،
نیست آن مگر پندی برای جهانیان!

خدای تعالی در آیات فوق انبیاء گرامی خود را یک جا اسم برده و سپس خاطر نشان می‌سازد که ایشان را به هدایت الهی خود
اکرام کرده است. مراد به این هدایت تنها «توحید» است، زیرا می‌فرماید: اگر شرک می‌ورزیدند اعمالشان باطل می‌شد. پس اگر
شرک چنین اثری در عمل داشته باشد مسلماً توحید نیز اثر در عمل دارد و صورت عمل را طوری می‌سازد که توحید درونی را
مجسم کند. یعنی اگر ممکن باشد اعتقاد درونی
توحید در اعمال پیامبران (۲۷۷)

مجسم شود و به صورت عمل درآید، اعتقاد به توحید به صورت این گونه اعمال درخواهد آمد. و عکس آن نیز صادق است.
اگر ممکن باشد عمل برگردد و اعتقاد درونی شود، این اعمال صالح به صورت اعتقاد به توحید درخواهد آمد.

اعمال توحیدی پیامبران

خدای تعالی به پیامبر گرامی می‌فرماید که به «هدایت» انبیای گذشته اقتدا کند. معنی این دستور آن است که به خود آنان اقتدا نکند
بلکه به هدایت آن‌ها اقتدا بکند، چون اقتداء عبارت است از متابعت در عمل، نه در اعتقاد که اعتقاد به تنهایی امری است غیر
اختیاری و تقلیدناپذیر، بنابراین معنی دستور این می‌شود که عمل صالح انبیاء را که بر
(۲۷۸) کلیات تاریخ ادیان

مبنای توحید و تأدیب عملی الهی از آنان صادر شده است، اختیار کند و مورد عمل قرار دهد.
این نوع تأدیب را در آیه دیگری چنین بیان می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِآيَاتِنَا - و قرار دادیم آنان را پیشوایانی که هدایت کنند به دین ما و به آنان وحی کردیم عمل به خیرات،
اقامه نماز، دادن زکات را؛ و کار آنان عبادت ما بود.» (۷۳ / انبیاء)

خداوند در آیه ۶۰ سوره مریم ادب عامی را که انبیاء علیهم السلام در همه شئون زندگی خود رعایت می‌کردند، و خضوعی را که
قلبا و عملاً برای خدای تعالی داشتند چنین ذکر می‌فرماید:
«ایشان کسانی هستند که خدا به آنان نعمت داد.

از پیامبران از فرزند آدم،

اعمال توحیدی پیامبران (۲۷۹)

و از آنان که با نوح در کشتی برداشتیم،
و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل،
و از آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم،
چون آیات خدای بخشنده برایشان خوانده می‌شد،
سجده کنان و گریه کنان به رو درمی‌افتادند!»

این سجده و گریه کنایه است از استیلائی صفت عبودیت بر دل‌های پیامبران الهی، به طوری که هر وقت به یاد آیه‌ای از آیات می‌افتاده‌اند اثرش در سیما و ظاهرشان معلوم می‌شد. آنان هیچ‌وقت ادب الهی را که همان جنبه بندگی است، چه در میان مردم و چه در خلوت عبادت، از دست نمی‌دادند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۰، ص ۲۲۳.

(۲۸۰) کلیات تاریخ ادیان

انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران

انواع ادب و آداب تعلیمی به پیامبران

خدای متعال پیامبران خود را تعلیم ادب می‌داد و آن‌ها نیز در مواقع برخورد با مردم یا در زمان دعا و درخواست از خدا آن را به کار می‌بستند. از آیاتی که در آن‌ها خداوند چنین مواردی را قید می‌کند ما متوجه این واقعیت می‌شویم، برخی از آن‌ها را به عنوان نمونه می‌آوریم:

ادب توبه

ادب توبه (۲۸۱)

نخستین کسی که ادب توبه را از خود نشان داد، آدم علیه‌السلام بود و قرآن درباره‌اش فرمود:
«آدم نافرمانی پروردگار خود کرد و در نتیجه از بهشت محروم شد، پس پروردگارش او را برای رسالت برگزید، و از نافرمانی‌اش درگذشت، و توبه‌اش را قبول کرد، و هدایتش نمود.» (۱۲۲ / طه)

ادب انجام تکالیف

درباره ادب جامع دیگری که خداوند متعال انبیاء خود را به آن مؤدب نموده است، فرموده:

(۲۸۲) کلیات تاریخ ادیان

«پیغمبر چنان نیست که در آن چه خدا برای او فریضه قرار داده، حرجی بر او باشد، کما این که سنت خدا در سایر انبیاء گذشته نیز چنین بوده است، آری، امر خداوند هم مقدر است و هم مقدر،
انبیاء کسانی هستند که رسالت‌های خدا را تبلیغ می‌کنند،
و از او می‌ترسند، و غیر از خدا از احدی نمی‌ترسند،
و بس است خداوند برای حساب!» (۳۹ / احزاب)

و آن ادب جامع و سنت جاریه در انبیاء این بود که:

در آن اندازه از زندگی که نصیبتان شده، و در هیچ امری از امور، خود را به زحمت نیندازند؛ زیرا انبیاء پایه و اساس زندگی‌شان بر فطرت است، و فطرت انسان آدمی را جز به کارهایی که خداوند وسایل رسیدن به آن را فراهم ساخته، هدایت نمی‌کند، و آدمی را ادب انجام تکالیف (۲۸۳)

مکلف به کارهایی که خداوند نیل به آن را دشوار کرده، نمی‌سازد.

خدای تعالی همین معنا را از پیغمبر گرامی خود چنین حکایت می‌کند:

«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ - من از متکلفین، یعنی کسانی که خود را به زحمت می‌اندازند نیستم.» (۸۶ / ص)

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند هیچ کسی را جز به آن چه که در خور طاقت اوست تکلیف نمی‌کند.» (۲۸۶ / بقره)

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا - خداوند هیچ کسی را جز به مقدار قدرتی که به او داده تکلیف نمی‌کند.» (۷ / طلاق)

ادب استفاده از روزی حلال

(۲۸۴) کلیات تاریخ ادیان

ادب جامع دیگری که خداوند انبیاء خود را به آن مؤدب نموده استفاده از طیبات و رزق حلال است، و در این باره فرموده:

«هان ای رسولان!

استفاده کنید از طیبات،

و عمل صالح کنید،

به درستی که من به هر کاری که می‌کنید دانایم!

و این دستور، فرمان واحدی است برای عموم شما،

و منم پروردگار شما،

پس پرهیزید از عذاب من!» (۵۲/ مؤمنون)

ادب استفاده از روزی حلال (۲۸۵)

در این آیات، انبیاء را چنین تأدیب فرموده که اولاً از طیباتی که مواد حیاتند استفاده و در آن تصرف کنند، و ثانیاً از خبائث یعنی هر چیزی که طبع سلیم از آن نفرت می‌کند، اجتناب نمایند. ثالثاً عمل را صالح انجام دهند. اعمال صالح عبارتند از هر کاری که فطرت بشر به آن رغبت داشته و سزاوار می‌داند که از آدمی سربزند. خلاصه، کارهایی است که بر وفق مقتضای اسبابی باشند که خداوند در ابقاء حیات بشر مقرر فرموده است. یا عبارتند از کارهایی که لایق و صالح برای تقدیم به پیشگاه ربوبی باشند.

ادب فردی و اجتماعی

در آیه فوق ادب فردی و ادب اجتماعی هر دو ملحوظ است. وقتی ادب فردی و ادب

(۲۸۶) کلیات تاریخ ادیان

اجتماعی دست به دست هم بدهند مجتمع واحد و بدون سر و صدایی در بشر تشکیل می‌شود و همه به کلمه واحد پروردگار واحدی را می‌پرستند و مبنای فرد فردشان ادب الهی می‌شود، در نتیجه از کارهای زشت پرهیز می‌کنند و سرانجام بر اریکه سعادت قرار می‌گیرند.

این ادب فردی و اجتماعی را یک آیه از آیات قرآن جمع کرده است و آن آیه این است: «خداوند برای شما از دین چیزهایی را

تشریح کرده که نوح را بدان توصیه فرموده بود،
و چیزی که ما به تو وحی کردیم،
و هم چنین آن چیزی که ابراهیم و موسی و عیسی را بدان توصیه نمودیم، همانا این بود که:
ادب فردی و اجتماعی (۲۸۷)

دین را بپادارید! و در آن متفرق نشوید! (۱۳/شوری)

زیرا این یک آیه هم ادب فردی، یعنی ادب نسبت به پروردگار را که همان اقامه دین است ذکر کرده است و هم چنین ادب اجتماعی یعنی ادب نسبت به مردم را، و آن متفرق نشدن است.

ادب نسبت به خدا

در آیه زیر ادب نسبت به پروردگار یعنی توحید او، و انجام دادن عبادت بر مبنای توحید ذکر شده است:

«وَمَا رَسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ...»

«و ما نفرستادیم قبل از تو کسی از پیغمبران را مگر این که به او وحی می کردیم

(۲۸۸) کلیات تاریخ ادیان

که معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کنید!» (۲۵ / انبیاء)

ادب نسبت به مردم

و در آیه زیر سیره انبیاء و ادب الهی آن‌ها را نسبت به مردم بیان فرموده است و آن عبارت بوده از آمیزش آنان با مردم، و ترک
تحجّب و اختصاص و امتیاز در بین آنان:

«و گفتند: این چه پیغمبری که غذایی خورد؟

و در بازارها راه می‌رود؟

چرا فرشته‌ای به کمک او نیامد تا در کار انداز یاری اش کند؟

چرا گنجی در برابرش فرو نریخت؟

ادب نسبت به مردم (۲۸۹)

یا لاقبل باغ میوه‌ای که از میوه‌اش استفاده کند، ندارد؟

قبل از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر این که آنان نیز غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند.» (۳۰ / فرقان) (۱)

ادب پیامبران در مواقع دشوار

قرآن مجید ادب و آدابی را که پیامبران الهی در مذاکرات و محاورات خود با قوم خود مرعی می‌داشتند، در آیات بسیاری نقل
می‌کند که این آداب را باید تبلیغ عملی

۱- المیزان ج ۱۲، ص ۱۱۴.

(۲۹۰) کلیات تاریخ ادیان

آن‌ها دانست که دست کمی از تبلیغ گفتاری نداشت، بلکه مؤثرتر بود. قسمت‌هایی از آن موارد ذیلاً نقل می‌شود:

ادب در گفتار نوح با قوم خود

قرآن شریف از نوح علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

«گفتند: ای نوح! با ما مجادله کردی، بیش از حد،

اگر راست می‌گویی بلائی را که ما را بدان می‌ترسانی، بر سرمان بیاور!

گفت: مطمئن بدانید اگر خدا بخواهد بر سرتان خواهد آورد،

و شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید،

ادب در گفتار نوح با قوم خود (۲۹۱)

و اگر خدا بخواهد شما را گمراه کند نصیحت من هم به شما سودی نمی‌دهد، ولو هر چه نصیحتتان کنم،

آری اوست پروردگار شما و به سوی او بازخواهید گشت!» (۳۴ / هود)

نکاتی که از لحاظ ادب در این محاوره رعایت شده بسیار است، و از آن جمله:

۱- بلا و عذابی را که آن‌ها خیال می‌کردند به دست نوح است از خود نفی و به پروردگار خود نسبت داد.

۲- گفتار خود را با عبارت «ان شاء» و جمله «شما نمی‌توانید او را عاجز کنید» ادامه داد و ادب خود را به نهایت رسانید. اضافه کرد

که اگر خدا نخواهد شما از نصیحت من منتفع نخواهید شد.

گفتار پیامبران هر چند به صورت بیان شخصی آن‌هاست و از خدا غایب به نظر

(۲۹۲) کلیات تاریخ ادیان

می‌رسد لکن وقتی دقت شود معلوم می‌شود که آن‌ها خود را در حضور خدا می‌دیدند و رعایت مراسم حضور و مراقبت ادب را می‌کردند.

در قرآن مجید محاورات بسیاری از هود و صالح و ابراهیم و موسی و شعیب و یوسف و سلیمان و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

نقل شده است. و هم‌چنین قرآن حالات مختلف پیامبران را مانند حال شدت و رخاء، حال جنگ و صلح، حال پنهان و آشکار، حال

بشارت و انذار و امثال آن را نقل کرده است.

ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب

وقتی موسی غضبناک به سوی قومش برمی‌گردد، با مردمش چنین صحبت می‌کند:

«پس موسی پر از خشم و اسف به قوم خود بازگشت، و

ادب توبه در گفتار موسی در حال غضب (۲۹۳)

گفت: ای مردم!

آیا نبود که پروردگارتان وعده نیکویتان داد؟

آیا مدت مفارقتم از شما طول کشید؟ یا خواستید غضبی از پروردگارتان را به جان خود بخرید، که چنین ناروا عهد مرا شکستید؟»

(۸۶ / طه)

موسی در این حال سرشار از غضب و غیظ و تأسف است ولی گفتارش پر از ادب نسبت به پروردگار و ذکر جمیل او، و

تذکر خشم الهی است برای عهدشکنان!

ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا

قرآن مجید حال یوسف علیه‌السلام را در قصر زلیخا مجسم می‌کند و این (۲۹۴) کلیات تاریخ ادیان

صحنه را چنین شرح می‌دهد:

«زنی که یوسف در خانه او بود او را شب و روز دنبال می‌کرد و می‌خواست از او کام بگیرد، تا آن که روزی همه درها را بر او و خودش بست و به یوسف گفت:

بیای، که شیرین‌ترین آرزوها در انتظار توست!

یوسف گفت:

پناه می‌برم به خدا از این دعوت که مرا می‌کنی!

خدا مالک من است، و در تربیت و اکرام من و ترفیع مقام احسان‌ها کرده است،

به درستی که ستم کاران رستگار نمی‌شوند!» (۲۳ / یوسف)

این روشن‌ترین وجه ادب پیامبری است که در چنین مکان و زمان و حالی یک لحظه

ادب در گفتار یوسف در خلوت زلیخا (۲۹۵)

پروردگارش را غایب نمی‌داند و بیانش ذکر جمیل او و شناساندن خداوندی است که مالک او و رب اوست! هیچ گفتاری نمی‌تواند بر این صحنه و این بیان قرآن چیزی بیفزاید.

ادب در گفتار یوسف با برادران

قرآن مجید حال و بیان یوسف را در پایان سال‌های هجران پدر و برادران، آن‌گاه که برادرانش او را شناختند و از کرده خود شرمسار شدند، چنین توصیف کرده است:

«برادران گفتند: به خدا سوگند هر آینه خداوند تو را بر ما برتری داد،

و ما در کاری که کردیم جز گناه اقدامی نمودیم .

(۲۹۶) کلیات تاریخ ادیان

یوسف گفت: امروز دیگر بر شما جرمی نیست،

من از خدا برایتان طلب مغفرت می‌کنم،

و خدا شما را می‌بخشد،

و او ارحم الراحمین است!» (۹۲ / یوسف)

ملاحظه می‌شود که یوسف درباره خود حرفی نمی‌زند بلکه فقط ذکر رحمت و مغفرت خدایش را بیان می‌کند.

ادب در گفتار سلیمان با ملکه سبأ

قرآن مجید حال سلیمان علیه‌السلام را در موقع احضار تخت ملکه سبأ و اظهار

ادب در گفتار سلیمان با ملکه سبأ (۲۹۷)

قدرت‌نمایی او نقل می‌کند و ادب بیان و رعایت مراسم حضور پروردگارش را چنین شرح می‌دهد:

«... چون سلیمان تخت (بلقیس) را پیش خود حاضر دید،

گفت: این از فضل پروردگار من است،

تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گذارم یا ناسپاسم؟
 و هر کس شکر کرد، جز این نیست که برای خود شکر کرد،
 و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگار من بی‌نیاز و ستوده است!» (۴۰ / نمل)
 این آیات راجع به سلیمانی است که ملک عظیمی به او داده شده، و امرش نافذ گشته، و صاحب قدرتی شده که وقتی دستور
 احضار تخت بلقیس ملکه سبأ را از سبأ به فلسطین صادر می‌کند در کوتاه‌ترین چشم به هم زدنی پیش رویش نصب شده می‌یابد،
 (۲۹۸) کلیات تاریخ ادیان
 ولی در عین حال تکبر و نخوت عارضش نمی‌شود و پروردگارش را از یاد نمی‌برد، و بدون هیچ مکثی در حضور کرسی‌نشینان
 دربارش به بهترین وجهی بر پروردگار خود ثنا می‌گوید.

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در غار

قرآن مجید درباره لحظات سخت زندگی و مهاجرت رسول گرامی اسلام و بیان ادب حضور او در آیه زیر چنین می‌فرماید:
 «... خداوند یاری‌اش کرد در آن روزی که وی در غار یکی از دو نفر بود، زمانی که به رفیق خود گفت:
 ادب در گفتار رسول الله در غار (۲۹۹)
 غم مخور، به درستی که خدا با ماست!» (۴۰ / توبه)
 در آن روز، دشواری امر و شدت هول او را بر آن نداشت که خدای خود را از یاد ببرد و از این که خدا با اوست،
 غفلت کند.

ادب در گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله در خلوت

قرآن مجید زمانی را یادآور می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از اسرار خود را به بعضی از زوجات خود سپرد، و پس از
 آن که آن زن سرّ آن جناب را فاش نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از بعضی که رنجیده بودند رفع سوء تفاهم کرد و عین
 داستان را برایش گفت، و از بعض دیگر که سرّش را فاش کرده بودند اعراض فرمود.
 و همین زن پرسید:
 (۳۰۰) کلیات تاریخ ادیان
 «از کجا دانستی که من سرّ را فاش ساختم؟
 فرمود: دانای خبیر خبرم داد!» (۳ / تحریم)
 آیه فوق نشان می‌دهد که آن جناب در سپردن سرّ خود به بعضی از زوجات خود در خلوت هم رعایت ادب را نسبت به پروردگار
 خود به عمل آورد. (۱)

ادب پیامبران در مقابله با قوم خود

قرآن مجید در تاریخ زندگی پیامبران الهی، برخورد آن‌ها را با مردم عصر خود، و ادبی را که در دعوت و مذاکره و محاوره باقوم و
 امت خود داشتند، بیان می‌کند، و
 ۱- المیزان ج ۱۲، ص ۱۷۰.
 ادب پیامبران در مقابله با قوم خود (۳۰۱)

صحنه‌هایی را تجسم می‌بخشد که می‌توان از آن‌ها پی به اخلاق و ادب این بزرگ مردان و رسالت آنان برد. وقتی برخورد آن‌ها و بیاناتشان را در مقابل سرکشان و جُهال بررسی می‌کنیم حتی یک جا پیدا نمی‌کنیم که در بیان آن‌ها ناسزا یا اهانتی وجود داشته باشد. در مقابل آن همه مخالفت‌ها و ناسزاها و استهزاء و تحقیر که از طرف دشمنان و نادانان قوم می‌دیدند و می‌شنیدند همواره بهترین بیان و خیرخواهانه‌ترین وعظ را در پاسخ ایراد می‌کردند و جز به سلام از آنان جدا نمی‌شدند. دستور الهی و رفتار آنان، در قرآن کریم در آیه زیر کاملاً تبلور یافته است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا!» (۶۳ / فرقان)

(۳۰۲) کلیات تاریخ ادیان

نوح در برابر قوم

«گروهی که از بزرگان قوم نوح کافر شدند، گفتند: ما تو را جز بشری عادی و مثل خود نمی‌بینیم، و نمی‌بینیم کسی از اشراف پیرویت کرده باشد، و جز اراذل و تهی‌دستان ما تبعیت تو را نکرده‌اند، و ما برای شما فضیلتی در قبال خود نمی‌بینیم، بلکه برعکس شماها را دروغگویانی می‌پنداریم!

ای قوم! آیا خیال می‌کنید به فرضی هم که من از ناحیه پروردگارم دارای حجت و معجزه‌ای باشم، و خداوند از ناحیه خود مرا نبوتی داده باشد، و این امر در اثر نوح در برابر قوم (۳۰۳)

کم‌فکری شما بر شما پوشیده باشد، آیا می‌توانم شما را به معرفت آن وادار کنم، با این که شما از آن کراهت دارید؟» (۲۸ / هود)

هود در برابر قوم خود

هود علیه‌السلام پیغمبری است که بر قوم «عاد» مبعوث شده است. قرآن کریم محاوره و گفتگویی را که این پیامبر الهی با قوم خود داشته، چنین شرح می‌دهد: «قوم او گفتند:

ما درباره تو جز این قضاوت نمی‌کنیم که بعضی از بت‌ها و خدایان ما تو را آسیب زده و عقل ترا تباه کرده‌اند! (۳۰۴) کلیات تاریخ ادیان هود گفت:

من جدا خدای را شاهد می‌گیرم، شما نیز شاهد باشید، که من از چیزی که شما برای خدا شریک گرفته‌اید، بیزارم!» (۵۵ / هود)

ابراهیم در برابر آذر

«آذر گفت: آیا تو ای ابراهیم!

از خاندان من روی گردان هستی!
 مطمئن باش که اگر از این کار دست برداری تو را سنگسار خواهم کرد!
 برو! و برای همیشه از نظر من دور شو!
 ابراهیم در برابر آذر (۳۰۵)
 ابراهیم گفت: سلام بر تو!
 بزودی از پروردگار خود برای تو طلب مغفرت می‌کنم،
 زیرا او به من مهربان است!» (۴۷ / مریم)

شعیب در برابر قوم

«گروهی که از قوم شعیب کافر شده بودند، او را گفتند:
 ما ترا در سفاقت می‌بینیم،
 ما ترا از دروغگویان می‌شماریم!
 شعیب گفت:
 (۳۰۶) کلیات تاریخ ادیان
 ای قوم من سفاقت ندارم،
 لکن فرستاده‌ای هستم از جانب ربّ العالمین،
 پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم،
 و من برای شما خیرخواه امین هستم!» (۶۸ / اعراف)

موسی در برابر فرعون

«فرعون گفت: رب العالمین چیست؟
 موسی گفت:
 رب العالمین پرورش دهنده آسمان‌ها و زمین است، و هر چه میان آن دو است...
 موسی در برابر فرعون (۳۰۷)
 فرعون به اطرافیان خود گفت:
 رسولی که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است!
 موسی گفت:
 رب العالمین همان پرورش دهنده مشرق و مغرب عالم است، و آن چه میان آنهاست! اگر به خود آئید و عقل خود را به
 کار ببندید!» (۲۸ / شعراء)

موسی و هارون در برابر فرعون

این تعلیم الهی بود که به موسی و هارون القاء می‌کرد تا در برابر فرعون چه کار بکنند:
 (۳۰۸) کلیات تاریخ ادیان

«به سوی فرعون بروید! که او طغیان کرده است.
و به زبان نرم دعوتش کنید! بلکه متذکر شود یا بترسد!» (۴۴ / طه)

مریم در برابر مردم

«گفتند: ای مریم! کار زشتی کردی! ای خواهر هارون!
نه پدرت مردی بد بود و نه مادرت زنا کار؟
تو چرا چنین شدی؟ و بدون شوهر فرزند آوردی؟
مریم اشاره به عیسی نمود،
یعنی از این کودک پرسید!
مریم در برابر مردم (۳۰۹)
گفتند:

چگونه حرف بزیم با کسی که نوزاد است و در گهواره؟!
عیسی لب به سخن گشود و گفت:
به درستی که من بنده خدایم!
خداوند کتاب به من داده،
و مرا پیغمبر کرده است!» (۳۰ / مریم)

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر مشرکین

وقتی کفار و مشرکین مکه نسبت دیوانگی و کهنات و شاعری به رسول الله صلی الله علیه و آله
(۳۱۰) کلیات تاریخ ادیان
دادند، خدای متعال با وحی خود در قرآن مجید او را چنین راهنمایی کرد:
«هر چه آنان آزارت کنند، تو بیشتر پندشان بده!
چه به نعمت پروردگارت قسم که تو نه کاهنی و نه دیوانه!
بلکه می گویند:
شاعری است که پس از مرگش حوادث روزگار یادش را از دل‌ها می‌برد،
و ما منتظر مرگ اوئیم!
بگو!

حال که چنین است، منتظر باشید!
من هم با شما از منتظرانم!» (۳۱ / طور)
رسول الله در برابر مشرکین (۳۱۱)

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر ظالمین

«ستمگران گفتند: پیروی نمی‌کنید مگر مردی جادو شده را! بین چگونه برای مثال‌ها زدند، و در نتیجه گمراه شدند و دیگر

نمی‌توانند به راه آیند!» (۹ / فرقان)

قرآن مجید مملو است از آیاتی که در آن‌ها پیامبران الهی را انواع زخم زبان‌ها و تهمت‌ها زدند و اهانت کردند ولی در هیچ جای قرآن اشاره‌ای پیدا نمی‌کنید که انبیاء الهی در برابر این رفتار قوم و آزار و خشونت آن‌ها عکس‌العمل بد و خشن یا بد زبانی نشان دهند، بلکه همواره با ادب الهی و با گفتار صواب و منطق شیوا و خلق خوش با آن‌ها روبرو شدند.

این بزرگواران کسانی بودند که خدایشان بهترین گفتار و زیباترین ادب را

(۳۱۲) کلیات تاریخ ادیان

تلقین‌شان می‌کرد و از چنین شیوه تعلیم و تربیت الهی بهره‌مند بودند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر گستاخی پیروان

«اگر کسانی که تو را دستور دادیم به این که حق‌شان را بدهی، نزد تو آمدند و بی‌حیائی کردند، و تو خواستی تا چندی که از خدایت طلب فضل و گشایش نکرده‌ای از آنان اعراض کنی، با ایشان به نرمی سخن گو و وعده نیک بده!» (۳۱ اسراء)

۱- المیزان ج ۱۲، ص ۱۷۴.

رسول الله در برابر گستاخی پیروان (۳۱۳)

نحوه گفتار و بیان پیامبران

قرآن مجید با نقل گفتگوهایی که پیامبران الهی با مردم داشته‌اند، نشان می‌دهد پیامبران همواره خود را جزو مردم و یکی از آن‌ها حساب می‌کردند. آن‌ها با هر طبقه از مردم که صحبت می‌کردند به زبان آنان و به قدر فهم آنان صحبت می‌کردند. چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما گروه پیامبران، اساس کارمان بر این است که با مردم به قدر عقولشان صحبت کنیم.»

انبیاء علیهم السلام خودشان در دعوت به حق، مجهز به حق و برکنار از باطل بودند، و از هر چیزی که مایه گمراهی است پرهیز می‌کردند، چه موافق میل مردم باشد و چه نباشد.

(۳۱۴) کلیات تاریخ ادیان

پیامبران در راه امتثال اوامر حق تعالی جز او از احدی نمی‌ترسیدند، و در راه اظهار حق هیچ چیزی را مانع نمی‌دیدند. خداوند متعال نیز آن‌ها را یاری می‌فرمود:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا - هر آینه ما یاری خواهیم کرد رسولان خود را!»

(۵۱ / غافر)

از زبان نوح علیه السلام خطاب به قومش در قرآن آمده است که فرمود:

«و لکن من شما را مردمی نادان می‌بینم!» (۲۹ / هود)

از زبان هود علیه السلام می‌فرماید:

«شما جز دروغگویان و مفتریان نیستید!» (۵۰ / هود)

اینک واجب شد که عذاب و غضب پروردگارتان بر شما نازل شود، آیا با من

نحوه گفتار و بیان پیامبران (۳۱۵)

درباره بت‌هایی که خودتان و پدران‌تان تراشیده‌اید مجادله و سرسختی می‌کنید؟
با این که خدا هیچ حجتی بر اعتبار آن‌ها نفرستاده است؟!» (۷۱ / اعراف)
از قول لوط علیه‌السلام می‌فرماید:

«بلکه شما مردمی هستید که ظلم را از حد گذرانیده‌اید!» (۸۱ / اعراف)
از قول ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید:

«تفو بر شما ای قوم، و بر آن چه که غیر خدا می‌پرستید! تا کی تعقل نخواهید کرد!» (۶۷ / انبیاء)
از موسی علیه‌السلام حکایت می‌کند که در پاسخ فرعون گفت:

«تو خود می‌دانی که این معجزات مرا جز پروردگار آسمان‌ها و زمین کسی نازل نکرده است، اوست که چنین براهینی برای نبوت من نازل فرموده است، و من ای

(۳۱۶) کلیات تاریخ ادیان

فرعون، تو را نمی‌بینم مگر مردی هالک و محروم از ایمان و رانده در گاه خدا!» (۱۰۲ / اسراء)

ادب پیامبران در اظهار حق

هیچ مطلوب و محبوبی عزیزتر از حق برای پیامبران الهی نبوده است!

گرچه در پاره‌ای موارد از طرف پیامبران در مواقع اظهار حق، مطالبی نقل می‌شود که از نظر مردم منافی با ادبی است که در میان آنان دایر است، ولیکن این گونه مطالب را نباید بی‌ادبی دانست، زیرا مردمی که شالوده زندگی آن‌ها بر اساس هوی و هوس و مداهنه اهل باطل و تملق در برابر مفسدین و اهل عیش و نوش ریخته شده و زندگی‌شان

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۱۷)

از راه باطل تأمین می‌شود، نظرشان قابل اعتماد نمی‌تواند باشد.

«ادب» تنها در گفتار پسندیده و جایز، و در عمل صالح محقق می‌شود.

تشخیص این که چه گفتار و چه عملی پسندیده است در مسلک‌های مختلف زندگی و آراء و عقاید مختلفی که جوامع مختلف بشری از آن‌ها تشکیل شده است، مختلف می‌شود، ولیکن در جامعه دینی قهراً حق اظهار می‌شود و پیروی می‌گردد.

وقتی مجتمع دینی پیرو حق باشد، ادب هم در آن عبارت از این خواهد بود که اگر سلوک طریق حق راه‌های متعدد داشته باشد، بهترین آن سلوک شود.

مثلاً اگر ممکن باشد که هم به نرمی صحبت شود و هم به خشونت، البته به نرمی صحبت می‌شود.

اگر در کار نیک هم ممکن باشد عجله کرد و هم عجله نکرد، البته عجله در کار نیک ترجیح داده می‌شود.

(۳۱۸) کلیات تاریخ ادیان

دستورات زیر در قرآن مجید این معنی را روشن می‌سازد:

«ما برای موسی در الواح از هر چیزی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نوشتیم و گفتیم:

این دستورات را با قوت قلب بگیر!

و با قوت هم دستور بده!

تا آن را به بهترین وجهی که ممکن است به کار بندند!»

(۱۴۵ / اعراف)

خدا به رسول گرامی خود می‌فرماید:

«پس بشارت ده بندگانم را،

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۱۹)

آنان را که گفتار را می‌شنوند،

و از بهترین و احسن آن پیروی می‌کنند،

آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده،

و آنان صاحبان خرد هستند!» (۱۸ / زمر)

در امر الهی این نکته روشن است که:

هیچ‌گاه در باطل، و یا در حق آمیخته با باطل، ادب وجود ندارد!

هر چیزی که حق محض نباشد ضلالت است!

و خدا ولی حق است!

و باطل را نمی‌پسندد!

(۳۲۰) کلیات تاریخ ادیان

«و از حق که بگذری جز ضلالت چیزی نیست!» (۳۲ / یونس)

پیامبران الهی در رفتار و معاشرت با مردم، احترام نسبت به اقویا و ضعفا را به‌طور یکسان رعایت می‌کردند، و فرقی بین توانگر و

فقیر، کوچک و بزرگ و زن و مرد قائل نبودند. مزایای اجتماعی کاذبی که اقویا و زورمندان برای خود قائل بودند در نظر

انبیاء باطل و بی‌اعتبار بود.

قرآن می‌فرماید:

«هان ای مردم! ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، و شما را تیره و تیره و قبیله و قبیله کردیم تا یکدیگر را به

آسانی بشناسید، نه که به یکدیگر برتری بفروشید!

البته گرامی‌ترین شما نزد خدا پارساترین شماست!» (۱۳ / حجرات)

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۲۱)

در این منطق آن استکباری که اقویاء به قوت خود و اغنیاء به ثروت خود می‌کردند، جای خود را به تواضع و سبقت از یکدیگر به

سوی مغفرت و رحمت و مسابقه در خیرات و جهاد در راه خدا و طلب مرضات او داد، و در نتیجه همان‌طور که اغنیاء احترام

می‌شدند فقرا نیز احترام شدند، بلکه فقرا و ضعفا به احترام بیشتر و رعایت ادب زیاده‌تری اختصاص یافتند:

«ای پیامبر گرامی ما!

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...

نفس خود را چنان تربیت کن که معاشرت و آمیزش با کسانی را که صبح تا شام پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او را

می‌طلبند، تحمل کن!

به طمع زینت حیات دنیا چشم از ایشان برمگردان!

(۳۲۲) کلیات تاریخ ادیان

و به همین منظور اقویائی که ما دلشان را از یاد خود غافل کرده‌ایم، و در نتیجه، هوای نفس خود را از حد بیرون پیروی می‌کنند،

اطاعت مکن!» (۲۸ / کهف)

در سوره انعام همین نحوه تأدیب الهی را چنین متذکر می‌شود:

«و کسانی را که پروردگار خود را در صبح و شام می‌خوانند و رضای او را می‌جویند، از خود طرد مکن! و بدان که از حساب آنان چیزی بر تو نیست، و از حساب تو نیز چیزی بر آنان نیست، تا بدین منظور مؤمنین را از خود برانی، و آنان را به خود راه ندهی، و در نتیجه از ظالمین باشی؟!» (۵۲ / انعام)

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۲۳)

در سوره حجر می‌فرماید:

«چشمان خود را در نعمت‌هایی که بدین گروه ناچیز داده‌ایم مچران! و در این باره غم مخور! و با مؤمنین به نرمی و تواضع رفتار کن! و بگو!

من نذیری هستم که مواقف خطرناک را اعلام و رسالت‌ها را بیان می‌کنم!» (۸۹ / حجر)

نوح علیه‌السلام به اشراف قوم خود گفت:

«من آن نیستم که کسانی را که ایمان آورده‌اند (هرچند فقیر و ناچیزند) از خود برانم،

(۳۲۴) کلیات تاریخ ادیان

چه آنان به دیدار پروردگار خود خواهند رفت،

و لکن من شما را مردمی جاهل می‌بینم که چنین فقرا و ضعفا را تحقیر می‌کنید!

ای مردم! به من بگوئید که اگر اینان را از خود طرد کنم و این‌ها نزد خدا با من مخاصمه کنند، چه کسی مرا در دفع عذاب خدا یاری خواهد کرد!

چرا فکر نمی‌کنید!

...به آنان که ایمان آورده‌اند و شما به چشم حقارت می‌نگرید نمی‌گویم که خدا در ازای عمل نیکشان پاداش نمی‌دهد!

خدا بهتر می‌داند که چه خلوصی در دل‌های ایشان هست و چه هدف‌هایی از خیر و سعادت دارند،

چه اگر این‌ها را بگویم از ظالمین خواهم بود.» (۳۰ / هود)

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۲۵)

نظیر این گفتگو در نفی امتیازات طبقاتی، گفتار شعیب است با قوم خود، که قرآن شریف آن را چنین نقل می‌کند:

«ای قوم! —————»

من نمی‌خواهم از چیزی که شما را نهی کرده‌ام، مخالفت ورزیده و خود مرتکب شوم! من غرضی جز اصلاح امور شما به قدر طاقتم ندارم، امیدوارم که به امثال آن چه شما را به آن امر می‌کنم، و اجتناب از آن چه شما را از آن نهی می‌کنم، موفق شوم!

و این توفیق من جز به دست خدای تعالی نیست،

بر او توکل می‌کنم! و به سوی او بازگشت می‌نمایم.» (۸۸ / هود)

(۳۲۶) کلیات تاریخ ادیان

خدای تعالی در معرفی رسول الله برای مردم می‌فرماید:

«به سوی شما آمد رسولی مهربان،

از جنس خود شما،

رسولی است که ضرر شما بر او گران و ناگوار است،

و بر هدایت شما حریص، و نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است!» (۱۲۸ / توبه)

«...رسول الله صلی الله علیه و آله

ایمان می‌آورد به خدا،

و پیام‌هایش را قبول می‌کند،

و ایمان می‌آورد به مؤمنین، و گفتارشان را می‌پذیرد،

ادب پیامبران در اظهار حق (۳۲۷)

او رحمتی است برای آنان که از بین شما به او ایمان آورده‌اند!» (۶۱ / توبه)

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.»

«تو هر آینه متخلق به خلق عظیم هستی!» (۴ / قلم)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.»

«و من ترا نفرستادم مگر به منظور این که برای جهانیان رحمتی باشی!» (۱۰۷ / انبیاء) (۱)

۱- المیزان ج ۱۲، ص ۱۷۷ .

(۳۲۸) کلیات تاریخ ادیان

فصل هشتم: سنت‌های الهی در رسالت پیامبران

تعریف نبوت و رسالت

در قرآن شریف حقیقت نبوت (یعنی ارشاد مردم به وسیله وحی) مکرر در مکرر ذکر شده است، و از مردان آن، دو تعبیر

مختلف به عمل آمده است یا به عبارتی به دو قسم تقسیم شده‌اند:

۱- نبی

۲- رسول

(۳۲۹)

در آیه زیر می‌فرماید:

«وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ...» (۶۹ / زمر)

و نیز می‌فرماید:

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ...» (۱۰۹ / مائده)

معنای «رسول» پیام‌بر است، و شرافت و وساطت و سفارت از طرف خدا به سوی مردم را دارد.

معنای «نبی» صاحب خبر است، و شرافت اطلاع از خدا و عالم غیب را دارد.

«نبوت» مقام بیان معارف دینی برای مردم است تا دنیا و آخرت و معاش و معادشان به واسطه آن‌ها اصلاح شود، و به مقتضای عنایت پروردگار به شاهراه سعادت رهنمون گردند.

(۳۳۰) کلیات تاریخ ادیان

«رسالت» یک سفارت مخصوصی است که به واسطه آن حجت بر مردم تمام می‌شود، و از آن پس کارشان یکسره می‌گردد، یا سعادت دنیا و آخرت، یا عذاب دو جهان.

یعنی «رسول» فرستاده مخصوصی است که برای اصلاح همه جانبه کار مردم مبعوث می‌شود به طوری که اگر او را تکذیب کردند و پیام‌هایش را نپذیرفتند مورد عقوبت پروردگار واقع می‌شوند.

«و عذاب کننده نبودیم تا رسولی را برانگیزیم!» (۵/اسراء)

در روایات اسلامی در کتاب کافی از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«نبی کسی است که خواب می‌بیند و صدا می‌شنود، ولی ملک را مشاهده نمی‌کند، و رسول کسی است که صدا می‌شنود، خواب می‌بیند، و ملک را مشاهده می‌کند.»

تعریف نبوت و رسالت (۳۳۱)

روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است:

منظور این نیست که رسول کسی است که ملک وحی به سوی او فرستاده شده است، بلکه منظور این است که نبوت و رسالت دو مقام الهی هستند. علامت نبوت خواب دیدن و علامت رسالت مشاهده ملک وحی است.

برخی از پیغمبران دارای هر دو مقام بوده‌اند و لذا هر دو علامت در ایشان موجود بوده است. بنابراین، نبی و رسول از حیث مصداق اعم و اخص است، نه از حیث مفهوم.

نبوت از لحاظ افراد اعم از رسالت است، بنابراین کسی که خاتم الانبیاء شد، چون رسولان هم دسته‌ای از ایشان هستند خاتم رسولان هم خواهد بود. (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۰۱.

(۳۳۲) کلیات تاریخ ادیان

رسالت، سنتی جاری در عالم

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ...»

«همچنان تو را در امتی فرستادیم، که پیش از آن امت‌هایی در گذشته است، تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی!»

و ایشان به من رحمن کفر می‌ورزند،

بگو! پروردگار من اوست که خدایی جز او نیست!

من به او توکل می‌کنم،

رسالت، سنتی جاری در عالم (۳۳۳)

و رجوع من به سوی اوست! (۳۰ / رعد)

آغاز این آیه اشاره است به سنت جاری از دعوت امم به دین توحید، و این که گمراه کردن هر که را بخواهد، و هدایت هر که را بخواهد، خود بر طبق نظامی است که در رجوع به خدا و ایمان به او و اطمینان قلب به یاد او، و عدم رجوع به او، جریان

دارد.

می‌فرماید: تو را در امتی فرستادیم که قبل از ایشان امت‌های دیگری بودند و گذشتند، و این ارسال، نظیر همان ارسال و بر طبق سنتی است که همواره در عالم جریان داشته است، و ارسال تو نیز بدین منظور بوده است که بر امت تلاوت کنی آنچه را که به سوی وحی می‌کنیم، و ایشان را که به «رحمن» کفر می‌ورزند به مضامین این کتاب تبلیغ نمائی! ذکر اسم «رحمن» بدان جهت بود که اشاره کند به

(۳۳۴) کلیات تاریخ ادیان

این که نپذیرفتن وحی‌ای که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ایشان می‌خواند که همان قرآن باشد، و اعتنا نکردنشان به امر آن، و اعتراضشان به این که چرا آیتی و معجزه‌ای از ناحیه پروردگارش بر او نازل نشده است، در حقیقت کفران «رحمت عمومی الهی» است، رحمتی که اگر آن را بپذیرند و بدان عمل کنند متضمن سعادت دنیا و آخرت آنان است.

در عبارت آخر آیه به رسول گرامی خود صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌دهد به این که مسئله توحید را به صراحت به ایشان گوشزد نماید و بگوید: او تنها پروردگار من است بدون این که شریکی با او باشد، (برخلاف آن چه شما پنداشته‌اید) و تنها او برای من ربوبیت دارد، من نیز تنها او را قائم به جمیع امور خود می‌دانم، و حواجم را تنها به درگاه او عرضه می‌دارم - او وکیل من است، و من به سوی او باز می‌گردم! (۱)

رسالت، سنتی جاری در عالم (۳۳۵)

هر قومی را هدایت کننده‌ای هست!

«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ...» (۷ / رعد)

از این آیه شریفه برمی‌آید که زمین هیچ‌وقت از یک هادی که مردم را به سوی حق هدایت کند، خالی نمی‌شود، یا باید پیغمبری باشد و یا هادی دیگری که به امر خدا هدایت کند.

«کسانی که کافر شدند گویند:

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۶۹.

(۳۳۶) کلیات تاریخ ادیان

چرا از پروردگارش آیتی به او نازل نمی‌شود؟

تو فقط بیم رسانی!

و هر گروهی را هدایت کننده‌ای هست! (۷/رعد)

خداوند به رسول گرامی خود می‌فرماید:

- کافران با این که قرآن که بزرگ‌ترین و بهترین معجزات است و در اختیار ایشان است، از تو معجزه‌ای بر طبق دلخواه خود می‌خواهند، تو درباره معجزه هیچ‌کاره‌ای، تو تنها هدایت کننده‌ای هستی که ایشان را از راه انذار هدایت می‌کنی!

چون سنت خدا در بندگانش بر این جریان یافته که در هر مردمی یک نفر هادی و راهنما مبعوث کند تا ایشان را هدایت نماید.

هر قومی را هدایت کننده‌ای هست! (۳۳۷)

در روایات اسلامی، در کافی از ابی‌بصیر روایت کند که گفت:

«به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: معنای این آیه چیست؟

"إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" (۷. / رعد)

فرمود: رسول خدا در تفسیر آن فرموده: من منذر و علی هادی است.

حال به نظر تو ای ابا محمد! آیا در امروز هادی‌ای وجود دارد؟

عرض کردم: - فدایت شوم، همواره از شما هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته است تا نوبت به شخص شما رسیده است.

فرمود: خدا رحمت کند ای ابا محمد! اگر این چنین بود که وقتی آیه‌ای که در حق مردی (امامی) نازل شده با مردن آن مرد

می‌مرد، قرآن می‌مرد؛ ولی قرآن کریم در بازماندگان جاری است، چنان که در گذشتگان جاری بود!

(۳۳۸) کلیات تاریخ ادیان

مقصود این است که این آیه که در حق علی علیه‌السلام نازل شده است بر باقی ائمه علیهم‌السلام نیز جریان می‌یابد.

(۱)

در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده!

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (۳۶/نحل)

آیه فوق اشاره به این حقیقت است که مسئله بعثت رسول امری است که اختصاص

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۹۰.

در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده! (۳۳۹)

به امتی ندارد بلکه سنتی است که در تمامی مردم و همه اقوام جریان می‌یابد، و ملاکش هم احتیاج است؛ و خدا به حاجت بندگان خویش واقف است.

و این که فرمود: «برای این که خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید» بیان دلیل بعثت رسول است. حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند.

خداوند متعال در ادامه آیات فوق می‌فرماید:

«بعضی را خدا هدایت کرد، و بعض دیگر ضلالت بر ایشان مقرر گشت، در زمین بگردید و بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان

چسان بوده است!» (۳۶ / نحل)

تمامی امت‌ها، مانند این امت، منقسم به دو طایفه بودند:

- یک طایفه آن‌هایی که خدا هدایت‌شان کرده است و به عبادت او

(۳۴۰) کلیات تاریخ ادیان

و اجتناب از طاغوت موفق شدند.

- طایفه دوم از امت‌ها آن‌هایی هستند که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده است. این همان ضلالتی است که خود انسان به سوء اختیارش درست می‌کند، نه آن ضلالتی که خدا به عنوان مجازات آدمی را بدان مبتلا می‌سازد.

آن گاه خدای سبحان کیفیت وجودی پیامبران را بیان می‌کند و می‌فرماید: رسولان افراد عادی هستند که به آن‌ها وحی می‌شود. این بیان در قبال ادعای مشرکین است که می‌پنداشتند اگر خداوند بشری را فرستاده خود کند نظام طبیعت را نقض

می‌کند، و اختیار و استطاعت را از بین می‌برد.

هیچ یک از فرستادگان خدا و در هیچ یک از کتب نازل از ناحیه خدا ادعا نشده که دعوت دینی ظهور قدرت غیبی است که هر

چیزی را مقهور می‌سازد و اراده تکوینی

در هر ملتی پیغمبری مبعوث شده! (۳۴۱)

است که می‌تواند نظام عالم را بر هم زند، و سنت اختیار را باطل و مردم را مجبور به قبول نماید! (۱)

هر ملتی را رسولی همزبان خود آمده!

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...».

«ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان مردمش و به لغت و واژه ایشان تا بتواند احکام را برای آنان بیان کند.» (۴ / ابراهیم)

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۹۶.

(۳۴۲) کلیات تاریخ ادیان

مقصود از ارسال رسل به زبان قوم خود، این است که رسولانی که فرستاده‌ایم هر یک از اهل همان زبانی بوده‌اند که مأمور به ارشاد اهل آن شده‌اند، حال چه این که خودش از اهل همان، و از نژاد همان مردم باشد، و یا آن که مانند حضرت لوط از اهالی سرزمین دیگر باشد ولی به زبان قوم لوط با ایشان سخن بگوید. هم چنان که قرآن کریم از یک طرف او را در میانه قوم لوط غریب خوانده - من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم - و از طرف دیگر همان مردم بیگانه را قوم لوط خوانده و مکرر فرموده است: «و قوم لوط».

حال آیا پیغمبرانی که به بیش از یک امت مبعوث شده‌اند یعنی پیغمبران اولوالعزمی که بر همگی اقوام بشری مبعوث می‌شدند چه وضعی داشته‌اند؟

آیا همه آنان زبان همه اهل عالم را می‌دانسته‌اند و با اهل هر ملتی به زبان ایشان

هر ملتی را رسولی همزبان خود آمده! (۳۴۳)

سخن می‌گفته‌اند یا نه؟

داستان‌های زیر دلالت می‌کند بر این که این‌ها اقوامی را که اهل زبان خود نبوده‌اند دعوت می‌کردند:

مثلاً حضرت ابراهیم علیه‌السلام با این که خود سریانی بود، عرب حجاز را به عمل حج دعوت نمود. موسی علیه‌السلام با این که عبری بود، فرعون و قوم او را که قبطی بودند به ایمان به خدا دعوت فرمود. پیغمبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله یهود عبری زبان و نصارای رومی زبان و غیر ایشان را دعوت فرمود، و هر که از ایشان که ایمان می‌آورد ایمانش را می‌پذیرفت. هم‌چنین دعوت نوح علیه‌السلام که از قرآن کریم عمومیت دعوت او و نامبردگان دیگر استفاده می‌شود.

این که خداوند فرمود که هر رسولی را به زبان قوم خود فرستاده دلیلش این است

(۳۴۴) کلیات تاریخ ادیان

که خدای تعالی مسئله ارسال رسل و دعوت دینی را بر اساس معجزه و یک امر غیرعادی بنا نگذاشته است و چیزی هم از قدرت و اختیارات خود را در این باره به انبیاء خود واگذار ننموده است بلکه ایشان را فرستاده تا به زبان عادی که با همان زبان در میان خود گفتگو می‌کنند و مقاصد خود را به دیگران می‌فهمانند، با قوم خود صحبت کنند و مقاصد وحی را نیز به ایشان برسانند.

انبیاء غیر از بیان وظیفه دیگری ندارند، و مسئله هدایت و ضلالت افراد ربطی به انبیاء علیهم‌السلام و غیر ایشان ندارد، و این کار، کار خود خدای تعالی است. (۱)

ارسال رسل از جنس بشر

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۵.

ارسال رسل از جنس بشر (۳۴۵)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً...» (۳۸ / رعد)

در این آیه خداوند متعال حقیقتی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تذکر می‌دهد و آن حقیقت این است که سنت خدا بر این جریان یافته که انبیاء علیهم السلام از جنس خود بشر باشند، و اصولاً مسئله ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد، نه این که انبیاء مالک غیب عالم و اختیاردار چیزی از مختصات آن باشند. مثلاً دارای یک قوه غیبی باشند که با داشتن آن هر چه بخواهند بکنند و قادر علی‌الاطلاق باشند و در نتیجه هر آیتی و معجزه‌ای که بخواهند و یا از ایشان طلب کنند، بیاورند، بلکه ایشان مانند سایرین بشری بیش نیستند و هیچ اختیاری از خود ندارند، و همه امور به دست خداست.

(۳۴۶) کلیات تاریخ ادیان

خدا اگر بخواهد آیتی یا معجزه‌ای می‌فرستد، البته وقتی می‌فرستد که حکمت الهیه او اقتضا بکند. و این طور نیست که همه اوقات در مصلحت و حکمت برابر باشند و گرنه حکمت باطل می‌شود و نظام خلقت مختل می‌گردد، بلکه برای هر زمانی حکمتی است مناسب آن، و حکمی است مساعد آن، و به همین جهت برای هر وقتی یک آیت مناسب هست.

ادامه آیه اشاره دارد به این که انبیاء علیهم السلام قدرت غیبی ندارند و در آن چه که می‌خواهند مستقل نیستند، تنها کاری که می‌توانند بکنند که اذن خداوند بیاورشان باشد.

معنای آیه این است که:

«پیش از تو نیز پیغمبرانی را فرستادیم که همسران و فرزندان

ارسال رسل از جنس بشر (۳۴۷)

داشتند، و هیچ پیغمبری حق نداشت جز با اجازه خدا معجزه‌ای بیاورد،

که هر مدتی را مکتوبی است.»

پس خدای سبحان است که هر چه بخواهد نازل می‌کند، و به هر چه بخواهد اذن می‌دهد، و لکن همو در هر وقت و هر آیتی را نازل نمی‌کند و بدان اذن نمی‌دهد، زیرا برای هر وقتی کتابی است، که او نوشته، و به جز آن چه در آن نوشته واقع نمی‌شود. (۱)

لزوم انسان بودن پیامبران

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ...»

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۹۲.

(۳۴۸) کلیات تاریخ ادیان

«و گفتند: چرا فرشته‌ای بر محمد نازل نشد؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم کار یکسره می‌شد و دیگر مهلت داده نمی‌شدند، و ما اگر رسول را فرشته‌ای قرار می‌دادیم ناگزیر او را هم به صورت مردی می‌فرستادیم، و هر آینه بر آن‌ها مشتبه می‌کردیم چیزی را که بر خود و مردم مشتبه می‌کنند.» (۹ / انعام)

غرض کفار از درخواست نزول ملائکه این بوده که به جای یک فرد بشر، ملائکه کار رسالت و دعوت به سوی خدا را انجام دهند، و یا لاقلاً فرشته‌ای با این پیغمبر همکار شده و شاهد صدق او باشد.

زبان حال کفار در این است که مناسب شأن یک نفر رسول از جانب خدا این نیست که با مردم در امور عادی‌شان از قبیل

خوردن و یا برای تحصیل روزی به بازار رفتن شرکت کند، بلکه شأن چنین کسی اقتضا می‌کند که زندگی‌اش لزوم انسان بودن پیامبران (۳۴۹)

آسمانی و ملکوتی باشد و محتاج به کار و کوشش نباشد و در امر معاش دچار ناملایماتی که در راه تلاش روزی هست نشود، و یا لااقل اگر این بار به دوش بشری گذاشته شد فرشته‌ای هم همراه او باشد و با او به کار اندازد تا مردم در حقانیت دعوت و واقعیت رسالت او شک نکنند.

جوابشان در آیه فوق این طور داده شده که: «اگر رسول را فرشته‌ای قرار می‌دادیم ناگزیر او را هم به صورت مردی می‌فرستادیم!» خلاصه جواب این است که دنیا دار اختیار است و در این دنیا سعادت حقیقی آدمی جز از راه اختیار به دست نمی‌آید. خود انسان باید موجبات سعادت یا زیان خود را فراهم آورد، و هر یک از این دو راه را که اختیار کند خدا هم همان را امضاء می‌کند. کوتاه سخن آن که امر دعوت الهی جز به این راست نمی‌گردد که با اختیار بندگان و

(۳۵۰) کلیات تاریخ ادیان

بدون اجبار آنان صورت گیرد. بنابراین چاره‌ای جز این نیست که رسول و حامل رسالت پروردگار یکی از همین مردم باشد و با آنان به زبان خودشان حرف بزند تا سعادت را با اطاعت، و یا شقاوت را با مخالفت، اختیار نماید، نه این که با فرستادن آیتی آسمانی آنان را مجبور به قبول دعوت خود نماید.

اگر خدای تعالی تقاضای کفار را می‌پذیرفت و فرشته‌ای به عنوان رسالت بر آنان نازل می‌فرمود باز هم حکمت اقتضا می‌کرد که همان فرشته را به صورت بشری مثل خودشان نازل فرماید، تا کسانی از این معامله سود ببرند و زیان کاران خاسر شوند، و حق و باطل را بر خود و اتباع خود مشتبه کنند، هم‌چنان که با رسول هم‌جنس خود می‌کردند و خدا هم این اختیارشان را امضاء می‌کرد و کار را بر آنان مشتبه می‌نمود همان طوری که خود می‌کردند.

لزوم انسان بودن پیامبران (۳۵۱)

پس فرستادن ملائکه به عنوان رسالت اثر بیشتری از فرستادن رسول بشری ندارد. (۱)

پیامبران و امامان برای همه ادوار

پیامبران و امامان برای همه ادوار

«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ...»

قرآن مجید از زبان یوسف علیه‌السلام می‌فرماید:

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۲۹.

(۳۵۲) کلیات تاریخ ادیان

«خدای سبحان برای ما اهل بیت راهی به سوی شرک نگذاشته، و ما را منع از آن کرده است. و این منع خود از فضل و نعمت خداست بر ما اهل بیت، و بر همه مردم، اما بیشتر مردم شکر این نعمت به جای نمی‌آورند!» (۳۸ / یوسف)

در این جا دو نکته جداگانه مطرح است:

۱- فضل خدا بر اهل بیت نبوت

این بدان جهت است که خداوند ایشان را تأیید نموده و به سلوک راه حق توفیق داده است. و این خود بالاترین فضل

است.

مردم هم می‌توانند و در وسع و طاقتشان هست که به آنان مراجعه کنند و به پیروی ایشان رستگار و به هدایت ایشان مهتدی شوند.

۲- فضل خدا بر مردم

پیامبران و امامان برای همه ادوار (۳۵۳)

همین هدایتی که در بالا گفته شد فضل بر مردم هم هست. و اما این که بیشتر مردم قدر نمی‌دانند، به خاطر این است که این نعمت را یعنی «نعمت نبوت و رسالت» را کفران می‌کنند، و در نتیجه اعتنایی بدان نمی‌کنند، و حاملین آن را پیروی نمی‌کنند و یا اصولاً به خاطر این است که نعمت توحید را کفران کرده و از ملائکه و یا جن و انس شریک برای خدا می‌گیرند و آن‌ها را به جای خدا می‌پرستند.

عنایت خدا نسبت به بندگانش ایجاب کرده که بشر را هم از راه الهام و ارتکاز عقلی مجهز به درک خیر و شر و تقوا و فجور نماید و هم مجهز به درک احکام دینی و قوانین شرعی کند.

هم‌چنین، عنایت او واجب می‌کند که افرادی از این نوع بشر را به نفوسی طیب و

(۳۵۴) کلیات تاریخ ادیان

ظاهر و دل‌هائی سلیم و مستقیم مجهز نماید تا ملازم فطرت اصلی بوده و لحظه‌ای از راه توحید به سوی شرک منحرف نگردند و در نتیجه اصل توحید در تمامی ادوار و اعصار در میان این نوع باقی بماند، و قرن به قرن روح سعادت هم‌چنان زنده بماند، و به کلی از بین نرود.

دلیل این معنی همان ادله‌ای است که نبوت و وحی را لازم و ضروری می‌کند. چه فرض شرک و نسیان توحید از افراد عادی انسان ممتنع نیست، و بلکه ممکن و جایز است، و وقتی یک امر نسبت به یک فرد جایز و ممکن شد نسبت به همه افراد هم جایز و ممکن است، و فرض مشرک شدن همه افراد و فراموش کردن توحید مساوی با فرض فساد این نوع و بطلان غرضی است که خداوند از خلقت این نوع داشته است. و به همین جهت بر او واجب است که در میان این نوع افرادی داشته باشد که همواره دارای اخلاص

پیامبران و امامان برای همه ادوار (۳۵۵)

در توحید باشند، و امر توحید را زنده نگهدارند، و از آن دفاع کنند، و مردم را از خواب غفلت و جهالت بیدار کنند، و برای آنان ادله توحید را اقامه کنند و شواهد و معجزات آن را ارائه دهند. و این رابطه که در حقیقت رابطه تعلیم و تعلم است نه سوق (از ناحیه انبیاء) و متابعت (از ناحیه مردم) همواره برقرار باشد.

و اگر کسی قانع شد که حتماً چنین نفوسی باید در هر عصری میان مردم باشند در حقیقت مسئله نبوت انبیاء و امامت ائمه را قبول کرده است، و پذیرفته است که وجود انبیاء علیهم‌السلام فضل و نعمتی است از ناحیه خدای متعال، هم بر خود آن حضرات که هستی‌شان داده و به تربیت ربوبی خود توحید را تعلیمشان داده و مبعوثشان کرده است، و هم بر همه مردم که چنین افرادی را برای آنان منصوب فرموده تا حق را به یادشان بیاورند و فطرت خواب آلودشان را بیدار کنند، و در برابر غفلت و ضلالتشان از حق دفاع نمایند.

(۳۵۶) کلیات تاریخ ادیان

اشتغال مردم به امور و اعمال مادی ایشان را به سوی لذات جلب می‌کند و به پستی وادار می‌سازد، و اگر در هر دوره و عصری مردانی خدانشناس و خداپرست، و افرادی که خدا با توجه به قیامت، پاک و خالصشان کرده، نبوده باشند، گمراهی و کوری سراسر زمین را احاطه کرده و واسطه فیض بین زمین و آسمان قطع شده و غایت خلقت باطل گشته و زمین اهل خود را فرومی‌برد.

از همین جا معلوم می‌شود که در معنای آیه شریفه حق این است که آیه را بر همین حقیقت حمل نموده و آن را چنین معنا کنیم:

«خداوند با تأیید خود ما را چنان مؤید کرده که دیگر راهی به سوی شرک برای ما باقی نگذاشته است. و این مصون بودنمان از شرک از فضلی است که خدا بر ما

پیامبران و امامان برای همه ادوار (۳۵۷)

کرده است (و از این بالاتر نعمتی نیست)، زیرا نهایت درجه سعادت آدمی و رستگاری بزرگش به داشتن چنین هدایتی است. و نیز فضلی است که خداوند بر همه مردم کرده است زیرا با بودن ما انبیاء، مردم بعد از نسیان متذکر می‌شوند، و پس از غفلت از فطریات خود متنبه می‌گردند، و با تعلیم ما از خطر جهل رهائی یافته و بعد از اعوجاج، مستقیم می‌شوند؛ ولکن بیشتر مردم شکر این نعمت بجانمی‌آوردند، و این فضل خدا را کفران می‌کنند و بدان اعتنائی نمی‌کنند، و به جای این که با آغوش باز بپذیرند از آن روی می‌گردانند.» (۳۸ / یوسف) (۱)

۱- المیزان ج ۲۱، ص ۲۷۷.

(۳۵۸) کلیات تاریخ ادیان

ميثاق پیامبران

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَ...» (۷ / احزاب)

ميثاق پیامبران ميثاقی است که با صفت نبوت آنان ارتباط دارد و ميثاق خاص ایشان است و غیر آن ميثاقی است که از عموم بشر گرفته شد.

در زمینه ميثاق عموم بشر خدای سبحان می‌فرماید:

«چون پروردگارت از بنی آدم از پشتشان ذریه‌شان را بگرفت، و گواه علیه

ميثاق پیامبران (۳۵۹)

خودشان کرد که:

آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: بله! (۱۷۲ / اعراف)

مسئله ميثاق گرفتن از انبیاء در جای دیگر قرآن چنین آمده است:

«و چون خدا ميثاق انبیاء از ایشان بگرفت،

که وقتی که کتابی و حکمتی به شما دادم،

و رسولی دیگر آن را که نزد شماست تصدیق کرد.

باید بدان ایمان بیاورید و آن را یاری کنید! و آن گاه پرسید:

- آیا اقرار کردید و تحمل این تکلیف را پذیرفتید؟ گفتند:

- آری! اقرار داریم! (۸۱ / آل عمران)

(۳۶۰) کلیات تاریخ ادیان

آیه مورد بحث هر چند بیان نکرده که آن عهد و ميثاقی که از انبیاء گرفته شده چیست، و تنها اشاره‌ای دارد به این که عهد نامبرده چیزی است که مربوط به پست و مقام نبوت می‌شود، لکن از آیه ممکن است استفاده کرد که آن ميثاق عبارت است از

وحدت کلمه در دین، و اختلاف نکردن در آن.

در آیات مختلف این مطلب را خداوند چنین تذکر داده است:

«این است دین شما، که دینی است واحد، و منم پروردگار شما! پس مرا پرستید!» (۹۲ / انبیاء)

«برای شما از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان سفارش فرمود، و آن چه به تو وحی کردیم،

و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم،

میثاق پیامبران (۳۶۱)

این است که:

- دین را بپا دارید!

و در آن اختلاف مکنید!» (۱۳ / شوری)

در آیه مورد بحث «نَبِّئِن» را به لفظ عام آورده تا شامل همه شود و آن گاه از بین همه آن‌ها پنج نفر را به اسم ذکر کرده و به عموم

انبیاء عطف کرده و فرموده: «از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم»، و معنای عطف این پنج نفر به عموم انبیاء این است

که ایشان را به خاطر خصوصیتی که دارند از بین انبیاء بیرون کند... گویا فرموده: و چون از شما، و پنج نفر از سایر انبیاء

میثاق گرفتیم و چنین و چنان شد.

اگر به این شکل این پنج نفر را اختصاص به ذکر داد، تنها به منظور تعظیم و احترام از ایشان بود، چون شأنی عظیم و مقامی

رفیع داشتند، برای این که

(۳۶۲) کلیات تاریخ ادیان

اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای کتاب بودند و به همین ملاک بود که چهار نفر از ایشان را به ترتیب عصرشان ذکر کرد ولی

رسول الله صلی الله علیه و آله را بر آنان مقدم داشت، با این که آن جناب از لحاظ عصر آخرین ایشان بود، برای این که

آن جناب برتری و شرافت و تقدم بر همه داشت.

«پیمان» نام برده بسیار غلط و محکم بود.

«وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا!» (۷ / احزاب)

آن گاه خدای متعال می‌فرماید:

«تا از راستگویان بخواهم که صدق باطنی خود را اظهار کنند. و خدای برای کافران عذابی دردناک آماده

کرده است.» (۸ / احزاب)

مراد از سؤال از صادقان از صدق آنان این می‌شود که تکلیف‌های دینی را طوری

میثاق پیامبران (۳۶۳)

متوجه ایشان سازد که با مقتضای میثاق سازگار و منطبق باشد تا در نتیجه آن صدق که در بطون دل‌ها نهفته است، در گفتار و

کردار ظهور و جلوه کند.

البته معلوم است که جای این ظهور دنیاست نه آخرت، و نیز معلوم می‌شود: اخذ میثاق در دنیا نبوده بلکه قبل از دنیا

بوده است. و هم‌چنین آیات «ذَر» نیز بر آن دلالت دارد و می‌فهماند که خدای تعالی قبل از آن که انسان‌ها را به نشئه

دنیا بیاورد، پیمان‌هایی از ایشان بگرفت.

دو آیه مورد بحث نیز از آیاتی است که از «عالم ذَر» خبر می‌دهند. چیزی که هست، اخذ میثاق از انبیاء، و ترتب شأن آنان و

اعمالشان بر طبق میثاق را، در ضمن ترتب صدق هر صادقی بر میثاقی که از وی گرفته‌اند، بیان می‌کند، چون در آیه دوم خصوص

انبیاء علیهم السلام مورد گفتار قرار نگرفته‌اند بلکه عنوانی کلی یعنی «صادقان» مورد کلام واقع

(۳۶۴) کلیات تاریخ ادیان

شده‌اند، لذا سرانجام کفار را هم با این که از انبیاء نیستند بیان فرمود.

پس گویا فرموده: ما از انبیاء میثاقی غلیظ گرفتیم مبنی بر این که بر دین واحد متفق الکلمه باشند و همان را تبلیغ کنند تا در نتیجه خدای تعالی از صادقان بخواهد که عمل و گفتارشان نمایانگر آن میثاق باشد، و با تکلیف و هدایت خود از ایشان صدق در اعتقاد و عمل را مطالبه کند.

انبیاء هم این کار را کردند، و خداوند پاداشی برای آنان مقرر فرمود، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرد.

در روایات اسلامی آمده که شخصی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید:

- چه وقت از تو پیمان گرفتند؟ فرمود:

- آن وقت که آدم بین روح و جسد بود! (۱)

میثاق پیامبران (۳۶۵)

تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...» (۸۱ / آل عمران)

خدای متعال در قرآن شریف توضیح داده که اهل کتاب پیوسته در معلومات دینی خود راه ستم را پیمودند و کلمات کتاب آسمانی را تحریف کردند. آن‌ها دین حق و واقعی را به مردم اشتباه نشان دادند و بین پیغمبران خدا تفرقه و جدایی انداختند تا بالاخره نبوت پیغمبر آخرالزمان را انکار کردند:

۱- المیزان ج ۳۲، ص ۱۲۷.

(۳۶۶) کلیات تاریخ ادیان

هم‌چنین قرآن شریف فرموده:

- هیچ پیغمبری مردم را به پرستش شخص خود دعوت نکرد، و به مردم نگفت که ملائکه و پیامبران دیگر را ارباب خود قرار دهند، (۷۹ و ۸۰ / آل عمران)

در حالی که صریح قول مسیحیان و ظاهر قول یهودیان متأسفانه چنین است! اینک در این آیات اهل کتاب را مجدداً مورد انکار قرار داده و می‌فرماید:

- چگونه ممکن است میان پیامبران تفرقه و جدائی تصور کرد، با این که خدای متعال از آنان پیمان گرفته که هر یک به دیگری ایمان آورد و او را هم یاری کند. ایمان به یکدیگر و یاری کردنشان آن است که هر یک، پیغمبر سابق را تصدیق و به پیغمبر لاحق بشارت دهد - مانند تصدیق نمودن عیسی پیغمبری موسی و بشارت دادنش به پیغمبر آخرالزمان - هم‌چنین از آنان پیمان

تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی (۳۶۷)

گرفت تا از امت‌ها و تابعین خود برای همان قسمت عهد و پیمان گرفته و شاهد و گواه بر آنان شوند. (۸۱ / آل عمران)

سپس توضیح می‌دهد که این همان اسلامی است که حکمش شامل تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین است. در انتها به پیغمبرش دستور می‌دهد تا روی همین حساب، میثاق الهی را گردن بگیرد، یعنی به خدا و آن چه بر انبیائش نازل شده، بدون تفرقه، ایمان بیاورد، و به خدا تسلیم شود، و از جانب خود و امتش این پیمان را قبول کند. و معنی «گرفتن پیمان» از خودش بلاواسطه، و از امتش به واسطه او همین است!

آیات مبارکه چنین ادامه پیدا می‌کند:

«ای رسول ما! بگو:

به خدای عالم، و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده،

(۳۶۸) کلیات تاریخ ادیان

و آن چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان نازل شده،

و آن چه به موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از جانب پروردگار آمد،

به همه ایمان آورده‌ایم!

فرقی میان هیچ یک از پیغمبران خدا نیست،

ما تسلیم و مطیع فرمان اوئیم!

کسی که غیر «اسلام» دین دیگری بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد،

و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود!» (۸۵ / آل عمران)

در آخر آیه نقطه مقابل میثاق را نفی کرده و فرموده است که کسی که غیر «اسلام» دین دیگری جستجو و طلب کند

مورد قبول حق واقع نخواهد شد!

و با نفی کردن نقطه مقابل، پیمودن راه میثاق و پیمان را تأکید کرده است. (۱)

تعهد پیامبران برای معرفی پیامبر بعدی (۳۶۹)

مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران

قرآن شریف در آیاتی که سخنان انبیاء گذشته - مانند نوح، هود، صالح، ابراهیم، شعیب، موسی و عیسی علیهم السلام را با امت‌های

خود نقل کرده است، مکالمات و مبارزات آن‌ها را نیز با قومشان شرح داده است .

نوح علیه السلام عرض کرد:

«پروردگارا! این قوم راه عصیان و مخالفت با مرا در پیش گرفتند و پیرو کسی

۱- المیزان ج ۶، ص ۲۲۳ .

(۳۷۰) کلیات تاریخ ادیان

شدند که او خود، مال و فرزندش جز به زیانش نیفزود.» (۲۱ / نوح)

هود علیه السلام به قوم خود گفت:

«آیا به هر زمین مرتفعی عمارت و کاخی بنا می‌کنید تا به بازی دنیا سرگرم شوید؟ عمارت‌های محکم بنا می‌کنید به امید این که در

آن‌ها عمر ابدی پیدا کنید؟ و چون به ظلم و بیداد خلق دست گشائید کمال قساوت و خشم به کار می‌بندید؟!» (۱۳ / شعراء)

صالح علیه السلام به قوم خود گفت:

«از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر پیروی مکنید!» (۱۵۱ / شعراء)

ابراهیم علیه السلام به عم و قومش گفت:

«این مجسمه‌های بی روح و بت‌های بی‌اثر چیست که بر آن

مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران (۳۷۱)

عمری معتکفید؟ گفتند:

ما پدران خود را بر پرستش آن‌ها یافته‌ایم. ابراهیم گفت:

شما و پدرانتان همگی سخت در گمراهی بوده و هستید!» (۵۴ / انبیاء)

موسی و هارون علیهم‌السلام چنین از خدا دستور دریافت می‌دارند:

«به رسالت به سوی فرعون روید که او سخت به راه طغیان رفته است...

هر دو به جانب فرعون بروید و بگوئید: ما دو رسول پروردگار توئیم! اکنون دست از شکنجه و عذاب بنی اسرائیل بازدار و آنان را

با ما روانه کن!» (۴۷ / طه)

عیسی علیه‌السلام به قومش گفت:

«من آمده‌ام تا بعض احکامی که در آن اختلاف دارید برای شما بیان سازم، پس پرهیزکار شوید و مرا اطاعت کنید!» (۶۳ /

زخرف)

(۳۷۲) کلیات تاریخ ادیان

از آیات فوق روشن می‌شود که دین فطری دینی است که از ظلم و فساد جلوگیری کند، و از تسلط‌های ناحقی که

بنیان کن اساس سعادت و مخرب پایه حقیقت است ممانعت نماید.

چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجة‌الوداع فرمود:

- امروز زمان مانند روزی دور می‌زند که خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این معنی اشاره فرمود که به واسطه استقرار پیدا کردن سیره اسلامی، مردم به حکم فطرت

رجوع کرده‌اند. (۱)

۱- المیزان ج ۶، ص ۹۷.

مبارزه پیامبران با طاغیان و مستکبران (۳۷۳)

سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان

«كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ...»

«این چنین بود که هیچ رسولی به سراغ کفار، قبل از این کفار قریش، نیامد مگر این که گفتند یا ساحر است یا مجنون! مثل این که

کفار در همه قرون به یکدیگر سفارش کرده‌اند که یک جور عکس‌العمل نشان دهند،

نه، مسئله سفارش نیست بلکه همه اینان طاغی و سرکشند!

پس تو هم از آنان روی بگردان که هیچ سرزندی بر تو نیست،

و تذکر بده! که تذکر به حال مؤمنین سودمند است!

...

(۳۷۴) کلیات تاریخ ادیان

به درستی آن‌هایی که در این امت ستم کردند همان نصیبی را دارند که هم مسلکان آنان در امت‌های پیشین داشتند، پس

خیلی به عجله وادار مکنید!

پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آن روزی که وعده‌اش به ایشان داده شده است!» (۵۲ تا ۶۰ / ذاریات)

خداوند متعال در این آیات به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین سفارش می‌کند که حال که وضع چنین است و مردم دعوت تو را

اجابت نمی‌کنند مگر به مثل همان اجابتی که امت‌های گذشته کردند و پیغمبر خود را ساحر و یا مجنون خواندند و اگر دعوت تو

بیش از عناد در آنان اثر نگذاشت، روی از آنان برگردان و سربه سرشان مگذار، که حق را به آنان بقبولانی، که اگر چنین کنی سرزنش نمی‌شوی، برای این که تو معجزه را به ایشان

سنت مقاومت رسولان در برابر طاغیان (۳۷۵)

نشان دادی و حجت را بر آنان تمام کردی!

پس از صدور این دستور و نهی از تذکر کفار، مجدداً وظیفه تذکر دادن پیامبر را خاطر نشان می‌سازد ولی نه به کافر بلکه به مؤمنان، و می‌فرماید:

«تو دست از تذکر دادن خود بردار، هم چنان که تاکنون ایشان را با مواعظت تذکر می‌دادی بده، چون تذکر مفید به حال مؤمنین است و ربطی به استدلال و جدال با آن طاغیان ندارد. استدلال و جدال در آنان به جز زیادتیر شدن طغیان و کفر اثری دیگر ندارد.» (ذاریات/۵۵)

در روایات اسلامی در مجمع‌البیان از مجاهد با سند روایت شده که گفت:

روزی علی بن ابیطالب علیه‌السلام با عمامه بیرون آمد در حالی که پیراهن را به خود پیچیده بود، فرمود: وقتی آیه، «پس تو هم از آنان روی برگردان که هیچ سرزنشی بر تو

(۳۷۶) کلیات تاریخ ادیان

نیست»، نازل شد، احدی از ما نمانده مگر آن که یقین کردند که عذاب خواهد آمد، چون رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شده بود از بین امت بیرون شود، ولی همین که این آیه بعدی نازل شد که: «تذکر بده که تذکر تو به حال مؤمنین سودمند است»، دل‌هایمان آرام گرفت، چون معنای آیه این است که با قرآن کسانی را که از بین قومت به تو ایمان آورده‌اند موعظه کن، که موعظه به حال مؤمنین سود می‌بخشد.» (نقل از کلبی)(۱)

سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ...» (۱۱۰ / یوسف)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۹۶.

سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع (۳۷۷)

در قرآن مجید، خداوند از تکرار حوادث و تکرار برخورد مردم با پیامبران، و تکرار سنت الهی در چنین مواردی سخن بسیار فرموده است. آیه فوق در پایان سوره یوسف نمونه‌ای از این آیات است. خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«این رسولان که گفتیم، مردانی بودند مانند تو، از اهل قریه‌ها،

و گفتیم که قریه‌های ایشان است که به کلی نابود شده است،

این رسولان، قوم خود را هم چنان دعوت می‌کردند،

و مردم هم هم‌چنان لجاجت می‌کردند،

پیامبران آن‌ها را به عذاب خدا اندازشان می‌کردند، و اینان نمی‌پذیرفتند،

تا آن که رسولان از ایمان آوردن قوم خود مأیوس شدند، و

(۳۷۸) کلیات تاریخ ادیان

مردم گمان کردند که آن کس که به پیغمبر آن‌ها وحی کرده که عذابی چنین و چنان دارد، دروغ گفته است!

در این موقع بود که یاری ما انبیاء را دریافت،
 پس هر که را خواستیم نجات دادیم،
 و آن‌ها همان مؤمنین بودند،
 و عذاب سخت ما از قوم مجرمان درنگذشت،
 و همه را فراگرفت!» (۱۱۰ / یوسف)

خداوند متعال تکرار موضوع مأیوس شدن پیامبران، و ظن دروغگویی نسبت به آنان، نتیجه یاری مؤمنین، و عذاب مشرکین را در جابه‌جای قرآن آورده که خلاصه‌ای از آن ذیلاً نقل می‌شود:
 سنت یأس رسولان و هلاکت اقوام و جوامع (۳۷۹)

تکرار یأس پیامبران

در داستان نوح خداوند می‌فرماید:
 «به نوح وحی شد که از قوم تو دیگر کسی ایمان نمی‌آورد مگر همان‌ها که ایمان آورده‌اند!» (۳۶ / هود)
 از قول نوح علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:
 «پروردگارا!
 بر زمین احدی از کفار را باقی مگذار!
 چه اگر باقی‌شان بگذاری بندگان را گمراه خواهند کرد،
 (۳۸۰) کلیات تاریخ ادیان
 و جز فاجر و کافر نمی‌زایند!» (۲۷ / نوح)
 و نظیر آن در داستان هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی علیهم‌السلام نیز دیده می‌شود.

تکرار اتهام دروغ‌گویی به پیامبران

قرآن مجید اشعار دارد که امت‌های پیامبران گذشته چنین پنداشته‌اند که انبیاءشان دروغ گفته‌اند. اولین مورد آن در تاریخ نوح علیه‌السلام آمده که قوم نوح گفتند:
 «بلکه ما شما را دروغ‌گو می‌پنداریم!» (۲۷ / هود)
 هم‌چنین در داستان هود و صالح آورده، و در داستان موسی و فرعون تکرار اتهام دروغ‌گویی به پیامبران (۳۸۱) فرموده است:
 «فرعون به موسی گفت:
 من ای موسی! تو را مردی جادو شده می‌پندارم!» (۱۰۱ / اسراء)
 تکرار نجات مؤمنین
 قرآن مجید اشعار دارد که نتیجه ایمان مؤمنین باعث یاری آنان شد. خداوند می‌فرماید:
 «همواره یاری مؤمنین حقی بوده است بر ما!» (۴۷ / روم)
 هم‌چنین در ضمن داستان هلاکت پاره‌ای از امت‌ها این معنا را آورده است، از آن

(۳۸۲) کلیات تاریخ ادیان

جمله در داستان قوم هود فرموده:

«ما هود را با آنان که با وی ایمان آوردند نجات دادیم.» (۵۸ / هود)

در داستان قوم صالح فرموده:

«ما صالح را با آنان که با وی ایمان آوردند، نجات دادیم.» (۶۶ / هود)

و در داستان قوم شعیب فرمود:

«شعیب و کسانی را که با وی ایمان آوردند، نجات دادیم.» (۹۴ / هود)

و هم‌چنین در داستان‌های دیگر... .

تکرار عذاب و هلاکت مجرمین

تکرار عذاب و هلاکت مجرمین (۳۸۳)

در آیه فوق در قرآن مجید فرموده که یأس و عذاب ما از مجرمین نمی‌گذرد. تکرار این مطلب در آیات بسیاری به‌طور

عمومی و خصوصی ذکر شده است، در آیه:

«و برای هر امتی رسولی است،

پس چون رسولشان بیامد،

بین آنها به حق و عدالت داوری شد،

و ایشان ستم نمی‌شوند.» (۴۷ / یونس)

هم‌چنین در آیه زیر این مطلب تکرار شده است:

«و چون خداوند برای قومی بدی بخواهد،

کسی را از آن گریز نیست،

و جز خدا ولیّ نخواهند داشت.» (۱۱ / رعد)

(۳۸۴) کلیات تاریخ ادیان

هم‌چنین در آیات دیگر این مطلب ذکر شده است. (۱)

تکرار سنت پیروزی رسولان

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي...» (۲۱ / مجادله)

خدای تعالی چنین تقدیر کرده که:

«من و رسولانم سرانجام پیروز خواهیم شد، آری، خدا قوی و عزیز است.»

ظاهر مطلق بودن «غلبه» و بدون قید و شرط بودن آن، این است که خدا

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۵۳ .

تکرار سنت پیروزی رسولان (۳۸۵)

از هر جهت غالب است، هم از جهت استدلال و هم از جهت تأیید غیبی، و هم از جهت طبیعت ایمان به خدا و

رسول:

غلبه در استدلال

درک حق و خضوع در برابر آن فطری انسان است. اگر حق را برای انسان بیان کنند و مخصوصاً از راهی که با آن مأنوس است، روشن سازند، بدون درنگ آن را می‌فهمد، و وقتی فهمید فطرتش به آن اعتراف می‌کند، و خمیره‌اش در برابر آن خاضع می‌گردد، هر چند که عملاً خاضع نشود، و پیروی هوی و هوس و یا هر مانع دیگر از خضوع عملی‌اش جلوگیری شود.

(۳۸۶) کلیات تاریخ ادیان

غلبه از طریق تأیید غیبی

غلبه از حیث تأیید غیبی، و به نفع حق و به ضرر باطل قضا راندن، بهترین نمونه‌اش انواع عذاب‌هایی است که خدای تعالی بر سر امت‌های گذشته که دعوت انبیاء را تکذیب کردند، آورد. مانند: قوم نوح که همه را غرق کرد، و قوم هود که زنده زنده در زیر سنگ و خاک مدفونشان کرد، و قوم صالح و لوط و شعیب و آل فرعون و دیگران که هر یک را به عذابی دچار فرمود، و در کلام مجیدش درباره همین نوع تأیید فرموده است:

«سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم، هر رسولی که به سوی امتی آمد، تکذیبش کردند، و ما یکی پس از دیگری هلاکشان ساختیم، غلبه از طریق تأیید غیبی (۳۸۷)

و برای آیندگان سرگذشت و مایه عبرت کردیم و گفتیم: دور باشند مردمی که ایمان نمی‌آورد!» (۴۴ / مؤمنون)

سنت الهی به همین روال جریان یافت، و در این باره فرمود:

«برای هر امتی رسولی است، همین که رسولشان بیامد، خدای تعالی در بین آنان به عدالت حکم راند، و ستمی ندیدند!» (۴۷ / یونس)

غلبه از لحاظ ماهیت ایمان

و اما «غلبه» از حیث طبیعت و ماهیتی که ایمان به خدا و رسول دارد، دلیلش این است که ایمان مؤمن او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می‌کند، و به طور مطلق و

(۳۸۸) کلیات تاریخ ادیان

بدون هیچ قیدی دعوت می‌کند.

چنین کسی معتقد است به این که اگر کشته شود رستگار می‌گردد، و اگر هم بکشد رستگار می‌شود، و ثبات و مقاومت او در دفاع از حق مقید به هیچ قیدی، و محدود به هیچ حدی نیست، به خلاف کسی که اگر از حق دفاع می‌کند نه بدان جهت است که حق است، بلکه بدان جهت است که هدفی از اهداف دنیایی او را تأمین می‌کند! چنین کسی در حقیقت از خودش دفاع کرده است، و به همین دلیل اگر ببیند که مشرف به هلاکت شده، و یا نزدیک است گرفتار خطری شود پا به فرار می‌گذارد، پس دفاع او از حق شرط وحدی دارد، و آن «شرط» سلامتی نفس و آن «حد» تأمین منافع خودش است.

و این واضح است که عزیمت بی‌قید و شرط بر چنین عزیمتی مقید و مشروط غالب می‌شود.

غلبه از لحاظ ماهیت ایمان (۳۸۹)

یکی از شواهد آن جنگ‌های پیامبر اسلام است که مسلمانان در عین نداشتن عده و عده همواره غلبه می‌کردند، و جنگ‌ها جز به پیشرفت مسلمانان خاتمه نمی‌یافت.

این غلبه و فتوحات اسلامی متوقف نشد و جمعیت مسلمین به تفرقه مبدل نگشت مگر وقتی که نیاتشان فاسد، و سیرت تقوی و اخلاصشان در گسترش دین حق، به قدرت‌طلبی و گسترش و توسعه مملکت (و در نتیجه حکمرانی بر انسان‌هایی بیشتر و به دست آوردن اموال زیادتر) مبدل شد، و در نتیجه آن فتوحات متوقف گردید....

«خدای تعالی هرگز نعمتی را که به مردمی داده تغییر نمی‌دهد، مگر وقتی که مردم نیاتشان را تغییر دهند!» (۱۱ / رعد)
 خدای تعالی در آن روزی که دین مسلمانان را تکمیل نمود و از شر دشمنان ایمن ساخت با آنان شرط کرد که تنها از او بترسند:

(۳۹۰) کلیات تاریخ ادیان

«امروز دیگر کفار از دین شما مأیوس گشتند،

پس از ایشان مترسید،

و از من بترسید!» (۳ / مائده)

و در مسلم بودن این پیروزی کافی است که در سوره آل‌عمران مؤمنین را خطاب فرمود:

«سست مشوید! اندوهگین نگردید! که شما بالاترین هستید مادام که مؤمن باشید!» (۱۳۹ / آل‌عمران)

در ادامه آیات می‌فرماید:

«هیچ قومی نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و در عین حال با کسانی که دشمنی خدا و رسولش را می‌کنند، دوستی کنند، هر چند دشمن خدا و

غلبه از لحاظ ماهیت ایمان (۳۹۱)

رسول پدران و یا فرزندان و یا برادرانشان و یا قوم و قبیله‌شان باشند؛ برای این که خداوند در دل‌هایشان ایمان را نگاهشته، و بر وحی از خودش تأییدشان کرده است و در جناتی که نهرها در زیر درختانش جاری است، داخلشان می‌کند تا جاودانه در آن باشند؛ خدا از ایشان راضی شد و ایشان از خدا راضی شدند:

اینان حزب‌الله‌اند،

آگاه باش حزب‌الله تنها رستگارانند.» (۲۲ / مجادله) (۱)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۴۴.

(۳۹۲) کلیات تاریخ ادیان

فصل نهم: انقراض جوامع تاریخی و امت‌های منقرض شده

سرنوشت اقوام منقرض شده

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ...» (۹ / قمر)

(۳۹۳)

در آیات زیر به پاره‌ای از حوادث گذشته که در آن مزدجر و اندرز هست اشاره شده است. و از میان این دسته از اخبار

سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و آل فرعون را اختصاص به ذکر داده و مشرکین عرب را با یاد آن اقوام تذکر داده است تا بدانند در اثر تکذیبشان به آیات خدا و فرستادگان او چه عذاب الم‌انگیز و عقاب هائلی در پی دارند. به منظور این که تقریر داستان‌ها و نتیجه‌گیری از آن‌ها را تأکید کرده باشد و شنوندگان بیشتر تحت تأثیر قرار گیرند و این اندرزها بیشتر در دل‌ها جای گیر شود، دنبال هر یک از قصه‌ها این جمله را تکرار کرده که:

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي!» (۱۶ / قمر)

و همین تأکید را با ذکر غرض از انذار و تخویف دو برابر نموده و فرموده:

(۳۹۴) کلیات تاریخ ادیان

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ!» (۱۷ / قمر)

سرنوشت قوم نوح

«قبل از ایشان قوم نوح به تکذیب پرداختند،

و بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: جن زده و مجنون است!

تا جایی که پروردگار خود را خواند، و عرضه داشت:

پروردگارا! من مغلوب و شکست خورده‌ام! از تو یاری می‌طلبم!

ما نیز درهای آسمان را به آبی رگبار و تند گشودیم،

و زمین را به صورت چشمه‌هائی جوشان بشکافتیم،

سرنوشت قوم نوح (۳۹۵)

و این دو آب به منظور اجرای فرمانی که رانده بودیم به هم برخوردند،

و ما نوح را بر مرکبی چوبی که در کشتی به کار رفته بود، سوار کردیم،

و این کشتی زیر نظر ما به حرکت درآمد،

و بقیه غرق شدند،

و جزای یک عمر کیفر خود را بدیدند،

ما آن کشتی را حفظ کردیم تا آیتی باشد!

حال، آیا عبرت گیرنده‌ای هست؟

عذاب و انذار من چگونه است؟

با این که ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم،

آیا کسی هست که متذکر شود؟» (۹ تا ۱۷ / قمر)

(۳۹۶) کلیات تاریخ ادیان

محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام

خدای تعالی در آیات بالا سوگند می‌خورد که کشتی و نوح و مؤمنین همراه نوح را نجات داده است، و کشتی را هم‌چنان نگه‌داشته

و آن را آیتی کرده است مایه عبرت، و سپس می‌فرماید: آیا متذکری هست که از آن عبرت گیرد و به وحدانیت خدای تعالی

پی‌ببرد، و بفهمد که دعوت انبیاء حق است، و این که عذاب او دردناک است؟

لازمه این آیات آن است که کشتی نوح تا ایامی که این آیات نازل می‌شد محفوظ مانده باشد، تا علامتی باشد که بر وقوع طوفان دلالت کند و آن را یادآور شود.

اتفاقاً بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته‌اند: خدای سبحان کشتی نوح را بر محفوظ ماندن کشتی نوح تا عصر پیامبر اسلام (۳۹۷)

فراز کوه «جودی» محفوظ داشته بود، حتی مردم دسته اول این امت آن را دیده بودند.

این جریان را در منثور از عبدالرزاق، عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر، از قتاده روایت کرده است.

(در تفسیر المیزان در سوره هود خبری نقل شده که راوی گفته: ما در بعضی از قله‌های کوه آرارات که نامش «جودی» است قطعاتی از تخته‌های کشتی نوح را دیدیم که متلاشی شده بود.)

انقراض قوم عاد

«عاد هم تکذیب کرد،

(۳۹۸) کلیات تاریخ ادیان

بین که عذاب و انذار من درباره آنان چگونه بود؟

ما بادی سخت طوفانی در روزی نحس مستمری بر آنان گسیل داشتیم،

بادی که مردم را مانند نخلی که از ریشه در آید، از زمین برکند.

بین که عذاب و انذار من چگونه بود؟

و با این که ما قرآن را برای تذکر آسان کرده‌ایم،

آیا کسی هست که متذکر شود؟» (۱۸ تا ۲۲/قمر)

از این جا داستانی دیگر از داستان‌هایی که در آن ازدجار و انذار هست، آغاز می‌شود. چیزی که در این آیات القاء می‌کند کیفیت عذاب هولناکی است که بیانش را با «ما گسیل داشتیم» آغاز می‌کند.

با این که مردمان عاد آدم‌های بسیار قوی هیکل بودند ولی آیات فوق نشان

انقراض قوم عاد (۳۹۹)

می‌دهد که این باد آن‌ها را مانند تنه‌های درخت خرما از جای می‌کند.

معنای فرستادن باد در روزی نحس مستمر این است که خدای تعالی آن باد را در روزی فرستاد که نسبت به ایشان نحس و شوم، و نحوستش مستمر بود، چون دیگر امید خیر و نجاتی برایشان نبود.

مراد از «روز نحس» قطعه‌ای از زمان است نه یک روز خاص هفته، که قرآن در این زمینه در سوره‌های دیگر بیشتر

توضیح داده است. در سوره سجده آیه ۱۶ می‌فرماید: «ما روزهایی نحس بادی تند بر آنان روانه کردیم.» و همین تعریف

را در سوره الحاقه آیه ۷ مشخص تر کرده و فرموده است: «آن باد را هفت شب و هشت روز پی‌درپی بر آنان گماشت.»

نحوست روز یا مقداری از زمان به این معنی است که در آن زمان به غیر از شر و

(۴۰۰) کلیات تاریخ ادیان

بدی حادثه‌ای رخ ندهد، و اعمال آدمی و یا حداقل نوع مخصوصی از اعمال برای صاحب عمل برکت و نتیجه خوبی نداشته باشد، و سعادت روز درست برخلاف این است.

از نظر خود زمان فرقی بین این روز یا آن روز نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم، هر چند از سیاق داستان قوم عاد

استفاده می‌شود که نحوست و شئامت مربوط به خود آن زمانی است که در آن زمان باد به عنوان عذاب بر قوم عاد وزید، و آن زمان هفت شب و هشت روز پشت سرهم بود که عذاب به طور مستمر بر آنان نازل می‌شد، اما بر نمی‌آید که این تأثیر و دخالت زمان به نحوی بوده که با گردش هفته‌ها دوباره آن زمان نحس بر گردد.

انقراض قوم ثمود

انقراض قوم ثمود (۴۰۱)

سومین قومی که قرآن مجید از انقراض آن خبر می‌دهد قوم ثمود است:

«ثمود هم پیامبران را تکذیب کردند،

گفتند: آیا یک بشر را که از خود ماست، پیروی کنیم؟

در این صورت خیلی گمراه و دیوانه‌ایم!

چطور شده که از میان ما همه فقط ذکر بر او نازل شده؟

نه، بلکه او دروغ پردازی است جاه طلب!

فردا به زودی خواهند فهمید که دروغ پرداز جاه طلب کیست؟

ما ماده شتری را برای آزمایش آنان خواهیم فرستاد،

صبر کن و منتظر باش!

(۴۰۲) کلیات تاریخ ادیان

و به ایشان خبر بده که آب محل بین آنان و شتر تقسیم شده است،

هر روز صاحب قسمت حاضر شود!

مردم داوطلب کشتن شتر را صدا زدند،

و او متصدی کشتن ناقه شد.

پس ببین که عذاب و انذار من درباره آنان چگونه بود؟

ما فقط یک صیحه بر آنان فرستادیم،

همگی چون هیزم خشک که باغبان جمع می‌کند، روی هم انباشته شدند!

با این که ما قرآن را برای تذکر آسان کرده‌ایم،

آیا کسی هست که متذکر شود؟» (۲۳ تا ۳۲ / قمر)

از استدلال قوم ثمود درباره پیروی نکردن از یک فرد امثال خود برمی‌آید که

انقراض قوم ثمود (۴۰۳)

قوم نامبرده عادت کرده بودند از کسی پیروی کنند که مانند ملوک و اعظام قوم دارای نیرو و جمعیت باشد، و صالح

علیه‌السلام که یک نفر بی‌عده و عده بود و ایشان را دعوت می‌کرد به این که او را اطاعت کنند و اطاعت عظمی و بزرگان خود را رها

سازند. این امر برایشان گران می‌آمد.

خدای سبحان بر طریقه اعجاز و به عنوان امتحان ماده شتری را که درخواست کرده بودند برای آن‌ها فرستاد و به صالح فرمود که به

قوم خبر دهد که بعد از آن که ناقه را فرستاد آب محل باید بین قوم و بین ناقه تقسیم شود و هر یک از دو طرف از سهم خودش

بهره گیرد. مردم در هنگ-ام شرب خود بر سر آب حاضر شوند و ناقه هم در هنگام شرب خودش حاضر شود.

در جای دیگر قرآن (در سوره شعراء آیه ۱۵۵) در این زمینه چنین می‌فرماید:

(۴۰۴) کلیات تاریخ ادیان

«گفت: اینک ناقه‌ای است که برای او شربی، و برای شما شرب روزی است که باید معین شود.»

قوم ثمود فردی را که در این آیات به عنوان «صاحب خودشان» معرفی می‌شود احضار کردند و او دست به کار شد و ناقه را پی کرد و کشت. آن گاه خداوند می‌فرماید:

«و ما فقط یک صیحه بر آنان فرستادیم و همگی مانند چوب خشک روی هم ریختند!» (۳۱ / قمر)

انقراض قوم لوط

چهارمین گروه از اقوام منقرض شده قوم لوط است که قرآن مجید

انقراض قوم لوط (۴۰۵)

شرح آن را چنین بیان می‌کند:

«قوم لوط هم انذار را تکذیب کردند،

و ما بادی سنگبار بر آنان فرستادیم،

و به جز خاندان لوط، که در سحرگاهان نجاتشان دادیم،

همه را هلاک کردیم!

و نجات این خاندان نعمتی بود از جانب ما،

تا همه بدانند که بندگان شکرگزار را این چنین جزا می‌دهیم!

با این که لوط آن‌ها را از عذاب ما انذار کرده بود،

ولی هم‌چنان در جدال خود اصرار ورزیدند،

(۴۰۶) کلیات تاریخ ادیان

و نسبت به مهمانان او قصد سوء و منافی عفت کردند،

ما چشم‌هایشان را کور کردیم،

و گفتیم: بچشید عذاب و انذار مرا!

سحرگاهی عذاب پیوسته به ایشان می‌رسید،

و گفتیم: بچشید عذاب و انذار مرا!

و ما با این که قرآن را برای تذکر آسان کرده‌ایم،

آیا کسی هست که متذکر شود؟» (۳۳ تا ۴۰ / قمر)

انقراض آل فرعون

انقراض آل فرعون (۴۰۷)

پنجمین قومی که خداوند در قرآن مجید از انقراض و نابودی آن‌ها خبر داده آل فرعون است، که می‌فرماید:

«ما برای آل فرعون هم بیم‌رسان فرستادیم،

اما همه آیات ما را تکذیب کردند،

پس به اخذ گیرنده‌ای عزیز و مقتدر آنان را بگرفتیم!» (۴۱ و ۴۲ / قمر) (۱)

آیات ربوبیت الهی در هلاکت اقوام گذشته

۱- المیزان ج ۳۷، ص ۱۳۲.

(۴۰۸) کلیات تاریخ ادیان

«وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ...» (۳۷ / ذاریات)

قرآن مجید در سوره ذاریات اشاره به تاریخچه مختصری از پیامبران خدا می‌کند و آیت و نشانه‌ای را که در هلاکت قوم آن‌ها به جای گذاشته گوشزد می‌نماید:

آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط

نخست از قوم لوط شروع می‌کند و می‌فرماید:

«و ما در سرزمین ایشان، با زیر و رو کردن آن سرزمین،

و نابود کردن مردم،

آیت بجا مانده از هلاکت قوم لوط (۴۰۹)

یک آیت و نشانه از ربوبیت خود، و از بطلان شرکاء، باقی گذاشتیم،

یک آیت برای مردمی که از عذاب الیم بیمناکند،

آیتی که ایشان را بر ربوبیت ما رهنمون می‌شود!» (۳۲ تا ۳۷ / ذاریات)

آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکریانش

قرآن مجید مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

«و نیز در داستان موسی هم آیتی است،

که ما او را از نظر ظاهر با دست خالی به سراغ فرعون فرستادیم،

اما با سلطانی آشکار و برهانی قاطع و معجزات خیره کننده!

(۴۱۰) کلیات تاریخ ادیان

فرعون بالشکریانش از موسی روی بگرداندند و دعوتش را نپذیرفتند.

فرعون یکبار گفت: موسی مجنون است، بار دیگر گفت: وی ساحر است!» (۳۸ و ۳۹ / ذاریات)

خدای سبحان پایان کار فرعون را چنین بیان می‌فرماید:

«ما او را و لشکریانش را که تکیه گاه و مایه اعتماد او بودند، گرفتیم و به دریا ریختیم،

این بعد از آن بود که وی از کفر و لجبازی و طغیان به مرحله‌ای رسیده بود که مستحق ملامت بود.» (۴۰ / ذاریات)

(اگر تنها فرعون را ملامت کرده است با این که تمامی لشکریانش شریک با او بودند بدین جهت بود که فرعون امام و

قائد آنان به سوی هلاکت بود.)

آیت ربوبیت الهی در غرق فرعون و لشکریانش (۴۱۱)

در این آیه اشاره‌ای هم به عظمت قدرت و هول‌انگیزی عذاب خدا شده که می‌فهماند که چگونه فرعون و لشکریانش را خوار

کرد.

آیت ربوبیت الهی در نابودی قوم عاد

آیتی را که از هلاکت قوم عاد برجای مانده، قرآن مجید چنین بیان می‌دارد:

«در داستان قوم عاد هم آیتی است!

ما بادی عقیم به سوی آنان رها کردیم،

هیچ چیزی راراه نمی‌کرد مگر آن که چون استخوان پوسیده آرد سازد!» (۴۱ و ۴۲ / ذاریات)

(۴۱۲) کلیات تاریخ ادیان

باد عقیم آن بادی است که از آوردن فایده‌ای که در وزش بادها مطلوب است، مانند حرکت دادن ابرها، تلقیح گیاهان و درختان، باد دادن خرمن‌ها، پرورش حیوانات، تصفیه هوا؛ امتناع دارد و از آن عقیم است و چنین بادی تنها اثرش هلاک کردن مردم است، چنان که در آیه فرمود: «هیچ چیزی را رها نمی‌کرد مگر آن که آن را چون استخوان پوسیده آرد سازد!»

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود

قرآن مجید چنین آیتی را در هلاکت قوم ثمود نیز خاطر نشان می‌سازد و می‌فرماید:

«در ثمود هم آیتی است! آن زمان که به ایشان گفته شد تنها چند روز دیگر مهلت

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم ثمود (۴۱۳)

خوشگذرانی دارید، و در آن چند روز هم به سوی پروردگار خود برنگشتند و هم چنان از امر پروردگارشان سرپیچی و طغیان نمودند، پس صاعقه ایشان را بگرفت، در حالی که خود نظاره می‌کردند! حتی نتوانستند از آن جا که نشسته بودند برخیزند، و کسی را هم نیافتند که به یاری خویش بطلبند!» (۴۳ تا ۴۵ / ذاریات)

گوینده‌ای که آن‌ها را تهدید کرد همان پیغمبرشان صالح علیه‌السلام بود که گفت: تا چند روزی خوش باشید که این وعده‌ای است تکذیب ناشدنی!

این تهدید را وقتی به ایشان گفت که ماده شتری را که به معجزه از شکم کوه بیرون شده بود کشتند و صالح علیه‌السلام سه روز مهلتشان داد تا در این سه روز از کفر و طغیان خود برگردند، ولی این مهلت سودشان نبخشید، و کلمه عذاب بر آنان حتمی شد!

این جا عذاب قوم ثمود را صاعقه خوانده و در سوره هود آن را صیحه دانسته است.

(۴۱۴) کلیات تاریخ ادیان

این دو البته منافاتی با هم ندارند برای این که ممکن است در عذاب آنان هم صاعقه دخیل بود و هم صیحه .

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح

قرآن مجید مطلب را به قوم نوح ختم می‌کند و می‌فرماید:

«و در قوم نوح هم که قبل از همه اقوام مزبور بودند، آیتی است، و آنان مردمی فاسق بودند!» (۴۶ / ذاریات)

یعنی ماقبل از قوم عاد و ثمود، قوم نوح را هلاک کردیم که مردمی فاسق و روی گردان از امر خدا بودند.

آیت ربوبیت الهی در هلاکت قوم نوح (۴۱۵)

معلوم می‌شود در زمان نوح هم امر و نهی از ناحیه خدای سبحان به مردم شده است و مردم مکلف بودند دستورات خدا را که پروردگار ایشان و پروردگار هر موجودی است، اطاعت کنند. خداوند مردم هر عصری را به زبان پیامبر آن عصر به سوی این حق دعوت می‌کرده است. پس آن چه انبیاء گفته‌اند حق و از ناحیه خداست، و یکی از گفته‌های آنان مسئله وعده و وعید و پاداش و کیفر قیامت، و اصل قیامت است. (۱)

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۸۷.

(۴۱۶) کلیات تاریخ ادیان

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ...» (۴ / الحاقه)

سوره الحاقه مسئله «حاقه» یعنی قیامت را به یاد می‌آورد. در این سوره قیامت را «حاقه» نامیده است و در جای دیگر آن را «قارعه» و «واقعه» نیز خوانده است.

در این آیات سخن را در سه فراز سوق داده که اولین آن‌ها اجمالی است از سرانجام امت‌هایی که منکر قیامت بودند و خدای تعالی آن‌ها را به اخذ رایبه یعنی عقوبت شدید بگرفت.

در اولین گروه از قوم عاد و ثمود نام می‌برد که ظاهراً از نخستین اقوام بشری بودند که گرفتار شرک و کفر گشتند و به سزای اعمال خود رسیدند.

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین (۴۱۷)

از آیه ۴ تا ۱۲ هر چند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوت‌های قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است ولیکن در حقیقت می‌خواهد به پاره‌ای از اوصاف (الحاقه - قیامت) اشاره کند و بفرماید: خدای تعالی امت‌های بسیاری را به خاطر تکذیب قیامت هلاک کرد!

- قیامت، همان کوبنده‌ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او مؤتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند، و خدا به اخذی شدید آنان را بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد!

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ...» (۴ / الحاقه)

«فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ...» (۵ / الحاقه)

این آیه اثر تکذیب ثمود را به طور مفصل بیان می‌کند.

(۴۱۸) کلیات تاریخ ادیان

در این که مراد از طاغیه چیست؟ و آیا صیحه آسمانی یا زلزله و یا صاعقه است؟ آیات قرآن مختلف است:

در سوره هود سبب هلاکت آن‌ها را «صیحه» دانسته است و در سوره اعراف «زلزله» و در سوره حم سجده «صاعقه». پس طاغیه صفت عذاب آن‌هاست.

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ...» (۶ / الحاقه)

«صَرْصِر» که به معنای بادی سرد و بسیار تند است بر قوم عاد تسلط پیدا می‌کند و خداوند این باد صرصر را به مدت هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان مسلط کرد، به طوری که اگر آن مردم را می‌دیدید مانند تنه‌های پوسیده درخت خرما به زمین افتاده بودند.

عذاب طوری همه آنان را فراگرفت که حتی یک نفر را نمی‌دیدید که زنده مانده باشد!

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین (۴۱۹)

«وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ» (۹ / الحاقه)

سپس فرعون زمان موسی علیه‌السلام و امت‌های قبل از او را که خدا را تکذیب کردند و در طریق عبودیت راه خطا پیمودند، ذکر می‌کند و از دهاتی‌های قوم لوط که خاطئه آوردند و راه خطا پیمودند، سخن به میان می‌آورد. (مؤتفکات دهات قوم لوط و اهالی آن قریه‌هاست.)

«فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً.» (۱۰ / الحاقه)

آن‌هایی که علیه رسول زمان خود عصیان ورزیدند و به اخذ رابیه (شدیدترین عقوبت) گرفتار شدند.

«إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ.» (۱۱ / الحاقه)

از این جا به موضوع طوفان نوح و کشتی سواران همراه نوح

(۴۲۰) کلیات تاریخ ادیان

برمی‌گردد و می‌فرماید:

«این ما بودیم که آن زمان که آب طغیان کرد،

شما را سوار کشتی کردیم و از غرق نجات دادیم!»

در این آیه خطاب را متوجه افرادی کرده که در کشتی نوح سوار بودند ولی در حقیقت خطاب به عموم بشر است که نیاکانشان همان‌ها بودند که به وسیله کشتی نوح از غرق نجات یافتند، چون این اخلاف و آن اسلاف یک نوعند و می‌توان حال بعضی از آنان را به همه نسبت داد.

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ.» (۱۲ / الحاقه)

این آیه بیان می‌کند که چرا آن‌ها را در کشتی نجات سوار کرد. و خود این حمل رفتاری است از خدا با بشر، که می‌فرماید:

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین (۴۲۱)

«اگر ما این رفتار را با شما کردیم برای این بود که این رفتار خود را تذکره‌ای برای شما قرار دهیم تا از آن عبرت بگیرید و اندرز یابید.»

تا مردم داستان حمل کشتی نوح را در دل خود جای دهند و از یاد نبرند تا اثر و فایده‌اش که همان تذکر و اندرز گرفتن است، مترتب شود.

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً...!»

یکی از سنت‌های الهی این است که بشر را از راه ارائه طریق به سوی سعادتش هدایت کند. آیه مربوط به «تذکره قرار دادن» به همین معنا اشاره می‌کند، چون تذکره به معنای این است که راه سعادت کسی را به یادش بیاورند، و این مستلزم آن نیست که آدمی تذکر هم پیدا بکند و حتما راه سعادت را پیش بگیرد، زیرا ممکن است تذکر در او اثر بکند یا ممکن است نکند.

(۴۲۲) کلیات تاریخ ادیان

یکی دیگر از سنت‌های الهی این است که همه موجودات را به سوی کمالشان هدایت کند و به سوی آن نقطه به حرکتشان دریاورد و به آن نقطه برساند. عبارت «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» به همین معنا اشاره دارد.

در روایات اسلامی در درمنشور از ابن جریح روایت کرده که این «تذکره برای امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و چه بسیار کشتی‌ها که در گذشته در دریا غرق شده بود و آثاری که از بین رفته بود. یعنی بعد از قرن‌ها امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تخته پاره‌هایش را جستند و مثلاً آثار کشتی نوح را در کوه جودی یافتند.»

در درمشور از سلسله روایت زیادی نقل شده که چون آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: - من از پروردگارم خواستم این «أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» را «علی بن ابیطالب» قرار دهد.

عوامل و دلایل انقراض امت‌های پیشین (۴۲۳)

راوی می گوید بعد از این دعای رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام بارها می گفت:

- هیچ نشد چیزی از رسول الله صلی الله علیه و آله بشنوم و فراموشش کنم.

در روایت دیگری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می گفت:

- تو ای علی «أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» و گوش فراگیرنده علم من هستی! (۱)

عاقبت تکذیب کنندگان

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ...»

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۹۵.

(۴۲۴) کلیات تاریخ ادیان

«قبل از این کفار (قریش)، قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب کردند، و هم‌چنین عاد و فرعون و مردم لوط، و اصحاب ایکه و قوم تبع، که همه آنان رسولان را تکذیب کردند، و تهدید خدا درباره‌شان محقق گشت!» (۱۲ تا ۱۴ / ق)

این آیه تهدید و اندازی است برای کفار به خاطر این که حق را بعد از این که در دست‌شان قرار گرفت و آن را شناختند، از در عناد و لجاجت انکار کردند.

قبلاً هم سرگذشت اقوامی که نامبرده شد در جابجای قرآن کریم در سوره‌های فرقان، حجر، شعراء، ص و دخان نقل شده است.

این که فرمود: «كُلُّ كَذَّبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدٌ». اشاره‌ای است به این که اصولاً وعید و تهدید به هلاکت همیشه هست ولی وقتی

درباره قومی منجز و حتمی می شود که

عاقبت تکذیب کنندگان (۴۲۵)

رسولان را تکذیب کنند، یعنی این سرنوشت، سرنوشتی است عمومی و هر قومی چنین باشد، چنین سرنوشتی دارد:

«در زمین سیر کنید و بنگرید که

عاقبت تکذیب کنندگان چگونه است؟!» (۳۶ / نحل)

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ...» (۹۴ / اعراف)

خداوند در قرآن کریم بعد از نقل تاریخ قوم و اقوام عاد و ثمود و قوم لوط و قوم

(۴۲۶) کلیات تاریخ ادیان

شعیب، آن‌ها را خلاصه کرده و درباره همه آن‌ها می فرماید:

این امت‌ها از این جهت منقرض شدند که بیشتر افرادشان فاسق و از زی عبودیت بیرون بودند، و به عهد الهی و آن میثاقی که در

روز نخست خلقت از آنان گرفته شده بود وفا نکردند و در نتیجه سنت‌های الهی یکی پس از دیگری درباره آنان جریان یافت و

منتهی به انقراضشان گردید.

خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از آن امت‌ها می فرستاد به دنبال او آن امت را با ابتلاء به ناملایمات و محنت‌ها

آزمایش می‌کرد تا به سویس راه یافته و به درگاهش تضرع کنند، و وقتی معلوم می‌شد که این مردم به این وسیله که خود یکی از سنت‌های نامبرده در بالاست متنبه نمی‌شوند سنت دیگری را به جای آن سنت به نام سنت مکر جاری می‌ساخت. و آن این بود که دل‌های آنان را به وسیله قساوت و

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی (۴۲۷)

اعراض از حق و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیبایی‌های دنیوی مهر می‌نهاد.

بعد از اجرای این سنت، سنت سومی خود یعنی استدراج را جاری می‌نمود و آن این بود که انواع گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های آنان را برطرف می‌ساخت و زندگی‌شان را از هر جهت مرفه می‌نمود و بدین وسیله روز بروز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیک‌ترشان می‌ساخت، تا وقتی که همه‌شان را به طور ناگهانی و بدون این که احتمالش را بدهند به دیار نیستی می‌فرستاد در حالی که در مهد امن و سلامت غنوده و به علمی که داشتند و وسایل دفاعی که در اختیارشان بود غره گشته و از این که پیش آمدی کار آن‌ها را به هلاکت و زوال بکشاند غافل و خاطر جمع بودند.

خدای تعالی در این آیات علاوه بر خلاصه‌گیری از تاریخ امم گذشته یک حقیقت

(۴۲۸) کلیات تاریخ ادیان

خالی از هر شائبه را هم خاطر نشان ساخته که آن حقیقت یگانه چیزی است که معیار نزول نعمت و نعمت بر آدمیان است و آن عبارت است از ایمان و تقوا!

«اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند

برکت‌هایی از آسمان و زمین به روی ایشان می‌گشودیم،

ولی تکذیب کردند،

و ما نیز ایشان را به اعمالی که می‌کردند مؤاخذه کردیم!» (اعراف / ۹۶)

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا!» (اعراف / ۱۰۱)

«این قریه‌هاست که ما از اخبار آن‌ها بر تو می‌خوانیم!»

«پیغمبران‌شان با حجت‌ها سویشان آمدند،

ولکن آن‌ها ایمان نیاوردند و دلیل ایمان نیاوردنشان این بود که قبلاً پیامبران

سنت امتحان و سنت استدراج و مکر الهی (۴۲۹)

خود را تکذیب کرده بودند و دیگر نمی‌توانستند ایمان بیاورند...!

و این همان مهر نهادن خدا بر دل‌های آنان است!» (۱)

فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ...» (انعام / ۴۲)

در این آیه و آیات بعدی آن خدای سبحان برای پیامبر گرامی‌اش رفتار خود را با امت‌هایی که قبل از وی می‌زیسته‌اند ذکر می‌کند، و بیان می‌فرماید که آن امت‌ها بعد از دیدن معجزات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند.

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۱۰.

(۴۳۰) کلیات تاریخ ادیان

و حاصل مضمون آیه این است که خدای تعالی انبیائی در آن امم مبعوث نمود. و هر کدام از آنان امت خود را به توحید خدای

سبحان و تضرع در درگاه او و توبه خالص متذکر می‌ساختند، و خدا امت‌های نامبرده را تا آن جا که پای جبر در کار نیاید و مجبور به تضرع و التماس و اظهار مسکنت نشوند به انواع شدت‌ها و محنت‌ها امتحان می‌نمود، و به اقسام با‌ساء و ضراء مبتلا می‌کرد، باشد که با حسن اختیار به درگاه خدا سر تعظیم فرود آورند و دل‌هایشان نرم شود، و از خوردن فریب جلوه‌های شیطانی و از اتکاء به اسباب ظاهری اعراض نمایند؛ ولی زحمات انبیاء به جایی نرسید، و امت‌ها در برابر پروردگار سرفرود نیاورند، بلکه اشتغال به مال دنیا دل‌هایشان را سنگین نمود، و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داد و یاد خدا را از دل‌هایشان برد.

فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء (۴۳۱)

وقتی کارشان بدین جا رسید، خدای تعالی هم درهای همه نعمت‌ها را به رویشان گشود و چنان به انواع نعمت‌ها متنعم‌شان کرد که از شدت خوشحالی به آن چه که از نعمت‌ها در اختیار داشتند غره شدند و خود را از احتیاج به پروردگار متعال بی‌نیاز و مستقل دانستند، و آن وقت بود که به طور ناگهانی و از جایی که احتمالش را نمی‌دادند عذاب را بر آنان نازل کرد تا یک وقت به خود آمدند که دیگر کار از کار گذشته بود و امیدی به نجات برایشان نمانده بود و به چشم خود دیدند که چگونه از جمیع وسایل زندگی ساقط می‌شوند.

این همان سنت استدراج و مکرری است که خدای تعالی در آیه ۱۸۲ سوره اعراف خلاصه کرده است:

«و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند از جایی که خودشان نفهمند استدراجشان

(۴۳۲) کلیات تاریخ ادیان

می‌کنیم

و مهلتشان می‌دهیم، به درستی که کید و گرفتن من سخت و محکم است!»

در جمیع بلاهایی که بر سر کفار آمده تا جایی که مستأصل و منقرضشان ساخته تقصیر با خودشان بوده است، چون مردمی ستمگر بوده‌اند، و هیچ ملامتی بر خدای تعالی نیست، بلکه او سزاوار مدح و ثناست زیرا درباره آنان جز به مقتضای حکمت بالغه‌اش رفتار نکرده و در راهی که منتهی به هلاکتشان شد جز به سوی چیزی که خودشان اختیار کردند سوقشان نداده است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۴۰.

فراوانی نعمت قبل از نزول بلاء (۴۳۳)

لجاجت توانگران مترف در همه ادوار

«وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِئْرِيَّةٍ مِنْ نَذِيرٍ الْأَقَالَ مُتْرْفُوها...» (۲۳/زخرف)

قرآن مجید می‌فرماید که مشرکین هیچ دلیلی بر حقانیت بت پرستی خود ندارند، نه عقلی و نه نقلی، بلکه می‌گفتند ما پدران خود را بر دینی یافتیم و ما با پیروی آثار ایشان هدایت می‌یابیم. خلاصه دلیلشان تنها تقلید کورانه از پدران است و بس! خداوند در آیه فوق می‌فرماید:

«تمسک به تقلید اختصاص به مشرکین عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد بلکه این عادت دیرینه امت‌های گذشته شرک نیز بوده است، و ما قبل از تو به هیچ قریه‌ای رسول

(۴۳۴) کلیات تاریخ ادیان

نذیری یعنی پیامبری نفرستادیم مگر آن که توانگران اهل قریه هم به همین تقلید تشبث جستند و گفتند:

ما اسلاف و نیاکان خود را بر دینی یافتیم و همان دین را پیروی می‌کنیم و از آثار پدران دست بر نمی‌داریم و با آن مخالفت نمی‌کنیم!»

اگر در آیه مورد بحث این کلام را تنها از توانگران متنع اهل قریه‌ها نقل کرده برای این است که اشاره کرده باشد به این که طبع تنعم و نازپروردگی همین است که وادار می‌کند انسان از بار سنگین تحقیق شانه خالی کند و دست به دامن تقلید شود. این جا خداوند قوم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تهدید می‌کند و می‌فرماید: از آن لجبازهای متنع که از تقلید کورانه پدران دست نکشیدند و پیامبران را تکذیب کردند، انتقام کشیدیم، پس بنگر که عاقبت پیشینیان اهل قریه‌ها چه بوده است؟ (۱)

لجاجت توانگران مترف در همه ادوار (۴۳۵)

اقوامی که تاریخ آن‌ها را نمی‌شناسد!

«...قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ...»
(۹ / ابراهیم)

قرآن مجید درباره اقوامی که بعد از نوح و عاد و ثمود در دنیا زیسته و به عذاب الهی گرفتار شده‌اند اما در تاریخ ذکری از آن‌ها نرفته است، در آیه فوق چنین می‌فرماید:

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۱۵۰.

(۴۳۶) کلیات تاریخ ادیان

«مگر خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند - قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آن‌ها بوده‌اند، که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌شناسد، به شما نرسیده است؟»

وقتی پیغمبرانشان با دلیل‌ها به سویشان آمدند، دست‌هایشان را از حیرت به دهان بردند و گفتند:

ما آئینی را که به ابلاغ آن فرستاده شده‌اید منکریم و درباره آن چیزها که ما را بدان می‌خوانید به سختی به شک اندریم! پیغمبرانشان گفتند:

مگر در خدای یکتای ایجاد کننده آسمان‌ها و زمین شکی هست...؟»

عبارت «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» یعنی «جز خدا کسی ایشان را نمی‌شناسد و وضع ایشان را نمی‌داند»، اشاره به اقوامی است پس از قوم نوح و عاد و ثمود که کسی حقیقت حال

اقوامی که تاریخ آن‌ها را نمی‌شناسد! (۴۳۷)

ایشان و جزئیات تاریخ زندگی آن‌ها را نمی‌داند.

در روایات اسلامی در درمثور روایتی است که اشاره به این موضوع دارد و می‌گوید:

مردی خدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام عرض کرد:

- من داناترین مردم به انساب هستم! حضرت فرمود:

- تو نمی‌توانی همه مردمان را به دودمانی نسبت دهی! عرض کرد:

- چرا نمی‌توانم؟ فرمود:

- بگو به بینم در آیه «وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»، (۳۸/فرقان) می‌دانی این قرون بسیار چه کسانی هستند؟ عرض کرد:

بله من همه آن‌ها را نسبت می‌دهم (و می‌گویم کدام پسر کدام نوه کدام بود!) فرمود:

(۴۳۸) کلیات تاریخ ادیان

- مگر آیه «الْمَ يَأْتِيَكُمُ نَبُؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ - آیا نشنیده‌اید داستان امت‌هایی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و اقوامی که بعد از ایشان بودند که جز خدا آن‌ها را نمی‌شناسد،» را نخوانده‌ای؟
آن مرد ساکت شد (زیرا آیه شریفه صریحا می‌فرماید که انسابی هستند که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌داند!) (۱)

امتهای منقرض شده و آثار بجا مانده

قرآن مجید تاریخ امت‌ها و جوامع منقرض شده را در سوره هود بیان کرده و در

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۳۷.

امتهای منقرض شده و آثار بجا مانده (۴۳۹)

پایان سوره به داستان‌های قبل بازگشت نموده و نظری اجمالی و کلی در آن نموده و سنت خدا را در بندگانش، خلاصه کرده است، و آثار شومی را که شرک به خدا برای امم گذشته به بار آورده و آنان را به هلاکت در دنیا و عذاب جاودانه آخرت مبتلاء نموده است، برمی‌شمارد تا عبرت گیران عبرت گیرند:

«این داستان‌ها که برایت آورديم، پاره‌ای از داستان‌های شهرها و دهکده‌ها یا اهل آن‌هاست که ما برایت شرح دادیم، (نه همه آن‌ها).» (۱۰۰ / هود)

داستان‌های امم گذشته را به زراعت تشبیه کرده که گاهی ایستاده و گاهی درو شده است. برخی از دهکده‌ها که داستانش بیان شده دهکده‌هایی هستند که به کلی از بین نرفته و هنوز آثارشان باقی است، مانند دهکده قوم لوط که هنوز - در عصر نزول قرآن - آثارش باقی بوده است و بیننده را به یاد آن قوم می‌انداخت:

(۴۴۰) کلیات تاریخ ادیان

«و ما از آن قوم اثری باقی گذاشتیم برای مردمی که عبرت می‌گیرند» (۳۵/ عنکبوت)

«و شما صبحگاهان و شبانگاهان بر آن قوم گذر می‌کنید، چرا عبرت نمی‌گیرید؟» (۱۳۸ / صافات)

از این آیات برمی‌آید که در عصر نزول قرآن آثاری از قوم لوط بر جای بوده است.

اگر مراد از قراء اهل قراء باشد معنای آیه چنین می‌شود:

- از این امم و اقوام بعضی هنوز برجایند و به کلی منقرض نشده‌اند، مانند امت نوح و صالح، و برخی دیگر به کلی منقرض شده‌اند، مانند قوم لوط که احدی از ایشان به غیر از خانواده لوط (که از ایشان نبودند) نجات نیافت و همه از بین رفتند.

- «وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ...!» (۱۰۲ / هود)

آیات چنین ادامه می‌یابد:

امتهای منقرض شده و آثار بجا مانده (۴۴۱)

«هم‌چنان که اخذ خدای سبحان، این اقوام ستمگر یعنی قوم نوح و هود و صالح و شعیب و قوم فرعون را اخذی الیم و شدید بود، چنین هر قوم ستمگر دیگر را که اخذ کند، اخذش الیم و شدید است، پس همه عبرت گیران عبرت گیرند!

همین خود آیتی است برای کسی که از عذاب حیات آخرت، بیم‌ناک است، و علامتی است که نشان می‌دهد خداوند به زودی در آخرت، مجرمین را به جرمشان اخذ خواهد نمود و اخذش الیم و شدید خواهد بود.»

خداوند پس از آن که داستان‌های امم گذشته و سرانجام شرک و فسق و لجبازی و انکار آیات و استکبارشان را از قبول حق که انبیائشان بدان دعوت می‌کردند، برای پیغمبر گرامی‌اش تفصیل داده و خاطر نشان ساخت که چگونه رفتارشان ایشان را در دنیا به هلاکت و عذاب استیصال و در آخرت و روزی که اولین و آخرین یک جا جمع

(۴۴۲) کلیات تاریخ ادیان

می‌شوند، به عذاب دائمی دوزخ مبتلاء ساخت، و پس از آن که در آخر سوره، آن تفصیلات را خلاصه کرد، اینک در آیات زیر به پیامبرش دستور می‌دهد که او و هر که پیرو اوست از آن داستان‌ها عبرت گیرند و برای خود کسب یقین کنند که شرک و فساد در زمین آدمی را جز به سوی هلاکت و انقراض رهنمون نمی‌شود و لاجرم می‌بایستی دست از طریق عبودیت بردارند و خویشتن‌داری و نماز را شعار خود سازند و بر ستمکاران رکون و اعتماد نکنند، که اگر چنین کنند آتش آنان را خواهد گرفت، و دیگر جز خدا یاوری نخواهند داشت و کسی به کمکشان نخواهد شتافت.

باید بدانند که همیشه برد با خداست، و منطق کفار همیشه منکوب و خوار است، هر چند خدا چند صباحی مهلتشان دهد!

«پس درباره خدایانی که اینان می‌پرستند در تردید مباش!

امت‌های منقرض شده و آثار بجامانده (۴۴۳)

که پرستش جز به طریقی که پدرانشان از پیش می‌کرده‌اند، نمی‌کنند، و ما نصیب آنان را تمام و بدون کم و کسر به آن‌ها می‌دهیم!» (۱۰۹ / هود)

در آیه فوق قرآن مجید نسل معاصر پیامبر اسلام را در نظر گرفته و به پیامبر گرامی خود می‌فرماید:

- حال که داستان اولین و گذشتگان را شنیدی و فهمیدی که چگونه خدایانی غیر از خدای تعالی را می‌پرستیدند و چگونه آیات خدا را تکذیب می‌کردند، و دستگیرت شد که سنت خدای تعالی در میان آنان چه بود؟ و چگونه خدا در دنیا هلاک و در آخرت به آتش جاودان مبتلاء ساخت، پس دیگر در عبادت قوم خویش شک و تردید نداشته باش، زیرا که بت پرستی آنان همان رسم دیرینه پدران ایشان است و جز تقلید از آنان هیچ دلیلی ندارد، و مطمئن بدان که ما به زودی بهره‌ای را که از

(۴۴۴) کلیات تاریخ ادیان

کیفر اعمالشان عایدشان می‌شود به ایشان می‌دهیم، بدون این که به وسیله شفاعت یا عفوئی از آن بکاهیم!

ممکن هم هست که مقصود از «پدران» پدران بلافصل نباشد بلکه امت‌های گذشته‌ای باشد که به کیفر بت پرستی منقرض شده‌اند. و حتی ممکن است مقصود پدران و نیاکان عرب بعد از اسماعیل علیه‌السلام هم نباشد بلکه مطلق امت‌های گذشته باشد - «اباءَهُمُ الْأَوَّلِينَ!»

آن امت‌ها پدران کفار معاصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خوانده است و معنی آیه با این امکان مناسب‌تر است که می‌فرماید:

- تو درباره بت پرستی قومت تردید نداشته باش، چه اینان نمی‌پرستند مگر همان‌هایی را که آن امت‌های منقرض شده که پدران اینان حساب می‌شوند،

امت‌های منقرض شده و آثار بجامانده (۴۴۵)

پرستش می‌کردند، و شکی نیست که ما جزاء و کیفر اینان را بدون کم و کاست به آن‌ها خواهیم داد، هم‌چنان که درباره آن امت‌ها همین رفتار را کردیم! (۱)

۱- المیزان ج ۲۱، ص ۱۰.

(۴۴۶) کلیات تاریخ ادیان

(۴۴۷)

پیدایش آئین‌های بت‌پرستی

«قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ...»
(۱۴ / انعام)

آن چه که از تاریخ و ثنیت و بت‌پرستی برمی‌آید این است که باعث پیدایش این مرام
(۴۴۸)

یعنی خضوع در برابر بت و پرستش آلهه، یکی از دو غریزه زیر بوده است:

۱- غریزه جلب منفعت،

۲- غریزه دفع ضرر

پرستش با غریزه جلب منفعت

انسان‌هایی دور از معارف دینی به نظر ساده خود احساس می‌کرده‌اند که در ادامه زندگی محتاج به اسباب و لوازم زیادی از قبیل
طعام، لباس، مسکن، همسر، اولاد، خویشاوندان و امثال آن هستند. از این میان از همه مهم‌تر غذاست که نیاز انسان به آن بیش از
نیازی وی به غیر آن است. و معتقد شده بودند که هر صنفی از این حوائج بستگی به سببی دارد که آن سبب آن حاجت را
برای آنان فراهم می‌کند.

پرستش با غریزه جلب منفعت (۴۴۹)

مثلاً- باران سببی است که آب را از آسمان فروفرستاده و چمنزارها را سرسبز و خرم می‌سازد و در نتیجه آذوقه آنان و علوفه
چهارپایان‌شان را تأمین می‌کند. سبب دیگری هست که بین دو نفر علاقه و محبت می‌افکند. یا سببی دیگر وجود دارد که اداره
دریاها و کشتی‌ها را عهده‌دار است.

چون می‌دیدند که خودشان به تنهایی نیروی تسلط بر همه این حوائج و حتی بر حوائج ضروری را ندارند از این رو برای دستیابی به
هر حاجتی خود را ناچار می‌دیدند که در برابر سبب مربوط به آن حاجت خضوع نمایند و او را پرستش کنند.

پرستش با غریزه دفع ضرر

(۴۵۰) کلیات تاریخ ادیان

انسان‌ها چون می‌دیدند از هر سو هدف تیر حوادث و ناملازمات و محصور بلائی عمومی و بیماری‌ها و فقر و سقوط و بی‌کسی و
یا دشمنی دشمنان و حسادت حسودان و امثال آن هستند، لذا پیش خود به این خیال می‌افتادند که لابد اسباب قاهره‌ای در کار است
که این گرفتاری‌های خردکننده را برای انسان فراهم می‌آورد و لابد این اسباب موجوداتی هستند آسمانی نظیر ارباب انواع
و ارواح کواکب...؟

از این جهت از ترس این که مبادا دچار خشم آن‌ها شوند سر تسلیم در برابرشان فرود آوردند و آن‌ها را معبود خود گرفتند تا از
ضررهایی که از ناحیه آنان نازل می‌شود مصون مانند.

این است آن چیزی که از تاریخ‌ها راجع به پیدایش مسلک بت‌پرستی و منطق بت‌پرستان و
ستاره‌پرستان استفاده می‌شود.

پرستش با غریزه دفع ضرر (۴۵۱)

با در نظر گرفتن این نکته تاریخی به خوبی معلوم می‌شود که خدای تعالی در آیه بالا- و هم‌چنین در آیات بعدی آن از این راه احتجاج می‌کند که برهان خود آنان را بر پرستش اجرام آسمانی از آنان گرفته و به خودشان برمی‌گرداند. بدین معنی که اصل آن دو حجت را در این که حجت صحیح‌اند قبول می‌کند و سپس اضافه می‌نماید که لازمه این حجت یگانه‌پرستی و نفی هر گونه شریکی از خدای سبحان است، نه بت‌پرستی و شرک!

«... آری، جمیع موجوداتی که در ظرف زمان جای دارند همه ملت خدایند، و او شنوا و داناست!

بگو! آیا من هم مثل شما غیر از آفریدگار آسمان‌ها و زمین، و آن کسی که همه را روزی می‌دهد و کسی به او روزی نمی‌دهد، معبود و ولی دیگری بگیرم؟!»

(۴۵۲) کلیات تاریخ ادیان

بگو! من مأمور شده‌ام که اولین کسی باشم که اسلام را پذیرفته و تسلیم او شده است.

آری، به من سفارش شده که مبادا از مشرکین باشم!

... اگر خداوند تو را به فقر و یا مرض و یا مکروه دیگری مبتلا کند و اگر خیری به تو به رساند کسی نیست که از آن جلوگیری باشد،

تنها اوست که بر هر چیزی قادر است...!» (۱۳ تا ۱۸ / انعام) (۱)

شروع بت‌پرستی انسان

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۴۵.

شروع بت‌پرستی انسان (۴۵۳)

«الْم تَرِ الْآلِ الذی حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِی رَبِّهِ...» (۲۵۸ / بقره)

انسان اولیه یعنی انسان‌های ساده عصر حجر، از آن جا که هر چیزی را با وضع خود مقایسه می‌کردند، و از سوی دیگر افعال مختلف خود را می‌دیدند که مستند به قوا و اعضای مختلف‌شان است، و نیز می‌دیدند که افعال مختلف اجتماعی هم مستند به اشخاص مختلف اجتماع است، و هم‌چنین حوادث مختلف مستند به علل مختلف نزدیک به هر حادثه است، هر چند که علت‌العلل و سرنخ همه آن حوادث نزد صانعی است که مجموع عالم وجود مستند به اوست، لا-جرم برای انواع مختلف حوادث اربابی مختلف قائل شدند که چون خدا خدائی می‌کنند.

در معرفی این خدایان، یک وقت آن‌ها را به نام ارباب انواع اثبات و معرفی کردند، از

(۴۵۴) کلیات تاریخ ادیان

قبیل: رب دریاها، رب آتش، رب هوا و باد و امثال آن، و یک بار دیگر به نام کواکب و مخصوصاً ستارگان سیار، اثبات نمودند و طبق اختلافاتی که در آن‌ها تشخیص دادند آثار مختلفی در عالم عناصر و موالیید برای آن‌ها قائل شدند، هم‌چنان که از صابئین این معنا نقل شده است.

آن گاه برای آن ارباب، صورت‌ها و مجسمه‌هایی می‌ساختند تا چون دسترسی به خود ارباب ندارند این مجسمه‌ها را به عنوان نمایشگر ارباب بپرستند. و این مجسمه‌ها شفاعت‌شان را نزد صاحبان خود بکنند، و صاحب بت هم شفاعت‌شان را نزد خدای بزرگ بکند و یا به وسیله او سعادت زندگی و مرگ خود را تأمین نماید.

به همین جهت است که می‌بینیم بت‌ها بر حسب اختلاف امت‌ها و مردم هر قرنی مختلف شده است، زیرا آراء آن‌ها در تشخیص انواع مختلف بوده است، و هر قومی

شروع بت پرستی انسان (۴۵۵)

شکل بت‌ها را طوری ساخته که مطابق شکلی باشد که در مخیله خود از ارباب آن بت‌ها داشته است. و ای بسا که در این مجسمه‌سازی‌ها غیر از آن صورت‌های خیالی، هوی و هوس و امیال شخصی هم دخالت داشته است. و ای بسا که رفته رفته رب‌النوع و حتی رب‌الارباب که همان خدای سبحان باشد به کلی فراموش می‌شده و یکسره دست به دامن خود بت‌ها می‌شدند، و در اثر آرایشگری‌هایی که خیال و حس در بت‌ها می‌شده غیر بت را فراموش نموده و همه به یاد بت می‌بودند، و این باعث می‌شد که جانب بت بر جانب خدای سبحان غلبه کند.

همه این‌ها از آن اقوام بدین جهت سر می‌زد که خیال می‌کردند ارباب این بت‌ها یعنی آن‌هایی که در تدبیر زمین و دریا و امثال آن به ایشان واگذار شده تأثیری در شئون زندگی آنان دارد، به طوری که اراده آن ارباب بر اراده خود آنان غالب است، و تدابیر آن‌ها بر تدبیر خود ایشان مسلط است.

(۴۵۶) کلیات تاریخ ادیان

چه بسا می‌شده که بعضی از سلاطین خودکامه و دیکتاتور از این اعتقادات عوام سوءاستفاده می‌کردند، و اوامر ملوکانه خود را از این راه به خورد مردم می‌دادند و در شئون مختلف زندگی مردم تصرفاتی می‌نمودند، و رفته رفته به طمع بدست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند. هم چنان که تاریخ این معنا را از فرعون و نمرود و غیر آن دو نقل کرده است. در نتیجه با این که خودشان مانند مردمشان بت می‌پرستیدند، در عین حال خود را در سلک ارباب جامی زدند.

این جریان هر چند در ابتداء امر چنین سیری داشت، لکن از آن جایی که مردم اوامر ملوکانه آنان را نافذتر از دخالت ارباب می‌دیدند، اگر دخالت ارباب در زندگی‌شان خیالی بود، دخالت اوامر ملوکانه بر ایشان محسوس بود، لذا نفوذ بیشتر و محسوس

شروع بت پرستی انسان (۴۵۷)

بودن نفوذ باعث می‌شد که این خدایان بشری از خدایان خیالی خداتر باشند، و مردم آنان را بیشتر پرستند.

قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره نازعات از قول فرعون حکایت فرموده که گفت:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - یعنی من رب اعلائی شما هستم!»

ملاحظه می‌کنید که فرعون خود را رب بزرگ‌تر دانسته است با این که خود فرعون بت می‌پرستیده است، چنان که قرآن از اشراف قوم او حکایت کرده که گفتند:

«يَذَرِكْ وَاللَّهْتَكْ - آیا به موسی اجازه می‌دهی که خدائی تو و خدائی خدایان را هیچ کند؟» (۱۲۷ / اعراف)

و هم چنین این ادعا را از نمرود حکایت کرده، آن جا که گفته است:

- من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم! و نشان می‌دهد که چنین ادعائی داشته است.

(۴۵۸) کلیات تاریخ ادیان

قوم نمرود نیز همین اعتقاد را داشتند. همه داستان‌های ابراهیم علیه‌السلام که در قرآن آمده نشان می‌دهد که نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود. چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود لکن با این حال خود را هم اله می‌دانست و بلکه بالاترین آلهه می‌پنداشت.

خورشید نیز در نظر نمرود و نمرودیان و یا حداقل نزد بعضی از آن‌ها یکی از خدایان است لکن در عین حال خود آنان قبول دارند که خورشید و ملحقاتش یعنی طلوع و غروبش مستند به خداست که در نظر آنان رب‌الارباب است.

با کمی دقت در سیاق آیات قرآنی که داستان نمرود را حکایت می‌کند می‌توان حدس زد که انحطاط فکری مردم آن روز درباره معارف دینی و معنویات چقدر بوده است؟ و این انحطاط در معنویات منافاتی با پیشرفتگی در تمدن ندارد.

شروع بت پرستی انسان (۴۵۹)

اگرچه آثار باستانی قوم بابل و مصر قدیم از تمدن آنان خبر می‌دهد، نباید پنداشت که در معارف معنوی هم پیشرفته بوده‌اند. و تقدم و ترقی در مادیات متمدنین عصر حاضر و انحطاطشان در اخلاق و معارف دینی، بهترین دلیل بر سقوط این قیاس است. (۱)

منشأ و چگونگی پیدایش بت پرستی

انسان همواره در این لغزش گاه است که امور معنوی را تجسم کند و حقایق نامحسوس را در قالب محسوس بریزد. این کار را به وسیله ساختن مجسمه و رسم تصویر انجام می‌دهد. از طرف دیگر فطرت انسان طوری است که در برابر هر قدرت

۱- المیزان ج ۴، ص ۲۵۶.

(۴۶۰) کلیات تاریخ ادیان

برتر و قهرآمیز خاضع است و توجه خود را بدان معطوف می‌دارد.

از مجموع این دو معجون روح شرک و بت پرستی سربلند می‌کند که در اجتماع انسانی بقدری جاری و ساری بوده که حتی در اجتماعات مرفعی امروز و اجتماعاتی که بر اساس بی‌دینی ساختمان شده قابل اجتناب نیست. معمولاً آرم و پرچم و مجسمه شخصیت‌ها به حدی مورد احترام قرار می‌گیرد که بت پرستی عهدهای اولیه و بشر نخستین را مجسم می‌کند. به علاوه همین امروز بر پشت این کره خاکی صدها میلیون نفر بت پرست وجود دارد که در شرق و غرب عالم اقامت گزیده‌اند.

از این جا به لحاظ اعتبار عقلی این مسئله قوت می‌گیرد که بت پرستی در بین مردم بدین نحو شروع شده که مجسمه یا تصویر مردان بزرگ را مخصوصاً پس از مرگ و به منظور یادبود آنان سرپا نگه می‌داشتند.

منشأ و چگونگی پیدایش بت پرستی (۴۶۱)

(در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز مؤید این سخن وارد شده است.)

از حضرت صادق علیه السلام (در تفسیر قمی) نقل شده که فرمود:

«مردم سابق خداپرست بودند. پس از چندی مردند و بستگان آنان به شیون پرداختند و مصیبت بر آنان سخت شد، پس شیطان - که لعنت خدا بر او باد - به نزدشان آمد و بدیشان گفت که من برای شما به صورت مردگان بت می‌سازم تا بدان‌ها بنگرید و انس بگیرید و خدا را عبادت کنید.

آن گاه برای آنان به صورت مردگان بت ساخت و از آن پس خدا را می‌پرستیدند و به بت‌ها نظر می‌کردند. چون زمستان شد و باران آمد بت‌ها را داخل خانه‌ها بردند. این نسل به عبادت خدا ادامه می‌دادند منقرض شدند و اولادشان رشد کردند و گفتند: پدران ما این‌ها را می‌پرستیدند! و به جای خدا شروع به پرستش بت‌ها کردند...»

(۴۶۲) کلیات تاریخ ادیان

مطابق نقل تاریخ در روم و یونان باستان سرپرست خانه را در خانواده پرستش می‌کردند و موقعی که می‌مرد بتی به جای او می‌ساختند و اهالی خانه آن را می‌پرستیدند.

بسیاری از پادشاهان و بزرگان نیز در بین قوم خود پرستش می‌شدند. قرآن کریم از این عده، نمرود پادشاه معاصر ابراهیم علیه السلام و فرعون معاصر موسی علیه السلام را ذکر کرده است.

امروز نیز در بتکده‌ها و آثار عتیقه‌ای که از آنان باقی مانده مجسمه‌های بسیاری از رجال بزرگ دینی یافت می‌شود مانند مجسمه بودا و مجسمه‌هایی از برهمن‌ها و امثال آن‌ها.

پرستش مردگان در روزگار قدیم شاهد بر آن است که پیشینیان معتقد بودند

منشأ و چگونگی پیدایش بت پرستی (۴۶۳)

مردگان با مرگ از بین نمی‌روند و ارواحشان بعد از مرگ باقی می‌ماند و همان توجه و اثری را که در حال حیات دارا بوده، دارد و حتی بعد از مرگ از آن رو که از شائبه ماده خلاص شده و از تأثرات جسمانی و انفعالات مادی رهایی یافته، وجودی قوی‌تر و اراده‌ای نافذتر و تأثیری شدیدتر پیدا می‌کند.

فرعون معاصر موسی علیه‌السلام با این که در بین قوم خود به عنوان خدایی پرستش می‌شد و طبق گفته قرآن خود او نیز بت پرست بود. (۱۲۷ / اعراف)

نقش مجسمه سازی در بت پرستی

ظاهراً ساختن مجسمه انسان مردم را به فکر انداخت که برای خدایان نیز بت

(۴۶۴) کلیات تاریخ ادیان

بسازند، ولی سابقه ندارد که برای خدای واحد - که از احاطه و دسترس وهم بالاتر است - بتی ساخته باشند. و گویا همین مسئله (که خدا بالاتر از هم و حد است) آنان را از تهیه صنم برای خدای متعال منصرف کرده است، و بلکه به جای آن که بت خدا را درست کنند هر دسته به راهی رفتند و هر کس یکی از جنبه‌های تدبیر عینی عالم را که در نظرش مهم می‌نمود گرفت و با پرستش خدائی که به خیال خودش موکل بر تدبیر جنبه مورد توجه او بود به پرستش خدا پرداخت.

بدین سان ساکنین سواحل دریا به پرستش «خدای دریا» پرداختند که از دریا به آن‌ها منفعت برساند و از طوفان دریا سالم بمانند. ساکنین صحرا نیز «خدای صحرا» و جنگجویان «خدای جنگ» را پرستیدند و به همین ترتیب...

دیری نپائید که هر دسته از مردم به پرستش خدای خاصی در صورت و شکل

نقش مجسمه‌سازی در بت پرستی (۴۶۵)

خیالی خود و در قالب فلزی یا چوبی یا سنگی و یا قالب‌های دیگری که برای آن انتخاب کرده بودند پرداختند تا بدان جا که طبق روایت، طایفه «بنی حنیفه» در یمامه خدائی از کشک ساختند و پس از مدتی که دچار خشکسالی و گرسنگی همه گیر شدند بر آن هجوم بردند و آن را خوردند.

و حتی ممکن بود مردمی درخت یا سنگ خوبی ببینند و بپسندند و مشغول پرستش آن شوند و بعداً وقتی گوسفند یا شتری می‌کشتند آن سنگ یا درخت را به خون آن آغشته می‌کردند، و وقتی چارپایانشان دردمند می‌شدند آن‌ها را به سوی آن سنگ یا درخت می‌آوردند و به آن می‌مالیدند. بسیاری از درختان را به عنوان ارباب می‌گرفتند و بدان تبرک می‌جستند و آن را قطع نمی‌کردند و نمی‌شکستند و برای تقرب بدان قربانی‌ها می‌کردند و نذورات و هدیه‌ها می‌آوردند.

(۴۶۶) کلیات تاریخ ادیان

این هرج و مرج، مردم را بدان کشانید که در کار بت‌ها به راه‌های پراکنده‌ای روند که به هیچ وجه تحت ضابطه‌ای در نمی‌آمد و قابل احصاء نیست، ولی آن چه به طور اغلب در معتقدات آنان وجود داشت این بود که بت‌ها را به سوی خدا شفیع قرار می‌دادند تا خدا را به طرف آنان جلب و شر را دفع نماید، و احیاناً پاره‌ای از بت پرستان عامی، خود بت را به عنوان معبودی مستقل می‌پرستیدند نه به عنوان شفاعت، و گاهی نیز آن‌ها را به عنوان شفیع می‌شناختند ولی آن‌ها را بر خدا مقدم می‌داشتند یا ترجیح می‌دادند.

بعضی هم ملائکه را می‌پرستیدند و بعضی دیگر جن را، و قومی ستارگان ثابت مثل ستاره «شعری» را، و طایفه‌ای پاره‌ای از سیارات را - که به همه این‌ها در کتاب الهی اشاره شده است - و همه این پرستش‌ها به طمع خیر یا از ترس شر انجام می‌گرفت.

کم اتفاق می‌افتاد که معبودی جز خدا بپرستند و بتی برای آن معبود نگیرند تا در

نقش مجسمه‌سازی در بت پرستی (۴۶۷)

عبادات خود رو به سوی او آورند و بلکه عادت داشتند که وقتی یک شیء را به عنوان «اله» و «شفیع» می‌شناختند برای او بتی از چوب یا سنگ یا فلز می‌ساختند و صورتی از حیات تصویری خود را به وسیله او مجسم می‌کردند و مثلاً به صورت انسان یا حیوان می‌ساختند با این که شکل صاحب بت غیر از آن بود که در بت مجسم کرده بودند مثل ثوابت و سیارات و خدای علم و دوستی و رزق و جنگ و امثال آن.

دلیل این که بت پرستان برای شرکای خدا بت درست می‌کردند این بود که می‌گفتند: عده‌ای از خدایان مانند ارباب انواع و سایر خدایان غیرمادی بالاتر از صورت محسوس مادی هستند و گروهی دیگر حالت ظهور ثابتی ندارند مثل ستارگان که از طلوع به غروب می‌روند و مشکل است هر موقع خواستیم به آن‌ها روی آوریم، و بنابراین لازم است که برای هر خدایی بتی بسازیم که صفات و خصوصیات او را مجسم کند و هر

(۴۶۸) کلیات تاریخ ادیان

وقت خواستیم به وسیله بت به سوی خدا رویم. (۱)

خدایان مؤنث

«...أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءِالِهَةً...» (۷۴ / انعام)

بت پرستان همان‌طور که خدایان مذکر داشتند و آن را «اله» می‌خواندند، خدایان مؤنثی هم اثبات می‌کردند که آنان را «الاهه» یا «رَبَّةٌ» یا «دختر خدا» و یا «همسر خدا»

۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۲۶.

خدایان مؤنث (۴۶۹)

می‌نامیدند. مشرکین مؤنث بودن را از نواقصی که تنزیه معبود از آن واجب باشد، نمی‌دانستند.

اهل بابل به خدایانی مؤنث قائل بودند که از آن جمله بود:

«الاهه نینو» که معتقد بودند مادر خدایان است.

«الاهه نین کاراشا» که می‌گفتند دختر خدا «آنو» است.

«الاهه زاربانیت» که می‌گفتند خدای رضاع است.

«الاهه آنوناکی»

طایفه‌ای از مشرکین عرب هم ملائکه را به عنوان دختران خدا می‌پرستیدند. در تفسیر آیه ۱۱۷ سوره نساء (ان يَدْعُونَ مِنْ دُونِهَا اِلٰهًا اِنَاثًا) روایت شده که به‌طور کلی عرب بت‌های خود را مادگان می‌نامیدند، مثلاً می‌گفتند: ماده بنی فلان - و مقصودشان

(۴۷۰) کلیات تاریخ ادیان

بت مورد پرستش آن قبیله بود. (۱)

بت پرستی در ادیان باستانی

بت پرستی تقریباً به یک ریشه برمی‌گردد و آن عبارت است از شفیع گرفتن به سوی خدا و پرستش بت‌ها و تمثال‌های آن‌ها، و احتمالاً این عقیده چندین بار بر زمین مسلط شده و همه عالم بشری را فرا گرفته است، به طوری که قرآن کریم از امم معاصر نوح و ابراهیم و موسی علیهم‌السلام حکایت می‌کند.

ولی مع الوصف تشنت و هواپرستی و خرافات دارندگان این عقیده

۱- المیزان ج ۱۳، ص .

بت پرستی در ادیان باستانی (۴۷۱)

به اندازه‌ای گوناگون بوده که به شمار آوردن مذاهبی که در بت پرستی پدید آمده‌اند محال می‌نماید و بیشتر این عقیده‌ها بر اصول ثابت و قواعد منظم و هماهنگی استوار نیست.

آن چه از میان مذاهب منظم شده‌اند و موجودیتی پیدا کرده‌اند مذهب صابئین و بت پرستی برهمنی و بودائی است.

بت پرستی صابئان

بت پرستی صابئان بر اساس روابط کون و فساد و ارتباط حوادث ارضی عالم به اجرام علوی مثل خورشید و ماه و عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل مبتنی است. این مذهب عقیده دارد که این اجرام با عوالم روحانی وابسته به خود،

(۴۷۲) کلیات تاریخ ادیان

سررشته‌دار نظام عینی جهانند و هر کدام از آن‌ها حوادث مربوط به خود را که در احکام نجوم توصیف شده تدبیر می‌کنند و با تکرار گردش این اجرام، گردش زمان بی‌توقف و بی‌نهایت تکرار می‌گردد.

پس این اجرام وسایطی هستند بین خدا و این عالم مشهود که پرستش آن‌ها آدمی را به خدا نزدیک می‌کند و باید برای آن‌ها بت و مجسمه ساخت و با عبادت بت‌ها و مجسمه‌ها به آنان تقرب جست.

مورخین گفته‌اند کسی که این آئین را پی‌ریزی کرد و اصول و فروع آن را مهذب ساخت «یداسف» منجم بود که در زمان «طهمورث» پادشاه ایران ظهور کرد و مردم را به مذهب صابئه دعوت کرد و خلق کثیری از او پیروی کردند و مذاهب او در اقطار

زمین مانند روم و یونان و بابل و سایر کشورها شیوع پیدا کرد و هیکل‌ها و معابدی مشتمل بر بت‌های ستارگان بنا گردید.

بت پرستی صابئان (۴۷۳)

این فرقه دارای احکام و قوانین و ذبیحه‌ها و قربانی‌هایی هستند که به سرپرستی کاهنان خود انجام می‌دهند و ذبح انسان را به آن‌ها نسبت می‌دهند که به عنوان تقرب به بت صورت می‌گرفت.

این فرقه خدا را در جنبه خدایی و نه در مقام عبادت یگانه می‌دانند. اینان خدا را از نقایص و زشتی‌ها منزّه می‌دانند و برای او صفات سلبيه قائلند نه ثبوتیه. مثلاً- می‌گویند خدا عاجز نیست، جاهل نیست، نمی‌میرد و ظلم و جور نمی‌کند و این‌ها را

مجازاً «اسماء حسنی» می‌نامند و اسم حقیقی برای خدا قائل نیستند.

بت پرستی برهمنی

(۴۷۴) کلیات تاریخ ادیان

برهمنی نیز یکی از مذاهب اصیل بت پرستی است و شاید قدیمی‌ترین مذهب بت پرستی در بین مردم باشد زیرا تمدن هند یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های انسانی است که ابتدای تاریخی آن به طور دقیق ضبط نشده است.

نخستین تاریخ پیدایش بت پرستی هند نیز معلوم نیست جز آن که بعضی از مورخین مثل مسعودی و دیگران ذکر کرده‌اند که «برهن» نام اولین پادشاه هند است که شهرهای این مملکت را آباد و زیربنای مدنیت را در این کشور به وجود آورد و عدل

و داد را در بین آنان بسط داد.

احتمالاً کیش برهمنی بعد از او پیدا شده و به نام او نامیده شده است، زیرا بسیاری از امت‌های گذشته پادشاهان و بزرگان قوم خود

را می‌پرستیدند، چون معتقد بودند که آنان دارای سلطه غیبی هستند و «لاهورت» به نوعی در آنان ظهور کرده است. و ظاهر

بت پرستی برهمنائی (۴۷۵)

«ویدا» کتاب مقدس آنان نیز مؤید همین مطلب است، زیرا ظاهراً این کتاب مجموعه‌ای از رسائل و مقالات پراکنده‌ای بوده که هر قسمت آن را عده‌ای از رجال دینی در ازمنه مختلف نوشته و برای نسل بعدی به ارث گذاشته‌اند و بعداً این نوشته‌ها گردآوری شده و به صورت کتابی درآمده که به دینی منظم اشاره دارد و دانشمندان سانسکریت تصریح بدان دارند. لازمه این سخن این است که برهمنائی مانند سایر مذاهب بت پرستی از افکار عامی بی‌ارزش ناشی شده و در مراحل تکامل تطور یافته و به درجه کمال رسیده است.

عقاید برهمنائی

(۴۷۶) کلیات تاریخ ادیان

از نظر براهمه «برهم» نخستین و بزرگ‌ترین معبود هندی‌ها است. هندیان عقیده داشتند که «برهم» اصل همه موجودات است، موجودی است تغییرناپذیر و غیرقابل ادراک، ازلی و مطلق و سابق بر تمامی مخلوقات. همه عالم را تنها با یک اراده و یک دفعه با کلمه «اوم» یعنی «باش» آفریده است.

حکایت «برهم» از هر جهت شبیه حکایت «ای بوذه» است و جز در اسم و صفات با هم فرق ندارند و بسیاری خود «برهم» را نام «اقانیم ثلاثه» ای قرار داده‌اند که «ثالوث» هندی‌ها از آن‌ها ترکیب شده است و آن‌ها عبارتند از «برهما»، «ویشنو» و «شیوا» و به پرستندگان «برهم» می‌گویند: «برهمیون» یا «براهمه»...

برهمنائی‌ها به چهار طبقه تقسیم می‌شوند:

براهمه یا علمای مذهب، جنگجویان، کشاورزان، و تجار.

عقاید برهمنائی (۴۷۷)

سایر مردم غیر از این چهار دسته از قبیل زنان و بردگان مورد اعتنا نیستند.

(جهت مطالعه بیشتر معتقدات براهمه به صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۶ جلد ۲۰ تفسیر ۴۰ جلدی و صفحه ۴۱۳ به بعد تفسیر ۲۰ جلدی المیزان مراجعه شود.)

بت پرستی بودائی

بت پرستی برهمنائی به وسیله مذهب بودائی اصلاح شد. این مذهب منسوب است به بودا (سقیامونی) که بر طبق نقل «تاریخ سیلانی» در سنه ۵۴۳ قبل از میلاد در گذشته است. در تاریخ فوت او اختلاف زیاد است و برخی تا دو هزار سال گفته‌اند، و از همین رو بعضی خیال کرده‌اند که وی شخص واقعی نبوده و حقیقت نداشته است ولی آثاری که

(۴۷۸) کلیات تاریخ ادیان

در حفريات اخير در «عایا» و «بطنه» پیدا شده دلالت بر صحت وجود بودا دارد. از این حفريات آثار دیگری از حیات و تعالیم بودا که به شاگردان خود القاء می‌کرده، به دست آمده است.

بودا از یک خانواده سلطنتی و پسر پادشاهی بود به نام «سوذودانا». وی به دنیا و شهوات دنیا بی‌اعتنا بود. در جوانی از مردم دوری گزید و چند سال از عمر خود را در جنگل‌های وحشت‌انگیز گذرانید و پیوسته به زهد و ریاضت پرداخت تا جان او به معرفت روشن شد و به طوری که گفته‌اند در سن ۳۶ سالگی به سوی مردم رفت و آنان را به خلاصی از شقاوت و آلام و رستگاری و

آسایش بزرگ و زندگی آسمانی ابدی و سرمدی فراخواند، و آنان را مؤعظه کرد و ترغیب نمود که با دارا شدن اخلاق کریمه و دور انداختن شهوات و اجتناب از رذایل، به شریعت او عمل کنند.

بت پرستی بودائی (۴۷۹)

بودا - به طوری که نقل می‌کنند - بی آن که دچار تکبر برهمنائی شود درباره خودش می‌گفت:
«من دچار فریبم،

و به جز یک قانون برای همه یافت نمی‌شود و آن عقاب شدید مجرمان و ثواب عظیم صالحان است، شریعت من شریعت به عزت است برای همه،

این شریعت همچون آسمان جای همه مردان و زنان و پسران و دختران و اغنیاء و فقر است، ولی پیمودن این راه برای ثروتمندان سخت است.»

بودا با این سخن نظام طبقاتی برهمنائی را که معتقد به تفاوت مردم در تشرف به سعادت دینی بود و عده‌ای را مثل زنان و بچه‌ها از سعادت محروم می‌کرد، نسخ می‌کند.

(۴۸۰) کلیات تاریخ ادیان

تعلیمات بودا به طوری که در میان بودائیان رواج دارد این است که:

«طبیعت تهی، خیالی و فریبکار است،

و عدم در هر مکان و زمان یافت می‌شود و پر از غش و فریب است،

و خود همین عدم همه موانعی که بین اصناف و نژادها و حالات دنیوی مردم وجود دارد از بین می‌برد و کوچک‌ترین کرم را برادر بودائیان می‌کند.»

بودائیان معتقدند آخرین عبارتی که «سقیامونی» گفته این است:

«هر موجود مرکبی فانی است.»

هدف نهایی بودائیان نجات نفس از هر درد و غرور و دور تناسخ که نهایت ندارد، با منع نفس از تولد ثانی پایان می‌یابد و قطع می‌شود و برای رسیدن به این مقصد باید نفس را حتی از رغبت به وجود تطهیر کرد.

بت پرستی بودائی (۴۸۱)

این‌ها زیربناهای اساسی بودائی‌گری است که صریحاً در قدیمی‌ترین تعلیمات این آئین که در «اریانی ستیانس» درج شده، وجود دارد، و مجموعه آن‌ها چهار حقیقت عالی است که به «سقیامونی» نسبت می‌دهند. بودا این چهار حقیقت را در اولین مؤعظه خود که در جنگلی معروف به «جنگل آهو» در نزدیکی «بنارس» ایراد کرد، ذکر نمود.

این حقایق چهارگانه مربوط است به رنج، ریشه رنج، از بین بردن رنج.

رنج عبارت است از ولادت و سالخوردگی و بیماری و مرگ و برخورد با حوادث نامطلوب و جدائی از چیزهای دوست داشتنی و ناتوانی از انجام مقصود. و علل رنج نیز به شهوات نفسانی و جسمانی و هواهای نفسانی است.

حقیقت سوم متلاشی شدن همه این اسباب و علل است و راه آن هشت چیز است:

نظر صحیح، حس صحیح، نطق صحیح، فعل صحیح، تمرکز صحیح، جدیت صحیح،

(۴۸۲) کلیات تاریخ ادیان

ذکر صحیح، و تأمل صحیح.

و این است صورت ایمان نزد بودائیان که در حفاری‌های فراوان دیده شده و در کتب زیادی تدوین گشته است.

خلاصه آداب بودائیان، اجتناب از چیزهای ناپسند و انجام دادن همه کارهای شایسته و تهذیب عقل است. این‌ها تعلیماتی است که از بودا مسلم می‌دانند و چیزهای دیگر از قبیل عبادات و قربانی‌ها و غیب‌گوئی‌ها و فلسفه و اسرار، اموری است که با گذشت زمان بدان افزوده شده است و مشتمل بر سخنانی نادرست و آرائی عجیب در خلقت و نظم عالم و امثال آن است.

گاهی گفته می‌شود که بودا از خدا سخن نگفته و تعلیم وی از خدا خالی است ولی این بت‌پرستی بودائی (۴۸۳)

مطلب از این راه بوده که وی تمام مساعی خود را صرف می‌کرد که مردم را پارسائی یاد دهد و از این جهان فریبده بیزار کند نه این که از خدا روگردان بوده و اعتقاد نداشته باشد.

بت‌پرستی در عرب جاهلیت

اعراب اولین قومی هستند که اسلام با آنان به معارضه پرداخته و ایشان را از بت‌پرستی به توحید فراخوانده است. قسمت اعظم اعراب در عهد جاهلیت صحرائشین بودند و متمدنین آن‌ها مانند یمنی‌ها نیز صحرائشینی داشتند و یک سلسله آداب و رسوم مختلط و مختلف که از همسایگان نیرومند خود مثل فارس و روم و مصر و حبشه و هند گرفته بودند و مقداری از آن آداب دینی بود که در بین آنان حاکم بود.

(۴۸۴) کلیات تاریخ ادیان

اسلام و پیشینیان اعراب یعنی اعراب اصلی و از جمله قوم «عاد» در «ارم» و قوم «ثمود» بت‌پرست بودند. به طوری که خداوند در کتاب خود از قوم هود و صالح و اصحاب مدین و اهل سبا در قصه سلیمان و هدهد حکایت کرده است، تا بالاخره ابراهیم پسر خود اسماعیل و مادر وی هاجر را به سرزمین مکه که بیابانی بی‌آب و علف بود و قبیله «جرهم» در آن جا مسکن داشتند آورد و در آن جا ساکن ساخت. کم‌کم اسماعیل رشد کرد و شهر مکه ساخته شد و ابراهیم علیه‌السلام کعبه - بیت الحرام - را ساخت و مردم را به دین حنیف خود که اسلام بود دعوت کرد و دعوتش در حجاز و اطراف آن پذیرفته شد و حج را برای مردم تشریح کرد که آیه زیر در ضمن نقل خطاب خدا به ابراهیم به‌طور مجمل آن را نقل می‌کند:

بت‌پرستی در عرب جاهلیت (۴۸۵)

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...» در بین مردم اعلام حج کن که پیاده آیند و بر اسبان لاغر اندامی که از دره‌های عمیق می‌آیند. (۲۷ / حج)

بعدها عده‌ای از اعراب بر اثر معاشرتی که بایهودیان مقیم حجاز داشتند یهودی شدند و نصرانیت به پاره‌ای از اقطار جزیره‌العرب و مجوسیت نیز به نقاط دیگر آن سرایت کرد.

آن‌گاه اتفاقاتی بین آل اسماعیل و جرهم در مکه روی داد که سرانجام به پیروزی آل اسماعیل و بیرون کردن جرهم از مکه و تسلط «عمرو بن لحي» بر مکه و حومه آن منتهی شد.

پس از چندی عمرو بن لحي مریض شد و بدو گفتند: که در «بلقاء» در سرزمین شام چشمه آب گرمی است که اگر در آن استحمام کنی بهبود خواهی یافت. وی عازم آن جا

(۴۸۶) کلیات تاریخ ادیان

شد و در آن آب استحمام کرد و بهبود یافت. عمرو در آن جا قومی را دید که بت می‌پرستیدند و از آن‌ها در این باره سؤال کرد، به او گفتند: که این‌ها معبودانی هستند که ما به شکل هیاکل علوی و افراد بشری درآورده‌ایم و از آن‌ها یاری

می‌طلبیم و یاریمان می‌کنند و نیز طلب باران می‌کنیم و باران می‌بارد.

این عمرو را به شگفت آورد و یکی از بت‌های آن‌ها را طلید و ایشان نیز بت «هبل» را به وی دادند و او در مراجعت به مکه، هبل را روی کعبه نهاد. عمرو دو بت دیگر نیز به نام «اساف» و «نائله» که به نقل کتاب «الملل و النحل» به شکل دو زوج و به نقل دیگران به شکل دو جوان بودند، به همراه آورد و مردم را به پرستش بت‌ها دعوت کرد و بت‌پرستی را بین آنان رواج داد. مردم نیز پس از مسلمانی دوره خاندان ابراهیم علیه‌السلام به بت‌پرستی برگشتند. اینان را چون پیرو ملت ابراهیم بودند «حُفَاء» می‌نامیدند و این بت‌پرستی در عرب جاهلیت (۴۸۷)

اسم روی آن‌ها ماند و معنای خود را از دست داد و «حنفا» اسم اعراب بت‌پرست گردید. (و شاید به همین علت قرآن اصرار دارد که ابراهیم را به حنیف و اسلام را به حنیفه وصف کند.)

از عواملی که اعراب را به بت‌پرستی نزدیک می‌کرد این بود که یهود و نصاری و مجوس و بت‌پرستان همگی (کعبه معظمه) را بزرگ می‌شمردند و لذا هر کس از مکه کوچ می‌کرد با علاقه فراوان مقداری از سنگ‌های حرم را برای تبرک با خود می‌برد و هر کجا اقامت می‌گزید روی زمین قرار می‌داد و برای تیمن و تبرک و به لحاظ دوستی کعبه و حرم دور آن طواف می‌کرد.

روی این علل و اسباب بود که بت‌پرستی در بین اعراب اصیل و غیر اصیل شایع شد و از اهل توحید کسی مابین آنان نماند مگر معدودی که قابل ذکر نبودند.

(۴۸۸) کلیات تاریخ ادیان

بت‌های معروف بین اعراب عبارت بودند از: «هبل»، «اساف»، «نائله» که عمرو بن لُحی آورد و مردم را به پرستش آن‌ها دعوت کرد و «لات، عزی، منات، ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر».

نام این هشت بت در قرآن ذکر شده است و پنج‌تای آخری به قوم نوح نسبت داده شده است.

در روایات اسلامی (در کافی) از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده که «یغوث» روبروی کعبه گذاشته شده بود و «یعوق» طرف راست و «نسر» طرف چپ.

در روایتی نیز آمده که «هبل» بالای کعبه و «اساف» و «نائله» روی صفا و مروه بودند.

در بت‌پرستی اعراب آثاری از بت‌پرستی صابثیان از قبیل غسل جنابت و غیره،

بت‌پرستی در عرب جاهلیت (۴۸۹)

آثاری از برهمنائی مانند عقیده به «انواع» و عقیده به «دهر» وجود داشت، به طوری که در بت‌پرستی بودائی گذشت.

در آئین بت‌پرستی اعراب، اندکی از آداب دین حنیف یعنی اسلام ابراهیم علیه‌السلام نیز مثل ختنه و حج وجود داشت ولی اعراب این کارها را با سنن بت‌پرستی مخلوط کرده بودند. مثلاً بت‌هایی که دور کعبه بودند دست می‌مالیدند و برهنه طواف می‌کردند و با شیوه خود تلبیه می‌گفتند.

بت‌پرستان عرب چیزهای دیگری نیز داشتند که از پیش خود در آورده بودند مثل اعتقاد به «بحیره، سائبه، وصیله و حام» و هم‌چنین

عقیده به «صدی، هام، انصاب و ازلام» و امور دیگری که در تاریخ ذکر شده است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۳۰.

(۴۹۰) کلیات تاریخ ادیان

مطالعه تطبیقی بین تعالیم قرآن و آئین‌ها و ادیان دیگر

در یک بحث تحلیلی کلی بین تعلیمات قرآن مجید با تعلیمات کتاب‌های دینی سایر ادیان و کتاب‌های «ویدا» و «اوستا» در موارد زیر در تفسیر المیزان مطالعه‌ای تطبیقی بعمل آمده که برای علاقمندان این مباحث قابل توجه خواهد بود:

ادیان معتقد به تناسخ

ادیان معتقد به تناسخ (۴۹۱)

یکی از اصول اولیه‌ای که آئین برهمنی و بودائی و صابئی بر آن استوار است «تناسخ» می‌باشد. «تناسخ» عبارت از این است که عالم پیوسته محکوم است به کون و فساد یعنی «به وجود آمدن و از بین رفتن». پس این عالمی که ما مشاهده می‌کنیم و هم‌چنین اجزائی که در آن است از عالم دیگری مثل همین عالم که قبلاً وجود داشته بوجود آمده است و از این عالم نیز عالم دیگری بوجود خواهد آمد و به همین ترتیب تا بی‌نهایت.

و این عالم از بین خواهد رفت همان‌گونه که اجزاء آن به تدریج از بین می‌رود و عالم دیگری از آن به وجود می‌آید و همین‌طور الی غیرالنهایه! آدمی در هر یک از این عوالم بر اساس آن چه در عالم گذشته به دست آورده، زندگی می‌کند، و بنابراین اگر کسی کار شایسته‌ای کند و ملکه نیکی به کف آورد نفس او بعد از مفارقت از بدن به بدن شخص

(۴۹۲) کلیات تاریخ ادیان

نیکبختی تعلق می‌گیرد و با سعادت زندگی می‌کند و پاداش او همین است. ولی اگر کسی پایبند این جهان شود و از هوای نفس خود پیروی کند بعد از مرگ در بدن یک شقی زندگی خواهد کرد. در این بدن انواع عذاب‌ها را خواهد چشید مگر کسی که «برهم» را بشناسد و با او متحد شود که چنین اشخاصی از ولادت دوم نجات می‌یابند و به صورت یک ذات ازلی و ابدی درخواهند آمد که عین بهاء و سرور و حیات و قدرت و علم است و فنا و بطلان بدان راه ندارد.

از این رو یکی از واجبات دینی آدمی این است که به «برهم» یعنی «خدا» که اصل هر چیزی است، ایمان بیاورد و با قربانی دادن و عبادت کردن بدو تقرب جوید و به اخلاق کریمه و اعمال صالحه آراسته گردد، پس اگر جان خود را از دنیا ببرد و متخلق به اخلاق کریمه شود و با کارهای شایسته زیور یابد و با «برهم» یکی می‌شود خود او می‌شود. و

ادیان معتقد به تناسخ (۴۹۳)

این است سعادت بزرگ و حیات خالص، در غیر این صورت باید به «برهم» ایمان آورد و کار شایسته کند تا در حیات آینده‌اش که آخرت اوست به سعادت برسد.

ولی از آن رو که «برهم» ذاتی مطلق و محیط بر همه چیز است و چیزی بر او احاطه ندارد پس بالاتر و اجل از آن است که انسان او را بشناسد و یا به وسیله عبادت و قربانی به او به اولیاء و مخلوقات نیرومند او نزدیک شویم تا از ما پیش «برهم» شفاعت کنند، این‌ها خدایان برهمنیان هستند که با پرستش بت‌ها آن‌ها را می‌پرستیدند.

این خدایان فراوان یا ملائکه بودند یا جن و یا ارواح برهنه‌های به کمال رسیده که جن‌ها را از ترس شرشان می‌پرستیدند، و دیگران را به طمع رحمت و از ترس غضبشان، و عده‌ای از این معبودان نیز همسران و پسران و دختران خدا بودند.

این بود اجمالی از محتویات آئین برهمنی و تعلیمات علمای مذهب برهمه.

(۴۹۴) کلیات تاریخ ادیان

تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم برهمه

آن چه از «اوپانیساد» که بخش چهارم کتاب «ویدا»ی مقدس است، به دست می‌آید با آن چه درباره کلیات عقاید ایشان

گذشت سازگار نیست، هر چند علمای مذهب براهمه آن را تأویل می‌کنند.

"(اوپانیشاد" در حکم خاتمه کتاب «ویدا»ی مقدس است و عبارت از رساله‌های مترقی است که از بزرگان رجال دینی، یعنی عرفای بسیار قدیمی آنان رسیده است و محتوی خلاصه معارف الهی است که آن بزرگان به وسیله کشف به دست آورده‌اند و براهمه آن را وحی آسمانی می‌دانند).

تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه (۴۹۵)

کسی که در این باره به بحث و نقد پردازد ملاحظه می‌کند که «اوپانیشاد» که معارف الهی را تعلیم می‌دهد برای عالم الوهی و شئون متعلق به آن اعم از اسماء و صفات یا افعال، یعنی آغاز کردن و به انجام بردن و آفریدن و روزی دادن و زنده کردن و میراندن و امثال صفاتی ذکر می‌کند از قبیل پذیرش تقسیم و تبعیض و سکون و حرکت و انتقال و حلول و اتحاد و بزرگی و کوچکی و سایر احوال جسمانی مادی که صفات امور جسمانی است.

ولی با این وجود، در جاهای متعددی در اغلب فصل‌های کتاب «اوپانیشاد» تصریح می‌کند که «برهم» ذاتی است مطلق و بالاتر از آن که به احاطه حدی درآید، وی دارای اسماء حسنی و صفات علیای از قبیل: حیات، علم، قدرت، و منزله از اوصاف نقص و اعراض ماده و جسم است، و چیزی مثل او نیست.

(۴۹۶) کلیات تاریخ ادیان

«اوپانیشاد» تصریح می‌کند که خدای متعال «احدی الذات» است، از چیزی زاده نشده و چیزی نزاده است، و همتا و مثل ندارد. (اوپانیشاد شیت استر، ادھیای ششم آیه ۸ «سر اکبر»)

و نیز تصریح می‌کند که حق آن است که چیزی جز او پرستش نشود و با قربانی دادن به دیگران تقرب نجویند بلکه تنها او شایسته عبادت است و شریک ندارد.

و تصریحات فراوانی به قیامت دارد، و قیامت را پایان زمانی می‌داند که خلقت بدان منتهی می‌شود و نیز ثواب و عقاب اعمال بعد از مرگ را طوری توصیف می‌کند که بی‌انطباق به «برزخ» نیست و نمی‌توان منحصرًا حمل بر «تناسخ» کرد. در این بحث‌های الهی که در «اوپانیشاد» آمده از بت و پرستش و قربانی کردن برای آن خبری نیست.

تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه (۴۹۷)

مطالبی که ما از «اوپانیشاد» نقل کردیم - که نسبت به آن چه نقل نکردیم بسیار اندک است - یک سلسله حقایق بلند پایه و معارف حقه‌ای است که فطرت سلیم انسانی بدان اطمینان می‌یابد. به طوری که ملاحظه می‌شود، همه اصول بت‌پرستی را که در اول بحث آوردیم نفی می‌کند.

یک نظر عمیق، ما را بدین حقیقت رهنمون می‌گردد که این مطالب یک سلسله حقایق عالی بوده که افرادی از اهل ولایت الهی کشف کرده و دریافته‌های خود را به پاره‌ای از شاگردان خود که از ایشان مطالبی اخذ می‌کردند بازگو کرده‌اند ولی غالباً با رمز سخن گفته و در تعلیمات خود امثال به کار برده‌اند.

بعدا آن چه از این افراد اخذ شده به صورت پایه و اساسی درآمده که سنت حیات یعنی دین که عموم مردم گرد آن آمده‌اند، روی آن استوار گشته است.

(۴۹۸) کلیات تاریخ ادیان

این‌ها معارفی است دقیق که جز افرادی بسیار معدود از اهل معرفت کسی تاب دریافت آن را ندارد زیرا سطح آن از خیال و حس که یک ادراک عمومی است بالاتر و فهم آن برای عقل‌های ابتدائی که در معارف حقه تمرین ندارند مشکل است.

اولین محذور این است که رسیدن به این معارف که یک دین انسانی است اختصاص به گروه بسیار کمی از مردم دارد و اکثریت

مردم از آن محرومند زیرا دستگاه خلقت، دنیای انسانی را با گزینه اجتماع مدنی آفریده است و اگر در سنت حیات یعنی دین از یکدیگر جدا شوند سنت فطرت و طریقه خلقت الغاء شده است.

محدور دیگر این که، این شیوه عقل را ترک گفته است، در حالی که ما برای رسیدن به حقیقت سه طریق (وحی، کشف و عقل) را داریم. عقل از نظر دنیوی انسان همه جانبه تر و مهم تر از طریقه‌های دیگر است زیرا جز انبیاء مکرم الهی که اهل عصمتند تفاوت تعالیم ویدا با تعالیم براهمه (۴۹۹)

کسی به وحی دسترس ندارد و جز افراد معدودی از اهل اخلاص و یقین به کرامت کشف نایل نمی‌شوند، و مردم حتی اهل وحی و کشف نیز در تمامی شئون حیات دنیوی احتیاج مبرمی به بکارگیری دلایل عقلی دارند و به هیچ وجه از آن بی‌نیاز نیستند. اگر طریقه عقل نادیده گرفته شود، به اجبار تقلید بر کلیه شئون زندگی مجتمع اعم از اعتقادات و اخلاق و اعمال مسلط می‌شود و انسانیت سقوط می‌کند.

محدور دیگر این که با این شیوه سنت بردگی در جامعه بشری رواج می‌یابد. تجارب تاریخی ممتد در احوال امت‌هایی که در دین بت‌پرستی زیسته‌اند و بر اثر پرستش معبودانی به جز خدا سنت بردگی در بین آنان رواج داشته، شاهد این حقیقت است.

(۵۰۰) کلیات تاریخ ادیان

تسری شرک در عبادت به سایر ادیان

ادیان جهانی دیگر با وصف این که همگی قائل به خدای واحد هستند ولی با این وجود از شرک در عبادت مصون نمانده‌اند، و همین مسئله را بدان جا کشید که عین گرفتاری بت‌پرستی برهمنائی و محدودرات آن را - که به سه قسمت مهم آن در بالا اشاره کردیم - پیدا کردند. این مسئله در بین بودائی‌ان و صابئین روشن است، و تاریخ بدان شهادت می‌دهد.

شرک در زرتشتیان

مجوس (زرتشتیان) اهورامزدا را خدای واحد می‌دانند و در عین حال در برابر

شرک در زرتشتیان (۵۰۱)

«یزدان» و «اهریمن» و ملائکه موکل بر شئون ربوبی و خورشید و آتش و چیزهای دیگری خضوع می‌کنند.

تاریخ نقل می‌کند که سنت برده‌گیری و اختلافات طبقاتی در بین آنان جریان داشت و تدبر و اعتبار عقلی حکم می‌کند که همه این‌ها از ناحیه تحریف دین اصیل در بین آنان سرایت کرده است.

درباره مجوسی‌ان از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود:

«آن‌ها پیغمبری داشتند و او را کشتند و کتاب خود را سوزانیدند.»

شرک در یهود

درباره یهودیان قرآن کریم داستان‌های زیادی نقل می‌کند که کتاب خدا را تحریف

(۵۰۲) کلیات تاریخ ادیان

کردند و علما را به جای خدا ارباب گرفتند و خدا نیز آنان را به دگرگونی فطرت و پست سلیقگی مبتلا ساخت.

شرک در مسیحیت

درباره انحرافات عقیدتی و عملی مسیحیان مطالب و مباحث این کتاب را در فصل‌های مربوط مطالعه خواهید فرمود. و اگر مایل باشید می‌توانید آیات اول انجیل یوحنا و رساله‌های پولس را با سایر انجیل‌ها تطبیق دهید و با مراجعه به تاریخ کلیسا این تطبیق را تکمیل کنید که سخن در این زمینه بسیار است.

نتیجه بحث عمیق در همه این مطالب این است که مصایب عمومی که در اجتماعات دینی در عالم انسانی پدید آمده است از موارد بت‌پرستی ابتدائی است که معارف الهی

شرک در مسیحیت (۵۰۳)

و حقایق عالی را بی‌پرده و عریان اخذ کرد و اساس سنت‌های دین قرار داد و بر فهم‌های عمومی مردم که جز به حس و محسوس انس ندارد، تحمیل کرد و همان شد که شد! (یعنی عده‌ای از اولیاء خدا این حقایق را بدان صورت گرفتند ولی چون در معرض افهام نارس گذاشتند، بت‌پرستی به وجود آمد.)

تعالیم عالی اسلام و اصلاح مفاسد شرک در عبادت

اسلام این مفاسد را اصلاح کرد زیرا این معارف عالی را در قالب بیان ساده‌ای ریخت که برای فهم‌های ساده و عقل‌های عادی مردم قابل هضم باشد و بدین ترتیب فهم و عقل عادی مردم از پشت پرده و به صورت فشرده و در بسته این حقایق را لمس می‌کند و بدان می‌رسد، و این چیزی است که به صلاح حال عموم است.

کلیات تاریخ ادیان (۵۰۴)

ولی خواص بی‌پرده و روشن با همان زیبایی دلپذیر و حسن بدیعی که این حقایق دارند بدان نایل می‌شوند و حالت امن و اطمینان پیدا می‌کنند و از کسانی به شمار می‌روند که خدا بر آنان نعمت ارزانی داشته است، یعنی در زمره پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین که رفقای خوبی هستند، قرار می‌گیرند:

«به کتاب مبینی سوگند! ما آن را قرآن عربی قرار دادیم شاید شما به عقل آئید، و قرآن در کتاب اصلی که پیش ماست بلند پایه و محکم است.» (۴ / زخرف)

«این قرآن کریم است در کتابی نهفته که جز پاک‌شدگان بدان نرسند!» (۷۸ / واقعه)

و پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ما گروه انبیاء مأمور شده‌ایم که با مردم به قدر عقل آن‌ها سخن بگوئیم.»

اسلام غائله شرک و بت‌پرستی را بدین ترتیب علاج کرد که استقلال هر چیز را در

تعالیم عالی اسلام و اصلاح مفاسد شرک در عبادت (۵۰۵)

ذات و صفات نفی نمود و به جز خدا که تنها او علت قوام «قیوم» همه چیز است.

اسلام فهم مردم را در شناسائی خدا ما بین «تشبیه» و «تزیه» قرار داده است. یعنی خدا را این‌طور وصف کرده که حیات دارد ولی نه مثل حیات ما، علم دارد نه مثل علم ما، قدرت دارد نه مثل قدرت ما، شنوایی دارد نه مثل شنوایی ما، بینائی دارد نه مثل بینائی ما، و خلاصه هیچ چیز مثل او نیست، و او بزرگ‌تر از آن است که وصف شود؛ با این وجود به مردم دستور داده که در این زمینه چیزی جز با علم نگویند و به اعتقادی گرایش نیابند جز از راه دلیل عقلی که فهم‌ها و عقلشان آن را هضم کند.

اسلام بدین ترتیب موفق شد که:

- اولاً، دین را به طور یکنواخت بر عوام و خواص عرضه دارد،

- ثانیاً، عقل سلیم را به کار گیرد و نگذارد این موهبت الهی بیهوده و بی‌فایده،

(۵۰۶) کلیات تاریخ ادیان

به حال خود بماند،

- ثالثاً، بین طبقات مختلف اجتماع انسانی تا آخرین حد ممکن نزدیکی برقرار کند نه آن که به یکی نعمت دهد و دیگری را محروم سازد، یا یکی را مقدم و دیگری را مؤخر دارد.

خدا می‌فرماید:

«این امت شماست که یک امت واحده است و من پروردگار شمایم، پس مرا پرستید!» (۹۲ / انبیاء)

«ای مردم! ما شمارا از یک‌زن و مرد آفریدیم و به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها در آورديم تا یکدیگر را بشناسید، و گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست!» (۱۳ / حجرات)

تفاوت شفاعت در اسلام با بت پرستی

تفاوت شفاعت در اسلام با بت پرستی (۵۰۷)

بعضی پنداشته‌اند دعاهایی که در زمینه شفیع قرار دادن پیغمبر و آل معصومین او علیهم‌السلام وارد شده، و هم‌چنین درخواست از خدا به حق ایشان و زیارت قبور و بوسیدن آن و تبرک یافتن به تربت آنان و تعظیم آثار این بزرگان در شمار شرک بوده و نهی شده است، یعنی شرک بت پرستانه است!؟

دلیل اینان این است که این توجه به عنوان عبادت، تأثیر ربوبی دادن به غیر خداست، و این شرک است. و بت پرستان نیز از آن رو مشرک شدند که درباره بت‌هایشان می‌گفتند: «اینان شفیعان ما در نزد خدایند.» و می‌گفتند: «ما از آن جهت آن‌ها را عبادت می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک کنند.»

و در پرستش غیر خدا فرقی نیست بین آن که این «غیر» پیغمبر یا ولی خدا باشد یا

(۵۰۸) کلیات تاریخ ادیان

ستمگری از ستمگران یا کسان دیگر... که همه این‌ها شرک به شمار می‌روند و مورد نهی قرار گرفته است. ولی از نظر اینان نادیده مانده است که:

ثبوت تأثیر

ثبوت تأثیر، اعم از مادی و غیر مادی، در مورد غیر خدا ضروری است، و راهی برای انکار آن وجود ندارد و خدا در کلام خود کلیه انواع تأثیر را به غیر خود نسبت داده است، و اساساً نفی مطلق تأثیر از غیر خدا مستلزم ابطال قانون عمومی «علت و معلول» آن که رکن همه ادله توحید است، خواهد بود، و بنیان را منهدم خواهد کرد.

ثبوت تأثیر (۵۰۹)

آن چه در زمینه تأثیر، از غیر خدا نفی شده، استقلال در تأثیر است که هیچ‌کس درباره آن حرفی ندارد و اما نفی مطلق تأثیر، انکار حکم بدیهی عقل و خروج از فطرت انسانی است.

خدا درباره اهل شفاعت در آیاتی نظیر دو آیه زیر می‌فرماید:

«کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند مالک شفاعت نیستند،

مگر کسانی که بدانند و به حق شهادت دهند.» (۸۶ / زخرف)

«و شفاعت نمی‌کنند مگر کسانی که خدا پسندد.» (۲۸ / انبیاء)

و نیز برای اهل شفاعت در آیاتی نظیر دوآیه زیر حقی قرار داده است:

«کلمه ما برای بندگان فرستاده شده ما، از پیش صادر شده که قطعاً یاری می‌شوند، و لشکر ما حتماً پیروز است.» (۱۷۲ / صفات)

(۵۱۰) کلیات تاریخ ادیان

«ماحتماً رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند یاری می‌کنیم.» (۵۱ / مؤمن)
باز خدا می‌فرماید:

«هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد، این از تقوای دل‌هاست!» (۳۲ / حج)

حال اگر کسی به اهل شفاعت که در آیه اولیه ذکر شد. شفاعت جوید و خدا را به جاه آنان بخواند و به حقی که در آیات بعدی برای آنان قرار داده قسم دهد، و یا با تمسک به آیه اخیر و آیه «قُربی» و یا مطالب دیگری که در کتاب و سنت آمده است، آنان را بدین عنوان که آیات و شعائر خدایند بزرگ شمارد و قبورشان را زیارت کند و ببوسد و به تربت آن‌ها تبرک جوید... در همه این موارد، آنان را وسیله جستجوی خدا قرار داده است و خدا می‌فرماید که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»

ثبوت تأثیر (۵۱۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بپرهیزید و به سوی او وسیله بجوئید!» (۳۵ / مائده)

و بنابراین چنین شخصی با کارهای خود به جستجوی وسیله پرداخته و آنان را از آن رو که خدا محبت و بزرگداشت و تعظیم شان را مشروع کرده، وسیله‌هایی به سوی خدا قرار داده است.

و این معنی ندارد که دوستی و تعظیم چیزی را واجب کنند ولی آثار آن را حرام نمایند؟!

بنابراین مانعی ندارد کسی ایشان را دوست بدارد و و امرشان را بزرگ شمارد و آثاری هم از دوستی و بزرگداشت او ظهور کند و با همه این‌ها بخواهد به خدا تقرب جوید، البته در صورتی که این کارها به صورت توسل و شفاعت جستن باشد نه آن که

(۵۱۲) کلیات تاریخ ادیان

آنان را مستقل در تأثیر شمارد و پرستش کند.

تفاوت شفاعت با شرک در عبادت

و این مطلب هم از نظرشان ناپدید مانده که فرق است بین این که کسی غیر خدا را بپرستد به امید آن که نزد خدا از او شفاعت و یا او را به خدا نزدیک کند یا کسی که خدای واحد را بپرستد و در ضمن، غیر خدا را پیش خدا شفیع قرار دهد و به وسیله او به خدا تقرب جوید...!

در صورت اول به غیر خدا استقلال داده و به طور اخص او را پرستیده است، و این شرک در بندگی و پرستش است، ولی در صورت دوم استقلال محض خدا و عبادت ویژه

تفاوت شفاعت با شرک در عبادت (۵۱۳)

آن واحد بی‌شریک است!

و خدا مشرکین را از آن جهت مذمت کرده که می‌گفتند:

«ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى،» (۳ / زمر)

که به خدایان استقلال می‌دادند و عبادت را به نیت آن‌ها انجام می‌دادند نه خدا، و اگر می‌گفتند: «ما فقط خدا را می‌پرستیم، ولی با

وجود این امیدواریم که ملائکه یا رسولان و اولیای خدا برای ما شفاعت کنند و یا با تعظیم شعائر و دوستی اولیاء خود به او متوسل می‌شویم، کافر نمی‌شدند، و بلکه شریکان ایشان مثل کعبه بود در اسلام که عنوان قبله و سمت توجه (وجهه) دارد و نه معبود، و با توجه بدان خدا را می‌پرستیدند.

راستی! معلوم نیست که اینان درباره «حجرالاسود» که اسلام لمس کردن و

(۵۱۴) کلیات تاریخ ادیان

بوسیدن آن را تشریح کرده و هم چنین در مورد کعبه چه می‌گویند؟؟؟

و آیا این‌ها همه شرک است؟ ولی از حکم حرمت مستثنی است؟؟

در صورتی که حکم حرمت شرک، یک حکم ضروری عقلی است و قابل تخصیص و استثنا نیست و یا منحصرآبادت خداست و حجرالاسود تنها حکم طریقه و جهت را دارد. و اگر چنین است، پس در صورتی که تعظیم در برابر غیر خدا به عنوان استقلال و اخلاص عبادت برای آن‌ها نباشد، چه فرقی است بین «حجرالاسود» و یا غیر آن؟!

در حالی که دلایل مطلق ما راجع به تعظیم شعائر خدا و بزرگداشت و دوستی و مودت پیغمبر و خاندان او غیر ذلک به جای خود باقی است! (۱)

۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۴۶.

تفاوت شفاعت با شرک در عبادت (۵۱۵)

(۵۱۶) کلیات تاریخ ادیان

فصل یازدهم: تاریخ ستاره پرستی و ادیان صابئی و زرتشتی

تاریخ و دین صابئیان

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ ...» (۶۲ / بقره)

(۵۱۷)

قرآن کریم در آیه فوق نام «صَابِئِينَ» را جزو مذاهب برده است، که البته منظور آیه این است که این نام‌گذاری‌ها که دارید، از قبیل مؤمنین، یهودیان، مسیحیان و صابئیان این‌ها نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، نه شما را مستحق پاداشی می‌کند و نه از عذاب او ایمن می‌سازد. سعادت و کرامت هر کس فقط بستگی به عبودیت او دارد نه نام‌گذاری‌ها! بنابراین چگونگی مذهب صابئی از آیه مشخص نمی‌شود که جزو ادیان الهی باشد، لذا بحث تاریخی در این زمینه از مورخین و مفسرین به نوشته ابوریحان بیرونی به ترتیب ذیل نقل می‌شود:

(البته در بحث تاریخی زیر ملاحظه می‌شود که بعضی از مفسرین «صابئیه» را به مذهبی مرکب از مجوسیت، یهودیت و مقداری از حرانیت تفسیر کرده‌اند که به نظر ما هم با آیه مورد بحث سازگارتر است، زیرا در آیه شریفه، سیاق شمردن ملت‌ها و اقوام دیندار است.)

(۵۱۸) کلیات تاریخ ادیان

ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار باقیه» چنین می‌نویسد:

۱- اولین کسی که در تاریخ از مدعیان نبوت نامش آمده «یوذاسف» است، که یک سال بعد از سلطنت «طهمورث» در سرزمین هند ظهور کرد، و دستور زبان فارسی را بیاورد و مردم را به کیش صابئیان دعوت کرد. خلقی بسیار پیروی‌اش کردند.

سلاطین «پیشدادی» و بعضی از «کیانی‌ها» که در «بلخ» توطن کرده بودند، دو «نیر» یعنی آفتاب و ماه، و «کلیات عناصر» را تعظیم و تقدیس می‌کردند. این بیود تا آن که وقت ظهور «زرتشت» رسید - یعنی سی سال بعد از تاج‌گذاری «بشتاسب» - در آن ایام بقیه آن صابئی مذهب‌ها در «حران» بودند، و آن‌ها را به نام شهرستان‌شان می‌نامیدند، یعنی به آن‌ها می‌گفتند «حرانی‌ها».

تاریخ و دین صابئیان (۵۱۹)

۲- البته بعضی‌ها هم گفته‌اند: «حرانی» منسوب به «هاران» پسر نوح برادر ابراهیم علیه‌السلام است، زیرا او در بین رؤسای «حرانی‌ها» متعصب‌تر به دین خود بود.

۳- عبدالملک بن اسحاق کندی حکایت می‌کند: «حرانیان» معروفند به قربانی دادن از جنس بشر، ولیکن امروز نمی‌توانند این عمل را علناً انجام دهند، ولی ما از این طایفه جز این سراغ نداریم که مردمی «یکتاپرست» هستند، و خدای تعالی را از هر کار زشتی منزّه می‌دارند، و او را همواره با «سلب» وصف می‌کنند، نه با «ایجاب». بدین معنی که نمی‌گویند خدا عالم و قادر و حی است بلکه می‌گویند - خدا محدود نیست. دیده نمی‌شود، ظلم نمی‌کند؛ و اگر اسماء حسنائی برای خدا قائلند، به عنوان مجاز قائلند نه حقیقت، چون در نظر آنان صفتی حقیقی وجود ندارد.

- و نیز تدبیر بعضی نواحی عالم را به فلک و اجرام فلکی نسبت می‌دهند،

(۵۲۰) کلیات تاریخ ادیان

- درباره فلک قائل به حیات و نطق و شنوائی و بینائی هستند،

- از جمله عقاید آن‌ها این است که «انوار» را به طور کلی احترام می‌گذارند،

- از جمله آثار باستانی صابئین، گنبد بالای محرابی است که در مقصوره جامع دمشق قرار دارد. این قبه نمازخانه صابئین بوده است. یونانی‌ها و رومی‌ها به دین ایشان بوده‌اند.

- بعدها این قبه و جامع به دست یهودیان افتاد و آن‌جا را «کنیسه» کردند،

- بعد مسیحیان بر یهودیان غالب شدند و آن‌جا را کلیسای خود کردند،

- تا آن که اسلام آمد و مردم دمشق مسلمان شدند و آن بنا را مسجد خود کردند.

۴- ابومعشر بلخی در کتابش درباره «معابد روی زمین» می‌نویسد:

- صابئی‌ها، هیکل‌ها و بت‌هایی داشتند به نام‌های «آفتاب»، و هر یک از آن بت‌ها

تاریخ و دین صابئیان (۵۲۱)

شکل خاصی داشته‌اند مانند: «هیکل بعلبک» که «بت آفتاب» و «هیکل قرآن» که «بت ماه» بوده است، و ساختمانش را به شکل «طیلسان» (نوعی از لباس) کرده‌اند.

- در نزدیکش دهی است به نام «سلمسین» که نام قدیمش «صنم مسین» یعنی «بت قمر» بوده است.

- و نیز دهی دیگر است به نام «ترع عوز» یعنی «دروازه زهره» که می‌گویند: کعبه و بت‌های آن جا نیز از آن صابئی‌ها بوده است، و بت پرستان آن ناحیه از صابئین بوده‌اند،

- «لات» که یکی از بت‌های کعبه بوده، به نام «زحل» بوده است،

- «عزی» که بت دیگر بوده است به معنای «زهره» است.

- صابئین انبیای بسیاری داشته‌اند که بیشترشان فلاسفه یونان بوده‌اند، مانند:

(۵۲۲) کلیات تاریخ ادیان

«هرمس مصری» و «اغاذیمون» و «والیس» و «فیثاغورث» و «باباسوار» (جد مادری افلاطون) و امثال آن‌ها.

بعضی دیگر از طوائف صابئی کسانی بوده‌اند که ماهی را حرام می‌دانسته‌اند، از ترس این که مبدا کف باشد، و نیز جوجه را، چون همیشه حالت بت دارد، و نیز سیر را حرام می‌دانستند، برای این که صداع می‌آورد، و خون را می‌سوزاند، و یا منی را می‌سوزاند با این که قوام عالم به منی است. باقلا- را هم حرام می‌دانستند برای این که به ذهن غلظت می‌دهد و فاسدش می‌کند. دیگر این که اولین بار که باقلا روئیده شد در جمجمه یک انسان مرده بود.

- صابئین ۳ تا نماز واجب دارند:

اولش ۸ رکعت در هنگام طلوع آفتاب،

تاریخ و دین صابئیان (۵۲۳)

دومش ۵ رکعت در هنگام عبور آفتاب از وسط آسمان، که هنگام ظهر است. در هر رکعت از نمازهایشان سه سجده است. - البته این نماز واجب است، و گرنه در ساعت دوم از روز هم نماز مستحبی دارند، و هم‌چنین در ساعت ۹ از روز. سومش نمازی است که در ۳ ساعت از شب گذشته می‌خوانند.

- صابئی‌ها نماز را با طهارت و وضوء بجای می‌آورند،

- از جنابت غسل می‌کنند،

- ولی ختنه را واجب نمی‌دانند، چون معتقدند چنین دستوری نرسیده است.

- بیشتر احکامشان در مسئله ازدواج و حدود مانند احکام مسلمین است.

- در مسئله مس میت و امثال آن احکامی نظیر احکام تورات دارند.

- صابئیان قربانیانی برای ستارگان و بت‌ها و هیکل‌های آن‌ها دارند.

(۵۲۴) کلیات تاریخ ادیان

- ذبیحه آنان را باید «کاهنان» و «فاتنان» ایشان سربرند، که از این عمل تفأل دارند و می‌گویند: کاهن بدین وسیله می‌تواند جواب سؤال‌های خود را بگیرد و علم به دستورالعمل‌هایی که ممکن است مقرب خدا باشد دست یابد.

۵- بعضی گفته‌اند: «ادریس» که تورات او را «اخنوخ» نامیده است، همان «هرمس» است، و بعضی گفته‌اند او همان «یودانسف» است.

۶- بعضی گفته‌اند: «حرانی‌ها» در حقیقت «صابئی» نیستند، بلکه آن طایفه‌اند که در کتب بنام «حنفا» و «وثنی» نامیده شده‌اند، برای این که صابئی‌ها همان طایفه‌ای هستند که در میان «اسباط» و با آنان در ایام «کوروش» در بابل قیام کردند و در آن ایام «ارطحشت» به بیت المقدس رفتند و متمایل به کیش مجوس و احکام دینی آنان شدند، و به دین «بخت نصر» درآمدند، و مذهبی مرکب از مجوسیت و یهودی‌گری

تاریخ و دین صابئیان (۵۲۵)

برای خود درست کردند؛ نظیر «سامری‌های» شام. و در این عصر بیشتر آنان در «واسط» و «سواد» عراق در ناحیه «جعفر» و «جامده» و دو نهر «صله» زندگی می‌کنند، و خود را از دودمان «انوش بن شیث» و مخالف «حرانی‌ها» می‌دانند، و مذهب «حرانی‌ها» را عیب‌گوئی می‌کنند و با آن‌ها موافقت ندارند مگر در مختصری از مسائل.

- حتی این «حنفاء» در هنگام نماز متوجه قطب شمال می‌شوند و حال آن که «حرانی‌ها» رو به قطب جنوب نماز می‌خوانند.

۷- بعضی از اهل کتاب پنداشته‌اند که «متوشلخ» پسر غیرفرشته‌ای داشته به نام «صابی» و صابئین را بدین مناسبت «صابئی» نامیدند. و مردم قبل از آن که ادیان و شرایع در بشر پیدا شود، و نیز قبل از خروج «یودانسف» در طرف شرقی زمین، در محلی به نام «شمندان» زندگی می‌کردند و همه بت‌پرست بوده‌اند. هم‌اکنون بقایائی از آنان

(۵۲۶) کلیات تاریخ ادیان

در هند و چین و تغز غز باقی مانده‌اند که اهل خراسان آن‌ها را «شمنان» می‌گویند، و آثار باستانی آن‌ها از «بهارات» و «اصنام» و «فرخارات» در مرز خراسان و هند باقی مانده است.

این‌ها معتقدند به این که: دهر قدیم است، و هر کس بمیرد روحش به کالبد شخصی دیگر منتقل می‌شود. و نیز معتقدند که فلک با همه موجوداتی که در جوف آن است، در حال افتادن در فضائی لایتناهی است. و چون در حال افتادن و سقوط است، حرکت دورانی به خود می‌گیرد زیرا هر چیزی که گرد باشد وقتی از بالا سقوط کند حرکت دورانی به خود می‌گیرد. و نیز بعضی پنداشته‌اند که بعضی از ایشان قائل به حدوث عالمند، و پنداشته‌اند که یک میلیون سال از پیدایش عالم می‌گذرد... تاریخ و دین صابئیان (۵۲۷)

(این بود عین عبارات ابوریحان بیرونی، آن مقدار که مورد حاجت ما بود.)

ستاره پرستی و بت پرستی عصر ابراهیم علیه السلام

«... قَالَ هَذَا رَبِّي...» (۷۷ / انعام)

حضرت ابراهیم علیه السلام با فرض ربوبیت ستاره و ماه و خورشید و سپس اعراض از آن فرض، می‌خواست اثبات کند که برای پروردگار شریکی نیست.

این داستان مربوط به سرگذشت دوران کودکی ابراهیم علیه السلام است، و معلوم است که در چنین دورانی دل آدمی نسبت به مسئله توحید و سایر معارف اعتقادی مانند صفحه

(۵۲۸) کلیات تاریخ ادیان

سفید خالی از نقش و نوشته‌ای از هر نقش مخالفی خالی و فارغ است. آدمی هر که باشد در این دوران وقتی شروع می‌کند به کسب معارف ناچار چیزهایی را اثبات و چیزهایی دیگر را انکار می‌کند تا آن که سرانجام به عقاید صحیح می‌رسد. چنین کسی در نفی و اثبات‌ها و افکار پریشانی که دارد مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد.

وقتی ابراهیم اشاره به ستارگان کرد و گفت:

«این پروردگار من است.» و هم‌چنین بعد از دیدن ماه و خورشید گفت: «هذا ربی!» این عقیده نهائی او نبوده تا العیاذ باللّه شرک ورزیده باشد، بلکه صرف فرضی است که باید در اطرافش بحث شود و در ادله و مؤیداتش دقت و تأمل شود.

از سوره مریم آیه ۴۷ برمی‌آید که وی حقیقت امر را می‌دانسته و ایمان داشته که مدبر امورش، و آن کسی که به وی احسان نموده و در اکرامش از حد گذرانیده همانا

ستاره پرستی و بت پرستی عصر ابراهیم (۵۲۹)

خدای سبحان است. بنابراین این که در برابر ستاره و ماه و خورشید گفت: «هذا ربی!» در حقیقت از باب تسلیم و به زبان خصم حرف زدن است. وی در ظاهر خود را یکی از آنان شمرده و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض کرده و آن گاه با بیانی مستدل فساد آن را ثابت کرده است.

بت پرستان و ستاره پرستان در مسئله خلقت شریکی برای خدا قائل نبودند بلکه تنها می‌گفتند: خدایان ما که خود مخلوق و مصنوع و بالاخره محتاج خدای تعالی هستند امتیازشان با سایر موجودات این است که خداوند تدبیر و اداره مخلوقات را به آن‌ها محول کرده است. مثلاً- زیبایی را به پاره‌ای از آن خدایان و عدالت را به پاره‌ای دیگر، و ارزانی و رواج بازار را به خدای دیگر تفویض نموده

است.

به زعم آن‌ها خدا بعضی از خدایان را تنها مسئول اداره یک «نوع» و یا یک دسته از

(۵۳۰) کلیات تاریخ ادیان

مخلوقات خود قرار داده است مانند: اله انسان و یا اله قبله و یا الهی که مخصوص یک پادشاه یا یک خان و رئیس قبیله است.

آثار باستانی که بت پرستان و ستاره پرستان قدیم به دست آمده و هم چنین داستان‌ها و اخباری که از آنان در کتب ضبط گردیده و نیز اخبار بت پرستان و ستاره پرستانی که هم اکنون در اطراف دنیا هستند همه و همه شاهد بر این مدعاست. (۱)

نفوذ ستاره پرستی و بت پرستی به پارس قدیم

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۲۷۴.

نفوذ ستاره پرستی و بت پرستی به پارس قدیم (۵۳۱)

همان طور که در مباحث قبلی از کتاب «آثار الباقیه» ابوریحان بیرونی نقل کردیم:

«یوزاسف» پس از گذشتن یک سال از سلطنت طهمورث در سرزمین هند ظهور نمود، و کتابت پارسی را اختراع کرد، و مردم را به کیش صابئیت دعوت نمود، و گروه بسیاری هم بدو گرویدند.

پادشاهان سلسله پیشدادیان و بعضی از کیانی‌ها که در بلخ به سر می بردند آفتاب و ماه و ستارگان و هم چنین کلیات عناصر را مقدس و معظم می شمردند تا آن که پس از گذشت سی سال از سلطنت گشتاسب «زرتشت» ظهور کرد.

(درباره تاریخ و معتقدات ستاره پرستان و هیاکل و بت‌های آنان در مباحث قبلی به طور مفصل بحث شد، در این جا بیشتر به موضوع عبور مجدد این جریان از

(۵۳۲) کلیات تاریخ ادیان

ستاره پرستی به بت پرستی و سرایت آن به کشورهای دیگر تحقیق می کنیم.)

مذهب صابئیت (به اعتقاد مسعودی مورخ مشهور) تکاملی از بت پرستی بوده است، چون مأخذ این دو کیش یکی است، و چه بسا که بسیاری از بت پرستان نیز مجسمه خورشید و ماه را می پرستیدند، و با پرستش آن‌ها به اله‌های هر یک از آن‌ها، و به واسطه آن اله‌ها به اله آلهه تقرب می جستند.

بسیاری از اهل هند و چین و طوایفی دیگر بودند که خدای عز و جل را جسم می پنداشتند و معتقد بودند که ملائکه اجسامی هستند به اندازه معین، و خدا و ملائکه در پشت آسمان پنهانند. این عقاید آنان را بر آن داشت که تمثال‌ها و بت‌هایی به خیال خود به شکل خدای عز و جل و یا به شکل ملائکه بسازند.

دیر زمانی بر این منوال گذشت تا آن که بعضی از حکمای ایشان آنان را به نتیجه

نفوذ ستاره پرستی و بت پرستی به پارس قدیم (۵۳۳)

افکار خود بدین شرح آگاه ساختند که: افلاک و کواکب نزدیک‌ترین اجسام دیدنی است به خدای تعالی، و این اجسام دارای حیات و نفس ناطقه‌اند، و ملائکه در بین ستارگان و آسمان آمد و شد دارند، و هر حادثه‌ای که در عالم ما پیش می آید همه الگوئی از حوادث عالم بالا، و نتیجه حوادثی است که به امر خدا در کواکب پدید می آید.

از آن به بعد بشر بت پرست متوجه ستارگان گشته و قربانی‌ها را تقدیم پیشگاه آن‌ها می داشتند، باشد که ستارگان حوائج آنان را

برآورده سازند. وقتی متوجه شدند که ستارگان در روز یا در پاره‌ای از شب در دسترس آنها نیستند لاجرم عقلای آن روز راه چاره را در این دیدند که بت‌ها و پیکرهایی به تعداد ستارگان مشهور بسازند و هر صنفی از آنان ستاره‌ای خاص را پرستش کنند. چنین می‌پنداشتند که وقتی در زمین بت ستاره‌ای را پرستش می‌کنند آن ستاره در آسمان به جنب و جوش در می‌آید و بر وفق (۵۳۴) کلیات تاریخ ادیان خواسته‌هایشان سیر می‌کند.

سفرهای یوزاسف به فارس

چون مدتی بر این منوال گذشت، خود بت‌ها را به جای ستارگان پرستیدند و آنها را واسطه نزدیکی به خدا دانستند و پرستش ستارگان را از یاد بردند تا آن که «یوزاسف» که مردی از اهل هند بود در سرزمین هند ظهور کرد و از هند به سند رفت و از آنجا به بلاد سیستان و زابلستان که آن روز تحت تصرف «فیروز بن کبک» بود سفر کرد، و از آنجا مجدداً به سند مراجعت کرد و از آنجا به کرمان آمد. این مرد ادعای نبوت داشت و می‌گفت: من از جانب خدای تعالی رسول و واسطه بین او و بندگان اویم!

سفرهای یوزاسف به فارس (۵۳۵)

یوزاسف در اوایل سلطنت طهمورث پادشاه فارس - و به قول بعضی‌ها در عهد سلطنت جم - به فارس آمد. این مرد اولین کسی بود که مذهب ستاره‌پرستی را در بین مردم ابداع نموده و انتشار داد. یوزاسف مردم را به زهد و ترک دنیا و اشتغال به معنویات و توجه به عالم بالا که مبدأ و منتهای نفوس بشر است دعوت می‌نمود، و با القاء شبهاتی که داشت مردم را به پرستش بت‌ها و سجده در برابر آنها وامی‌داشت و با حيله و نیرنگ‌هایی که مخصوص به خودش بود این مسلک خرافی را صورت مسلک صحیح و عقلانی داد.

جم، و شروع آتش پرستی

(۵۳۶) کلیات تاریخ ادیان

اهل خبره و باستان‌شناسان نوشته‌اند که اولین کسی که آتش را بزرگ شمرد و مردم را به بزرگداشت آن دعوت نمود «جم» بود.

او آتش را از این جهت تعظیم می‌کرد که به نور آفتاب و ماه شباهت داشت. او به‌طور کلی نور را بهتر از ظلمت می‌دانست و برای آن مراتبی قائل بود.

بعد از او پیروان او با هم اختلاف کردند و هر طائفه‌ای به سلیقه خود چیزی را واجب‌التعظیم شمردند و آن را برای نزدیکی به خدا تعظیم کردند.

مسعودی مورخ، سپس خانه‌های مقدسی را که در دنیا هر کدام مرجع طائفه مخصوصی است برشمرده و در این باره هفت خانه را نام می‌برد:

۱- خانه کعبه یا خانه زحل

۲- خانه‌ای در اصفهان بالای کوه مارس

جم، و شروع آتش پرستی (۵۳۷)

۳- خانه مندوسان در بلاد هند

۴- خانه نوبهار به نام ماه در شهر بلخ

۵- خانه غمدان در شهر صنعا در یمن به نام زهره

۶- خانه کاوسان به نام خورشید در شهر فرغانه

۷- خانه نخستین علت در بلندترین بلاد چین

آن گاه می گوید:

خانه‌های مقدس دیگری در بلاد یونان و روم قدیم و صقلاب بوده که برخی از آن‌ها به اسم کوکبی نامیده می‌شد، مانند: خانه زهره در تونس.

ستاره پرستان که آنان را به خاطر این که «حرانی‌ها» همه صائی بوده‌اند «حرانیون» نیز گفته‌اند.

(۵۳۸) کلیات تاریخ ادیان

علاوه بر خانه‌های نامبرده هیکل‌هایی نیز داشته‌اند که هر کدام را به نام یکی از جواهر عقلیه و ستارگان می‌نامیدند، از آن جمله است:

۱- هیکل نخستین علت ۲- هیکل عقل ۳- هیکل سلسله

۴- هیکل صورت ۵- هیکل نفس

این چند هیکل همه به شکل مدور ساخته شده بودند و به خلاف سایر هیاکل که هر کدام شکل مخصوصی داشتند، مثلاً: هیکل زحل شش ضلعی یا هیکل عطارد مثلث و شمس مربع و امثال آن.

البته ستاره پرستان غیر از آن چه مسعودی مورخ در این باره نوشته عقاید و اسرار و رموزی هم داشته‌اند که از غیر خودی پنهان می‌داشتند.

(مطالب بالا چکیده‌ای از تحقیقات مسعودی در کتاب «مروج الذهب» بود که نظیر

جم، و شروع آتش پرستی (۵۳۹)

مطالب وی را شهرستانی نیز در کتاب «ملل و نحل» خود آورده است.)

از این بیانات دو نکته به دست می‌آید:

زمان ابراهیم

بت پرستان همان‌طور که بت‌هایی به عنوان مجسمه‌های خدایان و ارباب انواع می‌پرستیدند، هم‌چنین بت‌هایی را به عنوان مجسمه ستارگان و آفتاب و ماه می‌پرستیدند و به اسم هر کدام هیکلی ساخته بودند.

بنابراین ممکن است احتجاجی که قرآن مجید در تاریخ زندگی ابراهیم علیه‌السلام نقل کرده درباره ستاره و خورشید و ماه، با بت پرستانی بوده که در عین بت پرستی

(۵۴۰) کلیات تاریخ ادیان

ستارگان را هم می‌پرستیده‌اند نه با خصوص صابئین (و ستاره پرستان). هم‌چنان که ممکن است بگوئیم: بنا بر پاره‌ای از روایات احتجاج ابراهیم علیه‌السلام با صابئین و ستاره پرستانی بوده که در آن روزها در شهر «بابل» و یا «اور» و یا «کوناریا» می‌زیستند، نه با اهالی «حران» که مرکز صابئیت بوده است.

(این مطلب در رد نظریه خاورشناسان می‌باشد که در مطلبی تحت همین عنوان آمده است.)

علاوه بر این که از ظاهر آیات کریمه قرآن راجع به ابراهیم علیه‌السلام استفاده می‌شود که ابراهیم علیه‌السلام پس از

احتجاج با پدر و قومش و پس از آن که از هدایت آن‌ها مأیوس شد از سرزمین آنان مستقیماً به سوی «ارض مقدس» مهاجرت نمود، نه این‌که ابتدا به سوی حران و سپس به ارض مقدس مهاجرت کرده باشد.
زمان ابراهیم (۵۴۱)

و این که کتب تواریخ نوشته‌اند: در آغاز به سوی حران و سپس به سوی ارض مقدس هجرت کرده مأخذ صحیحی جز همان گفتار تورات و یا اخبار دیگری که اسرائیلیات در آن دست برده است، ندارد.

از این‌ها گذشته «قاموس کتاب مقدس» در ماده «حران» نوشته که غیر از حرانی که مرکز صابئی‌ها بوده، حران دیگری نیز در نزدیکی‌های «بابل» بوده است. مراد تورات از «حران» همین شهر بوده است که در نزدیک‌های بابل مابین فرات و خابور قرار داشته است، نه در حران دمشق.

آری، مسعودی گوید که: «آن چه از هیکل‌های مقدس صابئین تاکنون (سال ۳۳۲ هجری و زمان مسعودی) باقی مانده است خانه‌ای است در شهر حران در دروازه "رقه" معروف به "مغلیتیا" که آن را "هیکل آزر" پدر ابراهیم می‌دانند و درباره آزر و ابراهیم (۵۴۲) کلیات تاریخ ادیان

پسرش سخنان بسیاری دارند ولی گفته آنان هیچ‌گونه ارزشی ندارد.»

اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی

همان‌طور که بت پرستان گاهی آفتاب و ماه و ستارگان را می‌پرستیدند هم چنین ستاره پرستان هم هیکل‌هایی برای پرستش غیر کواکب و ماه و آفتاب داشته‌اند، مانند: هیکل علت نخستین و هیکل عقل و نفس و غیر آن؛ و مانند بت پرستان به این اشیاء (عقل و نفس و...) تقرب می‌جسته‌اند.

مؤید این معنا گفته هرودت (۵۰۰ قبل از میلاد) است، چه وی آن جا که معبد بابل را وصف می‌کند و می‌گوید: این معبد مشتمل بر یک برج هشت طبقه‌ای بوده و آخرین آن‌ها اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی (۵۴۳)

مشتمل بر گنبدی بزرگ و فراخ بوده است و در آن گنبد فقط تختی بزرگ و در مقابل آن تخت میزی از طلا قرار داشته است، و غیر از این دو چیز در آن گنبد هیچ چیز نه مجسمه و نه تمثال و نه چیز دیگر نبوده است، و احدی جز یک زن که معتقد بودند خداوند او را برای ملازمت و حفاظت هیکل استخدام کرده است و کسی در آن گنبد نمی‌خوابید.

این بود گفتار هرودت. و بعید نیست این همان هیکل علت نخستین بوده که به عقیده آنان از هر شکل و هیئتی منزّه است، گو این که خود صاحبان این عقاید، به گفته مسعودی، علت اولی را هم به اشکال مختلفی به پندار خود تصویر می‌کردند. و به ثبوت پیوسته که فلاسفه این طایفه خدای را از هیئت و شکل جسمانی و وضع مادی منزّه دانسته و او را به صفاتی که لایق ذات اوست توصیف نموده‌اند، ولی جرأت اظهار عقیده

(۵۴۴) کلیات تاریخ ادیان

خود را در بین عامه مردم نداشته و از آنان تقیه می‌کردند. یا برای این که مردم ظرفیت درک آن را نداشته‌اند و یا اغراض سیاسی آن‌ها را وادار به کتمان حق نموده است. (۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۵۲.

اختلاط بت پرستی و ستاره پرستی (۵۴۵)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

